



- نوروز بر زمینهء تاریخ : بهمن باستانی ● زن ها: مارکز
- زنان بدون مردان؛ يك حادثه در قصه نویسی زنان ایران: م .
- پیوند ● خانه سیاه است: مسعود نقره کار ● گفتگو با رضا
- علامه زاده و ناهید قزوینی ● همزبان : حسین دولت آبادی
- شعر هایی از: نعمت آژرم ، م . سحر ، حمید رضا رحیمی ،
- بتول عزیز پور ، ع . آهنین ، افسانه افروز
- مسابقه های مقدماتی جام اروپا : اردوان و ...

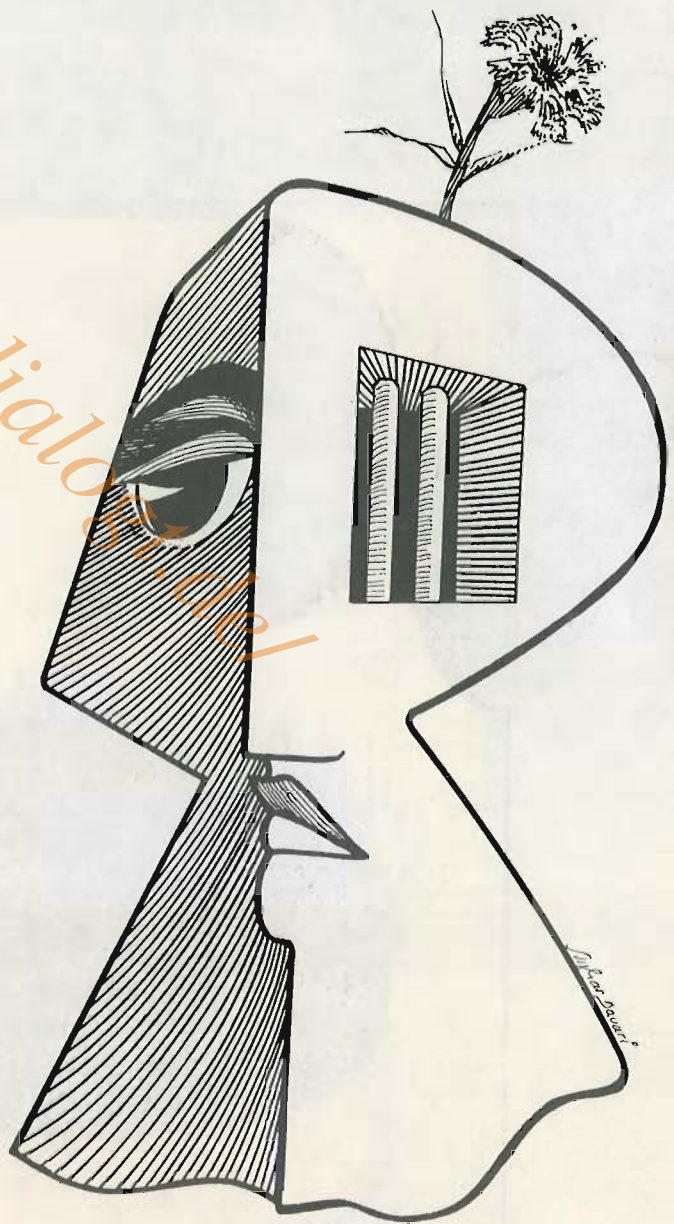


<http://dialogt.del>

سرو سبز شکیب آموز

سرو سبز شکیب آموز، غمگسار تو خواهد شد
برگ سبزی اگر دارد، هم نثار تو خواهد شد
سیندریز گل‌مریم، چون ز شاخه فرو ریزد،
خوشه گل مروارید، گوشوار تو خواهد شد
شنبلیله زمستانی، کم ز شنگ بهاری نیست
خود ز سبزه، کجا خالی، سبزه زار تو خواهد شد؟
پرده‌های شبستان را، هر سحر که زنی یکسو
تور برف پریشانگرد، پرده دار تو خواهد شد
گیرم این گل و آن گل، زرد، گیرم این دل و آن دل، سرد
سرخ‌ی شرر عشقی، گرم کار تو خواهد شد
ای دل، ای دل خوش باور! ساده لوح پذیرا تر!
هر گز افه شرم آور، سازگار تو خواهد شد؟
زین فریب و فسون، فریاد! بر دروغ تو، نفرین باد!
هان! که گفته که ماندابی، چشمه‌سار تو خواهد شد؟
لحظه لحظه، بهاران را، خیره خیره، خزان کردی
یاوه یاوه، خزان آیا، نوبهار تو خواهد شد؟
ای کنیزک مطبخ زادا! - خواجه را به سلامی شاد -
این خرابه دودآباد، خود، مزار تو خواهد شد
چند از این بدسرامانند، گرد خانه برافشاندن؟
سهم شعر تو کوریها، از غبار تو خواهد شد
رو به خامه و دفتر کن! گریه گون غزلی سر کن!
کز پی تو همین غمگین، یادگار تو خواهد شد

۸ مارس ، روز جهانی زن



اسفند ۱۳۶۹ - مارس ۱۹۹۱



ویژه نامه نوروزی



مدیر مسئول : پرویز قلیچ خانی

زیر نظر شورای نویسندگان

طراح : اصغر داوری

مقالات

- همکاری شما آرش را پربارتر خواهد کرد .
- برای آرش، خبر، مقاله، شعر، عکس، و طرح بفرستید .

• در مورد مقالات فرستاده شده، دو نکته گفتنی است :

- آرش در حک و اصلاح و کوتاه کردن مقالات آزاد است .

- پس فرستادن مطالب امکان پذیر نیست .

☆☆☆

نشانی :

ARASH

6'5'Q. Sarah Bernardt

77185 LOGNES / FRANCE

بها :
۱۴ فرانک فرانسه

حروفچینی : پگاه ، پاریس



Nawid Verlag
Johannisstraße 21
6600 Saarbrücken
West-Germany

چاپ

۶- نوروز بر زمینه تاریخ

۸- زن ها

۱۰- چند نمونه از مسائل زنان در کشورهای مختلف

۲۸- خانه سیاه است

۴۴- تأثیرات انگل بر مغز

بهمن باستانی

کابریل کارسیا مارکز

ماندانا شجاعی

مسعود نقره کار

دکتر وحید روان دوست

کتاب

۱۲- « زنان بیون مردان » ؛ يك حادثه

در قصه نویسی زنان ایران

۴۶- معرفی کتاب

م. بیوند

امیر شمس

گفتگو

۲۸- با رضا علامه زاده

۱۶- با ناامید قزوینی

شعر

۲۶- نعمت آرم ، م. سحر ، حمیدرضا رحیمی ، بتول عزیزپور ، ع. آهنین ، افسانه افروز

قصه

۲۴- همزیان

حسین دولت آبادی

ورزشی

۱۸- ورزش ایرانیان

اردوان

۲۰- مسابقه های مقدماتی جام اروپا

فرم اشتراك

برای مشترك شدن آرش فرم زیر را پر کنید و به همراه رسید پرداخت وجه اشتراك ، به آدرس آرش بفرستید .

نام و نام خانوادگی (به لاتین)

نشانی :

بهای اشتراك

در اروپا

امريكا و كانادا

شش ماهه

۶۰ فرانك فرانسه

۱۵ دلار امريكا

يك ساله

۱۲۰ فرانك فرانسه

۲۰ دلار امريكا

سرخی تو از من

● « چهارشنبه سوری » ست ، شب افروختن آتش؛ و آتش برافروخته، پلیدی ها و زشتی ها را می سوزاند و آثار وجود اهریمن و ظلمت را محو و ناپدید می کند . گذشتگان ما بر این عقیده بودند که افروختن آتش گناهیه از تابش آگاهی ست در دل و جان و ناپسود کردن آثار نحوسست و اهریمنی.

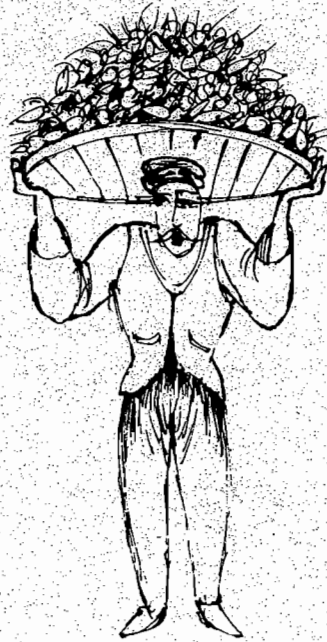
ترقه ها و فشفشه ها و موشک ها و آتشگردان ها، و بازی نور و رنگ ، پایکوبی ها و هلله های شادی را به اوج می رسانند ، و آوازهای گوناگون هنگام پریدن از روی آتش نیز شوری به چهارشنبه سوری می دهند؛

«سرخی تو از من زردی من از تو»

و کوچکتر ها می خوانند؛

«شب چهارشنبه سوری چایی رو بریز تو قوری،
آی بته بته بته»

نه فقط آتش و بازی نور و رنگ ، که



سور و سات را می باید با آجیل شب چهارشنبه سوری (آجیل مشگل گشا) ، آش نذری چهارشنبه سوری و سبزی پلو و ماهی ، و فالگوش ایستادن و قاشق زنی و «فال کوزه» کامل کرد. می باید قابلمه و کاسه قاشق زنان را با شیچره، با پسته و بادام و کشمش و گردو و سنجد و پرگه زردآلو و انجیر خشک و خرما و قیسی و نبات ، و گاه گلبرگ های خشک شده گل محمدی و گلنهای خوشبوی یاس پر کرد.

قاشق زنان که رسم «کجاوه اندازی» و شال اندازی را زنده می کنند، همان ارواح پوشیده ای هستند که می آمدند و هدیه می گرفتند، «فروهرها» یا روان های پاک گذشتگان در آستانه سال نو، ده شبانه روز از آسمان فرود می آیند تا در میان بازماندگان زندگی کنند. بنا براین بر بام ها و حیاط ها یا بر سرکوبی و برزن آتش می افروزند تا شعله اش راهنمای این ارواح پاک باشد و در پرتو آن به خانه های خود بیایند. به همین دلیل گاهی در کنار آتش، خوردنی هایی نیز می نهادند که امروزه اغلب متروک شده است. (بهروز صور اسرافیل - چهارشنبه سوری و مراسم آن).

مقدم «فروهرها» را با آتش و شادی و نور و رنگ ، با آجیل مشگل گشا و گل های محمدی و یاس خوشبو گرامی بداریم ، و آرزومند آن باشیم که «فالگوش» ایستادگان خبر های شادی آفرین بشنوند، و «فال کوزه» همه ما از آینده ای خوب و زیبا و برآورده شدن نیات و آرزوهای انسانی و دلی خوش داشتن خبر بدهد، که می دهد!

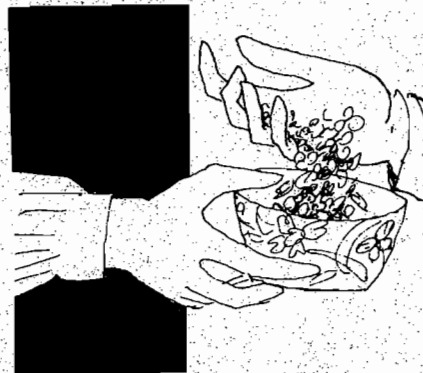
به پیشواز نوروز

● بهار از راه می رسد . جهان جامه طراوت به بر می کشد و از زمستان قامت راست می کند. زمین از «نفس دُوده» به تنفسی عمیق از نورسته ها می نشیند . نوروزی دیگر را به پیشواز می روم :

مراسم نوروز یکی از قدیمی ترین و بزرگترین جشن های ایرانیان است ، رسمی که در آثار عهد ساسانیان نیز از آن یاد شده و گاه با «نوروز بزرگ» - که روز تولد زرتشت (ششم فروردین) است - می آمیخته ، اما هدف بجای ماندنی آن ، جشن زایش دوباره طبیعت بوده است.

سبز کردن گندم به معنای رویش ، نهادن

نفس باد صبا مشگ فشان خواهد شد
ارغوان جام هفتلی به سمن خواهد داد



آئینه برای روشنی ، سکه ، برنج یا آرد به معنای برکت ، ماهی نماد برج حوت ، سنبل به معنای طراوت ، سیر و کتاب مقدس به عنوان تقدس سال نو ، سیب و سنجد به عنوان سمبل زایش و عشق ، سمنو ، نیروبخشی از طبیعت ، تخم مرغ

عالم پیر دگرپاره جوان خواهد شد
چشم ترگس به شقایق نگران خواهد شد

●●●
که نمادی از زمین است و شیرینی برای شیرین کامی، همگی بر سر یک سفره چیده می شود و انسانها را به گرد خویش می خواند تا به استقبال سالی نو بروند.

بر این «خوان نوروزی» یا «سفره هفت سین» از قدیم چیزهای دیگری نیز چیده می شده ، چون تارنج در آب به عنوان نمادی از زمین در کیهان ، اسپند که مقدس و برای دفع «چشم زخم» بوده است ، گل بیدمشگ به علامت ماه اسفند و پایان سال کهنه و انار که سمبل زایش و باروری ست ، که امروزه از آنها دیگر دنباله در صفحه ۳۷

خسارات سیل در بررسی های اولیه ۴۲ میلیارد ریال تخمین زده شده است. ۲۰ میلیارد ریال خسارت به واحد های مسکونی، ۱۰ میلیارد و ۹۲۰ میلیون ریال به زمین های مزروعی، ۱ میلیارد و ۵۰ میلیون ریال به شبکه آبیاری و ۴ میلیارد و ۲۷۰ میلیون ریال به راه ها، ۲ میلیارد ریال به تأسیسات عمومی و ۸۰ میلیون ریال به خسارات دامی.

● درخواست حمایت از زنان در سمینار

در قطعنامه پایانی نمایشگاه و سمینار تشخیص منزلت زن بر هماهنگی و همکاری کلیه ارگان های فرهنگی، سیاسی اقتصادی، اجتماعی و هنری جامعه در جهت ریشه یابی و شناخت ستم هایی که بر زن رفته تأکید شد.

این قطعنامه همچنین خواستار تحقیق و بررسی زمینه های شناخت ریشه ها و عوامل اصلی ایجاد فقدان محرومیت مادی و معنوی زنان از طریق دانشگاه ها و مؤسسات پژوهشی کشور شد و از دولت ج.ا.ا. و مجلس شورای اسلامی خواستار تسریع در تصویب لوایح مربوط به حمایت از زنان شده است.

● آزادی مطبوعات

خبرنگار کیهان در زنجان به جرم انتقاد از سازمان انتقال خون به ۹۱ روز زندان محکوم شد. شعبه هفتم دادگاه کیفری ۲ زنجان خبر نگار کیهان را براساس قانون سال ۵۸ محاکمه و محکوم کرد. روزنامه کیهان ادعا کرده است که بنا بر قانون جدید (۲۶ اسفند ۶۴) خبرنگار مؤسسه از هرگونه تعقیب و کیفر مصون بوده است، و رأی دادگاه خلاف قانون مطبوعات است.

● فروش قیش تلفن

مطهری نژاد مدیر کل روابط عمومی پست و تلگراف و تلفن جمهوری اسلامی در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد: ثبت نام

چند خبر

مقاضیان از طریق پست انجام می شود. وی در مورد قیمت اشاره کرد که واگذاری تلفن بالغ بر یکصد هزار تومان است که ۵۰ هزار تومان در هنگام ثبت نام و ۵۰ هزار تومان پس از پذیرش دریافت می شود.

● خدمات بانکی و تسهیلات جدید برای صادرات

فروش ارز مسافرتی، تجاری خدماتی از این پس در شعب بانکی سراسر کشور با نرخ شناور روزانه انجام خواهد شد. شعب بانک علاوه بر فروش ارز آماده اند از تمام افراد، اعم از حقیقی و حقوقی نیز با نرخ شناور ارز خریداری کنند و در کنار بانک ها صرافانی ها نیز می توانند فعالیت داشته باشند.

بخش خصوصی در کشورهای مختلف نیز می توانند جهت سرمایه گذاری از این اهرم استفاده کرده و ارز خود را تبدیل کند. در این زمینه تمام شعب ارزی بانکی آماده خواهند بود تا برای افراد واجد صلاحیت مقیم ایران و یا غیر مقیم حساب جاری ارزی افتتاح کنند.

با اجرای طرح فوق تهران که به عنوان گران ترین شهر دنیا شناخته شده یکی از شهرهای ارزان قیمت شناخته خواهد شد (۱)

از این پس هرکس می تواند بدون محدودیت به هر میزان کالا صادر کند و یا اینکه قسمتی از ارز خود را بصورت کالا وارد نماید، این طرح موجب می شود قاچاق کالا از بین رفته و صادرات واقعی کشور معلوم شود. (۱) از مصاحبه عادل با مطبوعات

● سیستم ارزی تغییر نمی کند

بانک مرکزی اعلام کرد که تسهیلات و خدمات بانکی به منزله تغییر سیستم فعلی ارزی نیست.

● عیدی کارگران با کدام معیار؟

وزارت کار امور اجتماعی طی اطلاعیه ای میزان پرداخت عیدی و پاداش سالانه کارگران را اعلام کرد. بر اساس این ضوابط میزان پرداختی فوق بابت یکسال کار معادل دو ماه حقوق و حد اکثر تا سقف ۸۵ هزار ریال تعیین شده است.

در این رابطه چند سؤال مطرح می باشد:

۱- وزارت کار میزان حد اقل حقوق يك کارگر را چه عددی محاسبه نموده که اعلام می نماید «معادل ۲ ماه حقوق حد اکثر ۸۵ هزار ریال» پرداخت شود.

در حال حاضر حقوق يك کارگر ثابت کمتر از ۵۰ هزار ریال خواهد بود.

چنانچه وزارت کار ملاک عیدی و پاداش را عدد ۸۵ هزار ریال برای هرکارگر قرار داده دیگر نیازی به ضابطه «۲ ماه حقوق» ندارد... با توجه به افزایش سطح حقوق کارگران طی ۲ سال اخیر متوسط حقوق ۲ ماهه يك کارگر حداقل ۱۲۰ هزار ریال خواهد بود... فاصله رقم ۱۲۰ هزار ریال حقوق ۲ ماهه با حد اکثر میزان عیدی و پاداش وی که ۸۵ هزار ریال تعیین شده است ۲۵ هزار ریال خواهد بود... به نظر ما این مبلغ به جیب کارفرما می رود. پاداشت اقتصادی - کیهان ۸ بهمن

● قانون کار و فروش سهام

وزیر کار و امور اجتماعی اعلام نمود قانون کار از ۲ تا ۶ ماه دیگر به اجرا درمی آید. وی در مورد تأخیر در اجرای قانون اشاره ای نکرد. اما پیرامون فروش سهام کارخانه ها از طریق بورس به کارگران گفت که این امر به هیچ وجه به نفع این قشر زحمتکش نبوده، لذا برنامه ای در دست تهیه است که ۳۳ درصد سهام کارخانه ها مستقیماً و خارج از بورس به کارگران واگذار شود! منبع خبرها:

مطبوعات روزانه جمهوری اسلامی

نوروز بر زمينهء تاريخ

بهمن باستانی



است از پنج روز همه جشن هاست و ششم فروردین ماه نوروز بزرگ است زیرا که خسروان بدان پنج روز حق های حشم و گروهان بگذارند و حاجت ها روا کردند ، آنگاه بدین روز ششم خلوت کردند و خاصگان را و اعتقاد پارسیان اندر نوروز نخستین است که اول روزی ست از فرنامه و بدو فلک آغاز گردیدن* *

در مورد سبزه عید ، رسم این بوده است که بیست و پنج روز پیش از نوروز در صحن شاهی ، ستون هایی از خشت خام برپا می کردند و بر هر ستون ، دانه ای سبز شونده می کاشتند : گندم ، جو ، بزنج ، ارزن ، کنجد ، لوبیا ، عدس ، ماش ، نخود و ... با این گمان که هر کدام از دانه ها سبز تر و پر بارتر شود ، محصولش در آن سال ها فراوان تر خواهد بود . و در روز شانزدهم فروردین سبزه ها را از ستون ها برمی گرفتند [ریشه رسم امروزی سبزه عید؛ که از دو یا سه هفته پیش از نوروز ، دانه های سبز شونده کاشته می شوند و در روز سیزدهم فروردین به آب رود سپرده می شوند].

این پیشینه و این تاریخ را همیشه مردم عزیز داشته اند و حتی در سخت ترین شرایط نا بهنجار اجتماعی نیز برگزاری جشن نوروز را ادامه داده اند . اگر امیر و خان و خلیفه ای ، مخالف مراسم و جشن های ملی مردم بوده ، اما با قرار گرفتن در برابر اشتیاق عمومی و پایدار مردم به برگزاری آن ها ، ناچار تن به سازش داده است . نخستین خلفای اسلام ، آنگاه که اعمال سلطه در این عرصه را ناممکن دیدند ، به نادیده گرفتن برگزاری جشن و مراسم نوروز ، اکتفا کردند و وقتی که در برابر فشار زیرکانه مردم - به شکل ارسال هدایای نوروزی به خلیفه - قرار گرفتند ، به هدایای نوروزی نام خراج

« این جشن در اصل یکی از دو جشن آریایی بود: آریائیان در اعصار باستانی دو فصل گرما و سرما داشتند . فصل گرما شامل بهار و تابستان و فصل سرما شامل پائیز و زمستان می شد... در هر یک از این دو فصل جشنی برپا می داشتند که هر دو آغاز سال نو به شمار می رفت . نخست جشنی که به هنگام آغاز فصل گرما - یعنی وقتی که گله ها را از آغل ها به چمن های سبز و خرم می کشانیدند و از دیدن چهره دل آرای خورشید ، شاد و خرم می شدند (نوروز) - و دیگر در آغاز فصل گرما که گله را به آغل کشانیده توشه روزگار سرما را تهیه می دیدند (بهرگان) » . *

و از قرن پنجم هجری که تقویم جدید ، به سفارش جلال الدین ملک شاه سلجوقی تنظیم شد و چهار فصل سال ، از آغاز بهار تا پایان زمستان ، همچنان که امروز ، تدقیق شد ، نوروز ، روز اول بهار یک روز پس از پایان زمستان تثبیت گردید .

در مورد چگونگی و مدت برگزاری جشن نوروز ، مسلم این است که فقط روز اول فروردین برگزار نمی شده بلکه چند روز دوام داشته است (چند روز تعطیلی و تداوم عید ، خاصه پنج روز نخست فروردین به عنوان تعطیل رسمی در اغلب مراکز و مناطق ایران ، نشان از همین ریشه تاریخی دارد) . یکی از دقیقترین توضیحات در این باره ، از ابوریحان بیرونی ست: « و آنچه از پس او [نوروز]

● اگر تاریخ ما ، تاریخ حوادث اخطار نکرده ، تاریخ دلهره ها و اضطراب های مداوم است؛ اگر تاریخ نابودی ارزش ها و تاریخ فراموشی هاست ، اما باز پیدایی ارزش های نابود شده را نیز در خود پرورش داده است . کدام نابودی ست که آفرینش برتر را در خود نپزورده باشد؟ و کدام خرابی و ویرانیست که آبدای دوباره را در پی نداشته باشد؟ چرایی آن در متن تاریخ است . مردم ما اگر به قولی « حافظه تاریخی ندارند » اما تاریخ محافظ دارند ! تاریخ غرور انگیز و کهن ماست که حفظمان می کند و نمی گذارد در فراموشخانه هویت باختگی ، اسیر شویم . سرفصل های برجسته تقویم همیشه برای ما معنایی به گستره تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران داشته است . نوروز ، بزرگترین سرفصل برجسته تقویم ماست: زمستان گذرنده و بهار در پیش . زمستان نابود کننده و بهار باز آفرین . و نیز ، زمستان نابود شونده و بهار از دور پیدا!

افسانه ها و داستان های خیالی و خیال انگیزی که طبعاً بر زمینه یک واقعیت وجودی شکل گرفته و شکل عوض کرده اند همه ، نوروز را به اعصار آریایی بیش از ظهور زرتشت منتسب می کنند .



ملی نبوده و از آن ایرانیان، بلکه روز
رخداد وقایع مهم زمین و آسمان بوده و
از آن همه فرزندان آدم؛ خاصه فرزندان
ابراهیم.

محمدبن شاه مرتضی معروف به
محسن فیض (۱۰۰۷-۱۰۹۷ ه.ق) در رساله
ای (به فارسی) در وصف نوروز چنین
نوشته است: * * * : «چنین روایت
کرده معلی بن خنسیس که در روز نوروز
نزد منبع حقایق و دقایق، امام جعفر
صادق علیه السلام رفتم، فرمود آیا می
دانی امروز چه روز است؟ گفتم فدای تو
شوم روزی است که عجمان تعظیم آن می
نمایند و هدیه به یکدیگر می فرستند.
فرمود به خانه کعبه سوگند پامعث آن
تعظیم امری قدیم است، بیان می کنم آن
را برای تو تا بفهمی - گفتم ای سید من!
دانشستن این را دوست تر دارم از آنکه
دوستان مرده من زنده شوند و دشمنان
من بمیرند - پس فرمود ای معلی! نوروز
روزی است که خدای تعالی عهدنامه ای از
ارواح بندگان خود گرفته که او را بندگی
نمایند و دیگری را با او شریک نسازند و
ایمان بیاورند به فرستاده ها و حجت‌های او
و ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین، اول روزی است که آفتاب طلوع
کرده و بادی که درختان را بارور می سازد
وزیده، و خرمی زمین آفریده شده، و
روزی است که کشتی نوح بر زمین
قرار گرفته، و روزی است که خدای تعالی
زنده گردانید جماعتی را که از بیم مرگ
از شهر و دیار خود بیرون رفته بودند و
چندین هزار کس بودند پس اولاً حق تعالی
حکم کرد ایشان را که بمیرند، بعد از آن
زنده گردانید و روزی است که جبرائیل
علیه السلام بر حضرت رسالت صلی الله
وعلیه وآله نازل شد به وحی و روزی است
که آن حضرت بت های کفار را شکست، و
همچنین حضرت ابراهیم علیه السلام در
این روز بت های کفار را شکست و روزی
ست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
امر فرمود یاران خود را که با حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام بیعت امارت نمایند،
و روزی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه

سالانه دادند و آن را پذیرفتند!
شدت این کشاکش میان مردم و
خلفا را در روایت زیبایی طبری از برگزاری
نوروز ۲۴۸ به روشنی می توان دریافت:
«در روز چهارشنبه سه شب از جمادی
الاول رفته مطابق با شب یازدهم جزیران
در بازارهای بغداد از جانب خلیفه منادی
ندا درداد که در شب نوروز آتش
نیفروزند و آب نریزند (رسم قدیم این بود
که در شب نوروز مردم آتش می افروختند



و در صبح نوروز، به هم آب می پاشیدند)
و نیز در روز پنجم همین مذاکره شد ولی
در هنگام غروب روز جمعه [که محتسب
، برگزاری جشن را علیرغم ممنوعیت آن ،
توسط مردم قطعی دید] بر باب سعید بن
تسکین محتسب بغداد که در جانب شرقی
بغداد است ندا دردادند که امیر المؤمنین
مردم را در افروختن آتش و ریختن آب
آزاد گردانیده است. پس عامه این کار را
به اقراط رسانیدند و از حد تجاوز کردند
چنانکه آب را بر محتسبان شهر بغداد
فروریختند! * * *

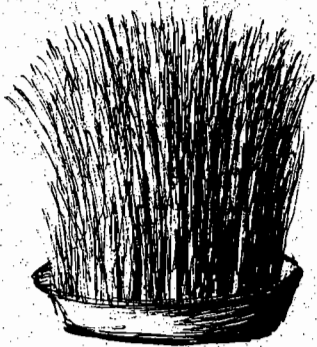
کشاکشی چنین در روند تاریخ ما به
آنجا رسید که به تدریج اعلام شد، همه
وقایع مهم از آدم ابوالبشر، در نوروز رخ
داده و در حقیقت، این رسم کهن، يك رسم

السلام را میان جنیان (اجنه) فرستاد
که بیعت کردند، روزی ست که آن حضرت
در جنگ نهروان فتح کرد و به قتل
رسانید ذوالثدیه را که سرکرده خوارج
بود، و روزی ست که قائم آل محمد یعنی
حضرت صاحب الامر (امام زمان) ظاهر می
شود، آن حضرت بر دجال ظفر می یابد و
آن ملعون را در کناسه که محله ای ست در
کوفه از گلو می کشد، و هیچ نوروزی
نیست که ما توقع خلاصی از غم
نداشته باشیم زیرا که این به ما و
شیعیان نسبت دارد، همان آن را
حفظ کرده اند و شما ضایع کرده
اید، ۱۱»

نوروزتان همیشه پیروز!



- ۱- مجموعه مقالات، دکتر محمد معین
- ۲- التفهیم
- ۳- تاریخ طبری، جزء دهم
- ۴- پنج رساله، ملا محسن فیض



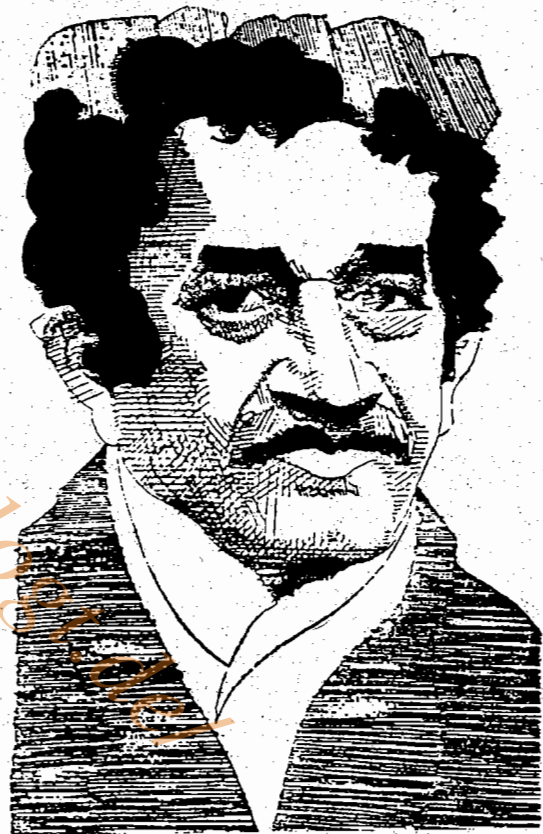
زن ها

گابریل گارسیا مارکز
در گفتگو با پلنیو مندوزا



ترجمه:

لیلی گلستان
صفیه روحی



- تنها اشتباه تو در ذکر این داستان قدیمی اینست که یاد آن هیچ ارتباطی با خوشبختی زناشوئی ندارد. زیبا ترین زن دنیا لزوماً خواستنی ترین زن دنیا نیست، البته خواستنی در جهتی که درک من از این نوع ارتباط است. پس از يك گفتگوی کوتاه به نظرم رسید که شخصیت او قادر به برانگیختن بعضی اختلافات در احساس است که شاید زیبایی اش نمی توانست آن را جبران کند. همیشه اندیشیده ام که هیچ چیز با صداقت يك زن قابل قیاس نیست. صداقتی که حد اقل بتواند قوانین بازی را تنظیم کند و بی هیچ تقلبی آنرا به کار برد. تنها چیزی که این صداقت نمی تواند تحمل کند کوچکترین تخلف در قوانین تنظیم شده است. شاید من فکر می کردم که زیبا ترین زن روی زمین این بازی شطرنج دنیائی را نمی شناخته که می خواسته با مهره هایی از رنگی دیگر بازی کند. یا شاید در واقع برای برقرار کردن رابطه ای رضایت بخش چیزی بیش از زیبایی اش نداشته. البته خود این عمل می توانست نه يك عمل قهرمانانه بلکه يك عمل فداکارانه باشد. به هر حال این داستان که نیم ساعت بیشتر طول نکشید يك اثر مهم داشت و آن داستانی کوتاه بود از کارلوس فوننتس.

- در زندگی تو زنها چه اهمیتی داشته اند؟

- بدون نقشی که زنها در زندگی بازی کرده اند، نمی توانستم آن را آنچنان که هست درک کنم. مادربزرگم که مرا بزرگ کرد و خاله های بسیاری که وقتشان را بسیار صرف من می کرده اند و خدمتکارانی که لحظاتی پر از خوشبختی برایم ارمغان آوردند، آنها به این دلیل که تعصباتشان کمتر یا لااقل از نوع تعصبات زنهای خانواده ام نبود. خواندن را با يك خانم معلم بسیار زیبا، بسیار شیرین و بسیار باهوش یاد گرفتم. اگر مدرسه را دوست داشتم فقط بخاطر او بود. در زندگی من همیشه يك زن وجود داشته که دستم را گرفته و در ظلمت حقیقت، حقیقتی که زنها بیش از مرد ها درکش می کنند، هدایت کرده. و این عادت در دراز مدت برای من به صورت يك خرافه درآمد. حس می کنم که وقتی دور و برم پر از زن باشد هیچ اتفاق بدی برایم نمی افتد. و چو زنها به من احساس امنیت می دهد و بدون این احساس قادر نبودم تمام کارهایی را که در زندگی ام کرده ام، انجام دهم، بخصوص که قادر به نوشتن نبودم.

- در « هندسال تنهایی » درجایی که مرد ها بی

- روزی برحسب تصادف زیبا ترین زن دنیا را ملاقات کردی (در يك مهمانی عصر بود؟) ظاهراً بین تو و زیبا ترین زن دنیا نوعی تمایل غیر قابل اجتناب بوجود آمد. فردای آن روز او با تو وعده ملاقاتی کنار يك بانك گذاشت. تو به دیدارش رفتی. و وقتی تمام شرایط جور شدند تا بین تو و او اتفاقی بیفتد، تو عین يك خرگوش در رفتی. فکر کرده بودی که زیبا ترین زن دنیا نمی توانسته الهام بخش يك داستان عادی باشد. اما دوستانت می دانند که میرسدس برای تو همه چیز را به ارمغان آورده. آیا باید اعتقاد پیدا کنیم که خوشبختی زناشوئی به فداکاری های افسانه ای نیاز دارد؟

نظمی را معمول می دارند ، زنها نظم را برقرار می کنند . آیا شیوه نگارش تو به نقش تاریخی این دو جنس همین است .

- تا « صدسال تنهایی » این تقسیم مشخص زن و مرد در کتاب های من به خودی خود نا آگاهانه بود . منتقدین و بخصوص ارنستو ولکنینگ (Ernesto Volkening) بودند که مرا متوجه آن کردند . زیاد به این نکته اهمیت ندادم ، چون از آن وقت به بعد دیگر شخصیت های زن ام را مثل سابق ، بی گناه نمی ساختم . در هر حال توجیه کتاب هایم با این دید عینی ، باعث شد کشف کنم که این مربوط می شود به نوع دید تاریخی ای که من نسبت به این دو جنس دارم : زنها با سرپنجه آهنین نظم و ترتیب را به نوع بشر ارزانی می دارند در حالیکه مردان در جستجوی تمام دیوانگی های بی پایانی که تاریخ را به پیش می برد به دور دنیا می گردند . چیزی که مرا وامی دارد تا فکر کنم زنها کمبود حس تاریخی دارند این است که در واقع اگر مرد ها اینچنین نبودند حتی زنها قادر نمی شدند این عمل اساسی ، یعنی جاودانه کردن نوع بشر را انجام دهند .

- این تصویر تو از نقش تاریخی زن و مرد از کجا شکل گرفته ؟

- شاید از پدربزرگ و مادر بزرگم . وقتی روایات جنگ داخلی را می شنیدم . همیشه فکر کرده ام که زنها صاحب قدرتی تقریباً زمینی بوده اند تا بتوانند وزن دنیا را بدون واهمه از چیزی تحمل کنند . راستش پدربزرگم تعریف می کرد که مرد ها همیشه با یک تفنگ به جنگ می روند بدون اینکه بدانند کجا می روند یا بدون اینکه کوچکترین فکری در مورد لحظه بازگشت داشته باشند و البته اصلاً نگران اتفاقاتی که در خانه شان می افتاد نبودند . آنها می دانستند که زنها مسئولیت همه چیز را به عهده می گیرند و حتی برای جایگزینی کسانی که در جنگ از بین می روند مردهایی می سازند و همه اینها محمل دیگری نداشت ، مگر قدرت شخصی و قوه ، تخیل شان . آنها مانند مادران یونانی شان بودند که هنگام وداع با مردهایشان که به جنگ می رفتند ، به آنها می گفتند : « یا با سپر یا بر سپر ، یعنی یا مرده بیا یا زنده اما هرگز مغلوب بازنگرد . اغلب از خود پرسیده ام که منشأ این نوع زن بودن در دنیای کارائیب آیا به دلیل برتری نرینگی ما نیست ؟ یعنی اینکه احتمال دارد نرینگی غالباً ساخته و پرداخته جامعه مدارسالار باشد .

- به نظرم می رسد که تو همیشه به دور یک نوع خاصی از زن می چرخ . زنی که به نحو احسن آن را در « صد سال تنهایی » و در قالب اورسولا ایگواران نشان دادی : زن - مادر با هدف حفظ نوع بشر . اما انواع دیگری هم هست (که تو حتماً یکی از آنها را در زندگی ملاقات کرده ای) : زن بی ثبات ، زن مردافکن یا زن فقط « آتش افروز » .

آنها چه می کنی ؟

- غالباً این جور زنها دنبال پدر هستند . یعنی هرچه برتر شویم ، بیشتر احتمال دارد که با یکی از آنها برخورد کنیم . آنها به کمی درک ، کمی دوستی و حتی کمی عشق ، نیازمندند و بعد می دانند چطور ما را راضی کنند . البته از تمام اینها یک کمی ، چون تنهایی آنها زوال ناپذیر است .

- تو اطمینان داری که از نر برتر هیچ نشانی نداری ؟ می توانی این مسئله را برای یک « آزاد -

زن » (Feministe) افراطی با مثالی ثابت کنی ؟

- این برداشت که پندار های « آزاد - زن » منشاء نر برتر دارد نزد همگان یکسان نیست و با برداشت شخصی من ارتباطی ندارد . « آزاد - زنانه » هستند که فقط می خواهند مرد باشند و این چیزی ست که آنها را یک بار برای همیشه « نرینه » محروم « معرفی می کند . بعضی دیگر شرط زن بودنشان را به وسیله رفقای نرینه تر از هر مرد دیگری ثابت می کنند . پس فراهم کردن دلایلی در این زمینه کار مشکلی ست . حداقل در شکل تئوریک آن . دلایل را اعمال ثابت می کنند . اگر بخواهم در این زمینه یکی از کتاب هایم را مثال بزنم ، « گزارش یک مرگ » بدون هیچ شکی یک رادیو گرافی و یک نوع متهم کردن اصل و اساس نر برتر در جامعه ما است که در واقع یک جامعه مادر سالاری است .

- پس نر برتر را چگونه تعریف می کنی ؟

- می گویم که نر برتر - همانقدر نر مردان که نزد زنان - چیزی غیر از غصب حق همجنس نیست . به همین سادگی .

- وقتی که جوان بودی و بسیار فقیر و کاملاً ناشناس ، گاهی از کم بود زن رنج می بردی ، اما امروز نمی دانی با آن چه کنی . حال آنکه نیاز به حفظ نظم زندگی خصوصی ات ، از تو مردی ساخته که می شود اسمش را گذاشت مرد دست نیافتنی . این را به عنوان بی عدالتی سرنوشت حسن نمی کنی ؟

- چیزی که مانع می شود که شکارچی زنها باشم، نیاز به حفظ زندگی خصوصیم نیست بلکه این مسئله است که عشق را یک یورش لحظه ای و بی اهمیت نمی دانم . عشق برای من ، یک ارتباط دوطرفه است . ارتباطی ماندنی ، که با حرارت ملایم طلایی شود . و بهر حال وضعیت کنونی من مانع از ارتباطاتی

از این دست می شود . البته پای وسوسه های گذرانی را که ثمره بی ثباتی و کنجکاو و یا حتی اندوه اند بمیان نمی کشم . اینها رؤیایی از خود به جا نمی گذارند . هرچه باشد ، از خیلی وقت پیش این اطمینان را داشتم که از این به بعد هیچ قدرت زمینی قادر به درهم ریختن چیزی که تو به آن « نظم زندگی خصوصی من » نام داده ای نخواهد بود . و بی هیچ

حج اضافی ، می دانیم این چه معنایی دارد ●

چند نمونه از مسائل زنان در کشورهای

آمریکا:

مادر شدن، بدون پیمان ازدواج ؟

افزایش تعداد کودکانی که مادرانشان به هنگام تولد آنان فاقد همسری قانونی بوده اند، نگرانی های زیادی را در آمریکا دامن زده است. مسئله ی بار داری بدون ازدواج، آنطورکه در قانون ایالات متحده آمریکا توصیف شده است باید مورد تفسیرنویین و تجدید نظر قرار گیرد. اگرچه به طور سنتی در آمریکا همواره بارداری بدون ازدواج را با وضع اقتصادی اقلیت های نژادی یا نوجوانان طبقه ی پائین اجتماعی مربوط دانسته اند اما واقعیت اینستکه این مورد، بانوانی در سنین بالاتر، از طبقه متوسط اجتماعی، تحصیل کرده و سفید پوست را نیز شامل می شود.

این مسئله اما فقط به جنبه ای از نگرانی اجتماعی یاد شده، شکل می دهد. نگرانی اجتماعی نسبت به نوزادانی که حاصل آمیزش یک زوج بدون پیوند زناشویی هستند، بخشی از یک نگرانی وسیعتر در مورد کودکانی است که تحت سرپرستی یکی از والدین خود زندگی می کنند. مطلقه بودن، جدا زیستن از شوهر و یا هرگز ازدواج نکردن مادران، برای فرزندان آنان بی تفاوت است. کودک در خانه ای همراه با یکی از والدین زندگی می کند و بدین سبب در معرض انواع لطمه های روحی قرار می گیرد.

آیا شیوه های جدیدی از پیوند، مانند زندگی مشترک بدون انجام تشریفات ازدواج برای زنانی که به هر دلیل مایل به پیوند زناشویی نیستند، می تواند فرزندان آنان را از بحران های روانی گاه غیرقابل فهم، نجات دهد ؟

« از تشریح جمعیت و توسعه، نیویورک، شماره ۴، جلد ۱۱ »

ایران :

زن در فراموشی خویش

اگر چه قانون اساسی ایران، حقوق تعریف شده ای برای زن قائل است که از نظر اجتماعی، برابری های معینی را با مرد، قانونی می کند اما قوانین مدنی، زن را از بسیاری حقوق محروم می کند. تعدد زوجات، یکی از مواردی است که زنان را از حق اختیار در تعیین حقوق انسانی خود محروم کرده است.

حق رأی زنان در ایران، سابقه ای طولانی دارد اما قابل توجه است که زنان در « محیط های سقف دار »، یا ارزش رأی شان نصف مردانست و یا اصلا حق نظور رأی ندارند. مراکز قضائی یکی از همین « محیط های سقف دار » است.

فرهنگ اسلامی حاکم بر ایران آنقدر نیرومند است که به نظر می رسد اگر حتی قوانینی قابل قبول برای تثبیت حقوق زنان تدوین و تصویب شود، امکان اجرا ندارد. در واقع، تصمیمات روز مره ی حکومت است که به معنویات جامعه جهت می دهد و در مسیر معینی امکان رشد برای آنها فراهم می آورد. هر چند قوانین شرعی اسلام از سایرین قوی تر است و همه قوانین دیگر را تابع خود می کند. به همین دلیل است که :
ده ها زن به جرم رابطه با مردی که پیوند زناشویی با وی نداشته اند، طبق قانون سنگسار و کشته شده اند.

توهین و ضرب و شتم به زنان به خاطر رعایت نکردن پوشش خاص اسلامی، یک اتفاق روز مره و عادی است.

تحمیل قانون اسلامی « عقد موقت » و عناوین اسلامی دیگر، به زنانی که به هر جرم در بازداشت مراکز انتظامی اسلامی به سر می برند از جمله اتفاقات معمول است.

تبعیض در رشته های آموزشی و رشته های ورزشی از تبعیضات عمومی و رایج بین زنان و مردان است.

سازمان های زنان امکان تشکیل شدن ندارند، مگر آنکه بنیادگرا باشند و از قوانین بنیاد گرایی اسلامی که علیه زنانست جانبداری کنند.

« خیرنامه رشد و توسعه اجتماعی، وین، شماره ۱۲، ص ۵۴ »

مسائل زنان در کشورهای مختلف، موضوع بررسی ده ها مرکز

تحقیقاتی و صدها نشریه ی وابسته به آنها یا مستقل و ویژه ی زنان است. نگاهی به انبوه نشریاتی که در این زمینه منتشر می شود، وجهه تشابه بسیاری را در رابطه با وضعیت اجتماعی زنان کشورهای مختلف با سطح رشد اقتصادی - اجتماعی کاملاً متفاوت بدست می دهد. نمونه های مسائل زنان در آمریکا، کویت، مصر، بنگلادش و ایران - هر کدام در رابطه با یک موضوع - در شمار شاخص های برجسته جهان امروز زنان اند.

گرد آوری و ترجمه : ماندانا شجاعی



مختلف

کویت : (پیش از جنگ خلیج فارس)

حق رأی

تلاش هایی برای دست یافتن به حق رأی زنان، خصوصاً برای انتخابات مجلس ملی کویت صورت گرفته است. هنوز در کویت، زنان نه حق انتخاب شدن دارند و نه انتخاب کردن. چند سال پیش، لایحه ای قانونی برای تثبیت حق رأی زنان تهیه و به مجلس ملی کویت برده شد، اما بنیاد گرایان مذهبی، بر این اساس که لایحه مزبور غیر اسلامی است و با عرف و سنن مردم کویت نامخوان است از تصویب آن ممانعت کردند.

اگر چه شیخ کویت، خود در این رابطه اظهار داشت: «زمان آن رسیده که مقام زنان کویتی و نقش آنان در جامعه مورد توجه قرار گیرد و مسئله ای اعطای حق رأی به بررسی گذاشته شود»؛ اما واقعیت موجود، محرومیت زنان کویت از حق رأی است که تحت عنوان سنن اسلامی و عرف معمول اجتماعی، بر آنان اعمال می شود.

اما اسلام به زن توصیه می کند موها و بازوی خود را بپوشاند، نه افکار و اندیشه های خویش را!

«الرائدة»، بیروت، شماره ۳۶، ج ۸

مصر :

زنان در سراسر ایشیب

موقعیت زنان مصری بعد از لغو قانون ۴۴، که مردان را ملزم می ساخت در صورتی می توانند زن دیگری اختیار کنند که رضایت همسر یا همسران خود را کسب کرده باشند، لطمه ای قابل توجهی خورد!

قانون ۴۴ که از سال ۱۹۷۸ به عنوان یکی از قوانین مدنی کشور اجرا می شد ناظر بر محدود کردن سره استفاده های مربوط به تعدد زوجات بود و حقوق بهتری را برای زنان در طی دوره ی زناشویی و در هنگام طلاق فراهم آورد. البته این قانون، مرد را از ازدواج مجدد آنگونه که قرآن اجازه داده است، منع نمی کرد اماری را ملزم می ساخت در صورت ازدواج مجدد، می باید رضایت همسر اول را کسب کرده باشد، در غیر اینصورت، همسر اول می توانست در خلال یکسال طلاق بگیرد.

قانون ۴۴، همچنین اشعار می داشت که زن اگر شغل قانونی داشته باشد از تأمین مالی شوهر معاف نمی شود به شرط آنکه شغلی را که زن انتخاب کرده، با منافع آنها ناسازگار نباشد طبق قانون جدید، زن دیگر نمی تواند از تأمین مالی شوهر برخوردار شود.

قانون ۴۴ به زن این حق را می داد که اگر مرد برخلاف میل و رضایت او طلاقش دهد،

« نفقه » ی بیشتری - مساوی با دوسال تأمین مالی زن - تقاضا کند. این قانون همچنین در مورد سرپرستی فرزندان بعد از جدایی پدر و مادر نیز عادلانه تر بود و مرد را ملزم می کرد که برای زن تا وقتی که فرزندان را تحت سرپرستی خود دارد، مسکن تهیه نماید.

لغو قانون ۴۴ يك تنزل موقعیت اجتماعی برای زنان به حساب می آید و نشان می دهد که پرزیدنت مبارك، بنا به ضرورت و برای تحکیم موقعیت خود، تغییر قوانین را وسیله قرآن داده است.

« مردم، لندن، شماره ۲، جلد ۱۲ »

بنگلادش :

زندگی مخفی زنان

زنان در بنگلادش صرفاً برای آنکه علائق و منافع خود را تابع علائق شوهر خود قرار دهند، تربیت شده اند. در ازای آن، مردان موظف به تأمین مخارج خانواده ی خود هستند. مردان منابع در آمد خانواده و کار مزد زنان را تحت اختیار دارند و مجازند از ثمره ی کار زنان بهره برداری کنند. حق زن در ارتباط با حمایت اقتصادی مرد از او (شوهر، پدر، برادر) در اصول و مبانی فرهنگی و سنتی جامعه تثبیت شده است اما حق جاکمیت مردان بطور عموم ریشه در تسلط آنان بر منابع مادی دارد.

به دلیل افزایش فقر، نظام پیشین که مبتنی بر حقوق و وظایف بوده رو به زوال نهاده و اصول جدیدی جایگزین آن نشده است. به همین دلیل، حقوق و امتیاز های زنان در ابعاد وسیع به فراموشی سپرده شده است.

برای امتحان موقعیت و مقام زن نه فقط سرمایه های دولتی و حمایت های گوناگون اقتصادی، آموزشی، و قانونی ضرورت دارد بلکه لازم است زنان، خود نسبت به نیرو ها و استعداد های خویش، شناخت عمیق تری کسب کنند و با ایجاد شبکه های نوین ارتباطی و سازمانهای زنان، تحولی اساسی در این جهان که ساخته ی دست مردان است، ایجاد نمایند.

« گزارش های بین المللی :

زنان و اجتماع، لندن، ص ۱۲ »

آسیا و اقیانوسیه :

نقش سازمان

های زنان

در بعضی موارد، جنبش های زنان تحت تأثیر فرهنگ های اروپای غربی قرار داشته و تحولاتی که متأثر از چنین حرکات و جنبش هایی در زندگی زنان پدید آمده، از آنجا که ناشی از انطباق و قیاس با اندیشه ای متفاوت و ریشه های اجتماعی متفاوت بوده، لزوماً به بهبود موقعیت زنان و زندگی آنان منجر نشده است. درجه و تداوم این تحولات، وابسته به آن است که آیا چنین تغییراتی از نیاز و اعتقاد ریشه دار

نشئت گرفته یا به طور ساختگی به این مردم تحمیل شده است.

سازمان های زنان مربوط به ناحیه ی آسیا و اقیانوس آرام، به دو گروه تقسیم می شوند :

۱ - سازمان هایی که در تغییر و تحول اوضاع اجتماعی کشور خود مشارکت دارند.

۲ - سازمان هایی که صرفاً اهداف اتسانی و رفاهی را دنبال می کنند.

کار گروه اول، بر شناخت رابطه ی بین طبقه و وضع اجتماعی مبتنی ست و تلاش گروه دوم برای رفع علائم و آثار تبعیض است.

از دهه ی هفتاد، سازمان های زنان این ناحیه، اغلب به حکومت ها متصل شده اند و دولت ها نیز به نوبه ی خود کمک های خارجی سنگینی را جهت اجرای برنامه هاو فعالیت های مربوط دریافت کرده اند. به این ترتیب، سازمان های زنان، پذیرا و تابع بی اراده ی برنامه های دولتند، بی آنکه هیچ گونه کنترولی بر نوع، کمیت و کیفیت، مفید بودن و مورد نیاز بودن این و آن برنامه و فعالیت دولتی مربوط به مسائل خود داشته باشند.

نخستین و مهمترین نقصی که در کار این سازمانهای زنان مشاهده می شود، وابستگی و اتکای آنان به خط مشی دولت است. اهداف این سازمان ها توسط دولت، ارائه شده و زنان عضو آنها هم چندان به آن پایبندند که گویی این اهداف به طور طبیعی از مسائل آنان ناشی شده است.

به طور خلاصه، مسائل و مشکلات سازمان های زنان این ناحیه را می توان چنین تقسیم بندی کرد :

۱ - فقدان برخورد اصولی و بنیادی با مسئله ی ستم و تبعیض.

۲ - تشتت و ناسازگاری میان اهداف و مسائل دستیابی به اهداف مزبور در میان سازمان های مختلف زنان که امکان اتخاذ يك سیاست واحد را از آنان سلب کرده است.

۳ - منابع و امکانات محدود به دلیل ضعف در همکاری و ارتباط میان سازمان های زنان، ضعف در اداره و اجرای برنامه ها.

سازمان های زنان باید :

۱ - به بینش سیاسی دست یابند.

۲ - هویت ستم و تبعیض اجتماعی و فرهنگی علیه زنان را شناسایی کنند.

۳ - برای استحکام منافع و دستاورد های خود، متحد و برای حفظ نیرو و توان خود متشکل شوند.

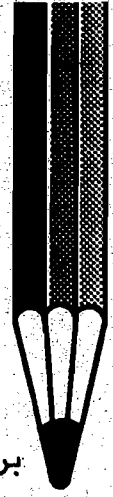
۴ - به لحاظ مالی غیر وابسته باشند.

۵ - راه های ارتباط و مشارکت را چه در سطح منطقه و چه در ابعاد بین المللی بگشایند.

۶ - سازمان های کوچک با منابع و توانایی محدود، در تشکیلات واحدی متحد شوند تا بدین وسیله در امکانات مالی سهیم گردند اما در عین حال ضروری ست به منظور انتخاب اهداف و برنامه های ویژه ی خود، استقلال داخلی را حفظ کنند.

« خبرنامه، رشد و توسعه ی اجتماعی،

وین، شماره ۱۰ »



« زنان بدون مردان » ؛ يك حادثه در قصه نویسی زنان ایران

* زنان بدون مردان
* شهرنوش پارسی پور
* چاپ اول ۱۳۶۸
* نشر نقره ، تهران
* ۱۴ صفحه

۳. پیوند

بررسی کتاب

«زنان بدون مردان» يك قصه است که در پانزده قسمت، نامگذاری شده و سرنوشت پنج زن را دنبال می کند. اما بیش از پرداخت داستانی اثر، همان در شاخصی که در گفتگوی یاد شده به آن ها اشاره کردم، در آن چشمگیر است.

پارسی پور در این کتاب به خوبی از عهده انعکاس روشن و شفاف زوایای نهان ذهن زن ایرانی برمی آید. هنری که تنها می توان از يك نویسنده زن انتظار داشت. چهار زن از پنج شخصیت اصلی قصه که در آغاز قسمت های «مهدخت»، «فانزه»، «مونس» (قسمت اول)، «خانم فرخ لقا صدرالدیان گلچهره» معرفی می شوند مجرد یا شوهردار، در خیال با مردی یا مرد دیگری جز شوهر خود به سر می برند. تنها یکی از زنان قصه «زرین کلاه» - در خیالش مرد مشخصی نیست؛ که فاحشه است و در بند عرف و آداب و رفتارها و هنجارهای فرهنگی و اخلاقی جامعه نیست «زرین کلاه» در واقع، از وفور «مرد دین» در مضيقه مردشناسی ست و علاقمندی به مردی مشخص در زندگی روزمره او جا و امکاني ندارد. تنها زمانی برای اومردان از زنان تفکیک می شوند و مشخصه ای جز رابطه غریزی و ساده جنسی پیدا می کنند، که خوانما می شود و همه مردان را بی سر می بیند:

« - زری باتوام، می گویم مشتری آمده.

زرین کلاه از خیز صبحانه گذشت یا در لحظه گذشت. با غیظ برگشت به اتاق، روی تخت خوابید و پاهایش را از هم بازکرد.

بعد مشتری آمد. مردی بود که سرنداشت. زرین کلاه حتی جرأت جیغ زدن نداشت. مشتری بی سر، کارش را کرده و رفته بود.

... بختر گفت:

- البته اتم باید رازش را به مردم بگوید. مادر بزرگ میگفت: حضرت علی که بیچاره نمی توانسته با مردم حرف بزند در بیابان ها سرش را در چاه فرو می برده و برای چاه درد دل می کرده است.

زرین کلاه گفت:

- بله همین است. حالا به تو می گویم. من همه را بی سر می بینم. یعنی زنها را نه. مردها را. همه شان بی سرند. سرندارند.» (صفحه ۷۹، ۸۰)

و از وقتی که مردها را همه بی سر می بیند، وحشت بر هستی اش سایه می افکند، زندگی اش مختل می شود، و برای تغییر آن زندگی به ناچار و بر طبق سنت، به شاه عبدالعظیم می رود، يك شب تمام می گرید و زندگی دیگری را می آغازد.

توصیفی که از «زرین کلاه» می شود. و اصولاً نقش و جایگاه او در قصه، اتفاقی نیست. روسپی در فرهنگ ما، در جامعه ما کلاً در جامعه معمول انسانی، يك تیپ و شخصیت منفی سنت؛ درحالیکه شهرنوش پارسی پور به جای توصیف مرسوم این

سال گذشته، وقتی متن گفتگوی «افسانه ناهید» را با «شهرنوش پارسی پور» در مجله نیای سخن خواندم، در شاخص برجسته در نگاه شهرنوش به جهان و در گفتار وی دیدم: ۱- تسلط به اساطیر و عرفان، خاصه اساطیر و عرفان ایرانی، و نگاه زمینی و آیین جهانی به سمبل ها و باورهای اساطیری؛ ۲- استمرار آگاهانه بر انعکاس روشن و شفاف زوایای پنهان و آشکار شخصیت زن ایرانی، که ریشه در همان ژرفبینی سمبل ها، باورها، فرهنگ و سنن ایرانی دارد. نکر قسمتهایی از متن آن گفتگو، برای کسانی که موفق به خواندن آن نشده اند، به شناخت این دو شاخص در نگاه شهرنوش پارسی پور یاری می رساند:

« در کتاب فیثک نوم یا سوم راهنمایی، توضیح آکو را با يك اسطوره یونانی آغاز می کنند که آکو دختر يك خدایواره بوده و چون زیاد حرف می زد، مادرش عصبانی شد و او را لال کرد و گفت از این به بعد باید انعکاس صدای دیگران باشی. با این تعریف، هم آکو را توضیح داده اند و هم به بختران ۱۶، ۱۵ ساله گفته اند زنی که زیاد حرف بزند خود بخود آدم بدی است... از نظر عرف جامعه، زنی که دارای اراده ای انتخاب، تنش های جنسی و غیره باشد مغفور است. باید نیرویی برای وارد شود نه اینکه دارای نیرو باشد و این مسئله مختص کشور ما نیست، مثلاً در چین قرون وسطا...»

مردم اغلب صادق هستند ولی صداقتشان را ابراز نمی کنند یعنی خود درونیشان را نشان نمی دهند ولی کسی که نویسنده است - مانند هدایت - این زن را در وجود خودش پیدا می کند. می توانیم روی قانونمندی های آنیما و آنیموس و انگاره های نرینه و مادینه ای که در هر يك از ما وجود دارد و هر کدام بخشی از ترون تاریک و روشن ما را هدایت می کنند، صحبت کنیم...

من تعریفی برای عرفان دارم، عرفان، روش اندیشه انسان ابزار ساز است. در تکرار لایبلاقی تقریباً تمامی عارفان، صاحب حرفه ای هستند جالب اینکه اغلب مشاغل آنها جنبه سازندگی دارد: شیشه گر، آهنگر، مسگر، چوب کار... و خلاصه ابزار سازند، یا اشعار فرخی، منوچهری، و رویکی به قبری حالت رقص دارند که نشان دهنده جامعه ای متحرک و پویا هستند... ۲۰۰ سال بعد از عطار (۲۰۰ سال بعد از جمله مغول) نفحات الانس را داریم. همه اتم ها کنار دیوار نشسته اند و حتی برای نگاه کردن به اطرافشان هم می ترسند. اصلاً از حرفه و ابزار سازی هم خبری نیست...»

«زین کلاه اگر نه به تمامی، «طویا» در «طویا و معنای شب» اما وجهی از اوست: زنی کم گشته در خویش و در جستجوی خویش؛ که چون از بند بی اختیاری‌ها و تعیین شده‌های جامعه، رها می‌شود، خود را باز می‌یابد. اگرچه بازیافتنی عرفانی، در کنج باغی سبز، نور از چشم‌آسم‌ها «وحدت» بامردی اختیار کرده و دلخواسته، برای رسیدن به «کثرت»، وجودش خودنور است و جهان را یکسره نور می‌کند: اصالت و زلالی و پاکی انسان، که بر جهان تاریک می‌گسترند. اصالت و زلالی و پاکی ای که دیگر زنان قصه، غیبه اش را می‌خورند و ناتوان از دست یافتن به آن، حیران تماشاایش می‌شوند:

« مونس دیوار مرده بود و دیگر هیچ چیز به نظرش عجیب نمی‌آمد. جایی در میانه راه سرش را به درختی تکیه داد و گفت:
- من به کمک احتیاج دارم.

در دلش به فاحشه غیبه می‌خورد. فاحشه بسیار آسان برده بود. نور شدن برای او گویا کاری بود به راحتی خندیدن. مونس راز را نمی‌دانست. پرسید:
- چه کنم که نور بشوم؟

جوابی نمی‌رسید... می‌دانست درخودش پوسیده است. در انتظار پوسیده بود. می‌دانست آنچه که منجر به حس نور می‌شود عشق است. هرگز عشق را تجربه نکرده بود. تا حیرت رفته بود. اما عشق، اقیانوس اقیانوس نور بود. دور بود و نزدیک. می‌دانست اگر بتواند با سرانگشتش با صداقت پوست زیر درخت را لمس کند عشق می‌آید. اما همیشه، همیشه پیش از لمس کردن، حس زیری درخت می‌آمد. (صفحه ۱۲۲)

همه زنان قصه، به جستجوی هویت خویشند: هویت مستقل خویش. اما چرا «زین کلاه» - روسپی - می‌تواند از حیرت به عشق گذر کند و نور بشود و دیگران نمی‌توانند؟

« زنان بدون مردان» درافتادن با سنت‌ها و عرف معمول جامعه است. زن به جستجوی هویت انسانی خویش است. هویتی که دست یافتنی است. در همین جامعه با همین مناسباتی که له شدگی هویت زن، جزئی از مشخصات آن است. بحث و جدال بر سر اختیار و جبراست و آگاهی و جهل. شکافتن پیله سختی که زن، نادانسته به خاطر مناسبات جاری و عرف معمول جامعه گرفتارش شده، و رسیدن به اختیار در تعیین سرنوشت خویش، که همچون یک موجود اجتماعی در مناسبات بین انسان‌ها می‌تواند از طریق انسانی‌ترین وسیله، یعنی عشق، فراز مسند خورشید تکیه زند و هستی آفتابی‌اش را بر جهان بتابداند. زنان قصه، همه به نوعی پیله سخت را می‌شکافتند اما تنها زنی که در پی انتقام گرفتن از گذشته خود و رسیدن به آرزوهای ارزان و محدود سرکوب شده‌اش نیست، و عشق همان هستی آفتابی انسان - برایش همه چیز است و نه مثلاً دست یافتن به «امیر خان»ی که به اصطلاح برای خود آئمی ست و پیش‌تر نمی‌شد رامش کرد و اینک با توسل به هزار توطئه و جنبل و جانورام شده است «زین کلاه» است. اختیار و عشق - اصالت و هویت انسانی - هیچ ارتباط و نیازی به جنبل و جانور چرتکه اندازی‌های ارزان در مناسبات بین انسان‌ها و در زندگی روزمره ندارد. آیا زن می‌تواند آن پیله سخت را بشکافتد و به این اختیار و عشق دست یابد؟ شهرنوش پاریسی پور، به عمد زنی



شخصیت منفی، و وسیله قراردادن آن برای تکمیل و آرایش یافت قصه، درین آن را می‌شکافد و همچون شیشه‌ای بی‌خش (یا آینه‌ای بی‌خش!) در برابر خواننده قرار می‌دهد. زنی که نادانسته در جریان خاصی از زندگی قرار می‌گیرد (مانند سایر زنان ایرانی) اما جوهره انسانی او چندان زلال است و صاف که مثبت‌ترین تپ قصه، «زنان بدون مردان» را نمایش می‌دهد: زن کوچکی با ۲۶ سال سن و قلبی مثل دریا.

هم اوست که در سفری میان «واقعیت» و «باغیان مهربان» درهم می‌آمیزد، و از آن هنگام که حامله می‌شود تا خود را «تکثیر» کند (فرزندی به دنیا بیاورد) بلورآسا می‌شود شفاف و انثیری، به زیباترین صورتی از سایرین متمایز می‌شود:

«زین کلاه، کم‌کم تغییر می‌کرد. همانطور که چاق می‌شد تغییر رنگ هم می‌داد. رنگ بلور می‌شد، عین بلور می‌شد. کم‌کم می‌شد همه چیز را از روای او دید. مونس گاهی پشت سر او می‌ایستاد و از روای تنش به رویخانه نگاه می‌کرد.» (صفحه ۱۱۶)

و آن هنگام که به دلیل «وحدت» با مردی که خود خواسته است، «تکثیر» می‌شود (فرزندی می‌زاید) جهان یکسره نور است:

« میانه زمستان، یک شب باغ پر از نور شد. مونس در کنار پنجره خوابیده بود. چشم‌هایش را باز کرد و نور را دید. گفت «دارد می‌زاید». بلند شد و در تاریکی لباس پوشید و به انتهای باغ رفت. برف زیادی آمده بود و باغ یکسره زیر برف بود. نور تمام باغ را پوشانده بود و به نظر می‌رسید جهان در ابتدا به تمامی نور بوده است. زین کلاه که دیگر کاملاً به رنگ بلور درآمده بود حالا در نور، نور بود...

سحر یک نیلوفر به دنیا آورد... (صفحه ۱۲۱ و ۱۲۲)



زنان بدون مردان؛

يك حادثه در قصه نویسی زنان ایران

را که در پست ترین و نفرت انگیز ترین جایگاه جامعه بیمار و عقب مانده اسیر شده، از حوضیض به اوج می آورد و نماد زن آریزنده رسته و خود یافته اش می کند (چگونگی آن بند رستن - به تصانف یا آگاهانه و از پیش دانسته - مهم نیست؛ مهم خودیافتگی ست) و چنین نمادی آنگاه که از قالب يك روسپی به نرأید، تابوشکنی و برافتادن با سنت ها و عرف معمول جامعه است که طبعاً مورد اعتراض بسیاری از زنان و مردان نیز قرار می گیرد

تابوشکنی و مقابله با موانع جدی در راه آمیزش طبیعی و انسانی زن با جامعه، شهرنوش پور را واداشته تا مرکز توجه خواننده را به موضوع درپرده اما اساسی بکارت پیوند دهد. موضوعی که در عین حال، شاخص ترین سمبل برای طرح موانع اجتماعی - روانی زنان ایران است. پارسی پور برای طرح این موضوع و پیوند طبیعی آن با بافت قصه خصیصت ها و مسائل معمول زنان را درون شکافی می کند: رد دعوت «افانت آمیز» همکار مرد برای سینما رفتن جهت حفظ «وقار و سنگینی» متعارف، و در عین حال، بر آتش دست یافتن به همان مرد، سوختن (صفحه ۱۱)؛ تظاهر به نجابت و در عین حال، توسل به هروسبیله برای جلب توجه مرد مورد نظر (صفحه ۲۰ و ۴۶)؛ جهل و سادگی کودکانه نسبت به محیط و افراد و خود خویششان (همچون محصول سلطه، همه توان برادر بزرگ، در خانه) و بعد سرگیجه گرفتن از طرح بحث مربوط به بکارت توسط يك زن همدل، و در عین حال، با خواندن مخفیانه کتاب «راز کامیابی های جنسی...» سحنای دیگری از درختان و آفتاب و خیابان در ذهن داشتن (صفحه ۳۱ و ۴۰)؛ سال ها به خاطر عرف معمول، شوهری را که دیگر حتی حضورش در خانه آزاردهنده است، تحمل کردن، و در عین حال با خیال واهی مردی دیگر به سربردن (صفحه ۶۲ و ۶۳)؛ از نواج ناکرده، حامله شدن، و برای بازگرداندن آبروی رفته، به زیر چاقوی جراحی رفتن (صفحه ۵۹)؛ و...

شهرنوش پارسی پور در لابلای توصیفی که از روحیات و رفتار و نیز از نژادی پنهان ذهن زن به دست می دهد، با طرح بحث آناتومیك و در عین حال ساده و طنزآلود بکارت، به شکلی موجز، نقش سنت های دیرپا و عرف معمول جامعه سنتی را در جلوگیری از رشد و روابط طبیعی زن توضیح می دهد. از آن هنگام که «مونس» می شنود بکارت سوراخ است نه پرده، همه عمرش را فریب خورده و سوخته می انگارد:

«چیزی در تنش شکسته بود. خشم سردی تنش را پر کرده بود. به فکر تمام آن روزهای بچگی افتاده بود که با حسرت به برخت ها نگاه کرده بود به آرزوی آن که يك روز و فقط یکبار از یکی از آن ها بالا برود و از ترس بکارت هرگز از درخت بالا نرفته بود...

گفت:

«من انتقام می گیرم!» (صفحه ۳۶)

انتقام «مونس» خودکشی ست. انتقام از خود است. اما کشتن جسم و جان خود نیست. کشتن گذشته، تاکنونی خود است، و آغازین يك هستی دیگر. و شهرنوش پارسی پور، این مردن ها و باز به هستی - هستی دیگر - ادامه دادن ها را چه موجز و زیبا توصیف می کند. زنی که چنین با تلاطمات زندگی و تقدیرش جدال می کند و می میرد) خود را می کشد و یا توسط برادرش کشته می شود) و باز زنده می شود تا به این آگاهی و اختیار می رسد که «خوش همه چیز را بفهمد ترک کند»؛ این زن است که در پاسخ نگرانی دوستش از بی آبرویی باکره نیوین، به سادگی می گوید:

«آخر فانزه جان! من هم باکره بودم. خوب حالا به ترک ما یکوقت باکره بودیم، حالا دیگر نیستیم. این که غم ندارد... من دیوار مردم وزنده شدم. حالا مسائل را طور دیگر می بینم. من آخر به تو چه بگویم؟ به خدا باور کن این بکارت اصلاً مهم نیست...» (صفحه ۱۰۸)

از زبان همین زن است که نویسنده می گوید:

«تصمیم گرفتم به قیمت پندبخت شدن هم که باشد بروم خورم دنبال دانستن. خوب طبیعی است که شما وقتی در جاده راه می افتید خطر هم هست... میلیون ها انسان در آب غرق شده اند تا نخستین آدم شنا کردن را آموخته...» (صفحه ۱۰۴)

در نوره های شکست، خاصه آن هنگام که این نوره ها دیرپا می شوند، کمکشنگی ها و سرخوردهگی های اجتماعی، بیش از هر چیز گریبان انسان ها را می چسبند گاه به نوعی خویششان نگرایی درویشانه بچارشان می کند. جهان را هیچ انگاشتن، و نسبت به هر نهاد اجتماعی، علمی، فرهنگی، و سیاسی بی تفاوت شدن، ویژگی چنین نوره هایی ست که رویکرد به «صوفیگری» و درویشی، همچون راه نجات انسان های سرخورده و یکمگشته رواج می یابد. علت افزایش بی سابقه تعداد خوانندگان کتاب های «کارلوس کاستاندا» و به نوعی «هرمان هسه» و «سامرست موام» و نظایر اینها را در ایران امروز، در همین ویژگی باید جست. اما سخت خطاست اگر این ویژگی را به هر اثر هنری که رگه ای از عرفان در آن یافت می شود، ربط دهیم و آفریننده آن اثر را متأثر از فضای عمومی جامعه و مبلغ آن بدانیم. نیز خطاست اگر عرفان - خاصه عرفان ایرانی - را با آن جوهره پر جوش و خروش، با صوفیگری و درویشی - که بعد از صفویه در ایران رواج یافت - یکسان بینگاریم یا حتی به هم پیوندشان کنیم. «زنان بدون مردان» در شمار اثری ست که رگه های تند عرفان در آن ها کام های پر شتاب زندگی ست؛ خود زندگی ست با همه زیبایی هایش؛ انسان جستجوگر و پرتلاش و پویاست با همه اصالت و زلالی اش. رگه های تند عرفان در «زنان بدون مردان» حاصل موج سواری در نوره شکست و رکود نیست؛ انعکاس وجود انفجاری و پرخروش و زیباجوی انسان است که خیال زیبایی و رهایی را با واقعیت زشتی و اسارت پیوند می زند، و ایستاده بر سکوی هستی ناخواسته خویش، دلخواسته ها و آرزوهای انسانی اش را فراچنگ می آورد. با بیانی دیگر می توان گفت «زنان بدون مردان»، حرکت از جبر به اختیار است؛ چه در شکل روایی ساده قصه، و چه در پرداخت عرفانی آن.

از همان نخستین برگ های کتاب، وقتی که زن (مهنخت) از محیط و از همه چیز

عاصی می شود و مشت بر دیوار می کوبد؛ فکر رهایی، فکر چیزی جز این که هست، بودن، همزمان در ذهنش نقش می بندد. اما هیچ نیازی نیست که به جستجوی چیزی برای خود برود؛ می داند که وجودش و توانایی و ظرفیتش خود چیزی جز اینکه می نماید است:

« من سبزم ... باید خود را نشا کنم

... باید از باغبانها می پرسید که چه وقتی برای نشا زین خوب است. او که نمی دانست، وای مهم نبود. می ماند و نشا می زد. شاید درخت می شد ... دلش می خواست درخت گرمسیری باشد. دلش می خواست و همیشه کار دل است که آدم را به دیوانگی می کشاند. » (صفحه ۱۶ و ۱۷ و ۱۸)

همه زنان کتاب در باغی (تمثیلی از رویش و پایایی طراوت و تازگی هستی؛ که اگرچه زمستانی ش هست، اما سبز شدن دوباره، ذاتی آن است) به تصانف یا از پیش دانسته، گرد می آیند تا زندگی از بند رسته خود را به اختیار آغاز کنند. زن خود را در باغ می کارد و درخت می شود. درختی که برای سبز شدن و رشد و شکوفیدن، از شیرانسان تغذیه می کند. انسانی که همان «زین کلاه» (روسی پیشین) است.

« درخت - آدم » (مهذخت خود در زمین کاشته) و «زین کلاه»، بیان دیوانه سری و پاکی و صافی انسان اند. جهانشان، جهان دیگر زنان قصه نیست که سری بین سرها در آوردن یا فلان مرد را به تور انداختن، آرزویشان باشد. از جبر زندگی گذشته شان بریده اند؛ سربه دیوانگی زده اند و هستی تازه شان را خود رقم زده اند؛ در سبزی و اختیار و عشق، سبزی و عاشق شده اند، و اینک جذب و شور هستی شان چندان است که جهان را یکسره می پوشانند:

« درخت شروع به آواز خواندن کرد... میلیون ها عنصر، خود را میهمان آب و گل می کردند. رقصی می آغازید که بی فرجام می ماند. رقصی چنان کند، چنان تنگ نظم دست ها و پا ها را به هم می زد... مونس در گوش فرخ لقا نجوا کرد و ببینید چقدر آسمان نور ویر ماست. این يك آسمان دیگر است، آسمانی در آسمانی، در آسمانی... » (صفحه ۱۱۵)

این «درخت آدم» در اوج جنبه و شور، تکثیر می شود تا در سفری در آب (در زلالی هستی؟) با جهان یگانه شود؛ جاودانه شود.

« حس انفجار داشت. سه ماه از شیر آدم تغذیه می شد. نیمه های بهار، انفجار درختی در تنش به اوج رسید ... به آب خیره مانده بود، آب دیگر در جریان نبود. قطره قطره می رفت. آتیوه قطره ها می رفتند و مهذخت درد می کشید. مهذخت در آب حلول می کرد... آب دیگر قطره هم نبود، نرات اثر بود و مهذخت می دید. همراه با اثر آب از هم باز می شد... درخت به تمامی دانه شده بود... باد تند و وزید. دانه های مهذخت را به آب سپرد. مهذخت با آب سفر کرد. در آب سفر کرد. میهمان جهان شد. به تمام جهان رفت. » (صفحه ۱۲۹)

و این درکشیدن ها و حس انفجار داشتن ها؛ ذره ذره شدن ها؛ نور شدن ها؛ همان انسان شدن است با تمامی ظرفیت و توانایی و حقیقت انسانی اش:

« باغبان گفت:

- مونس! حالا وقتش هست بروی انسان بشوی.

... مونس در چشم هم زبانی نور خودش چرخید و به آسمان پرواز کرد ... پس هفت

سال گذشت و از هفت بیابان گذشت... بعد از هفت سال به شهر رسید. شستشو کرد. لباس پاکیزه ای پوشید، رفت و معلم ساده مدرسه شد. » (صفحه ۱۲۶)

زندگی مجدد و تازه «مونس»، همچون يك معلم ساده مدرسه، بعد از مردن ها و زنده شدن ها و سفرهای پی در پی از واقعیت به وهم و بالعکس، چیزی جز صورت مادی بخشیدن به مفاهیم خیالی و خیال انگیزی که نویسنده در قصه به کار برده، نیست چیزی که در مورد کلیه قطعه ها و مفاهیم وهم آلود و عرفانی «زنان بدون مردان» مصداق دارد و همانطور که قبلاً اشاره کردم، از نگاه زمینی و اینجهانی نویسنده به باورها و مفاهیم عرفانی و اساطیری ایرانی ناشی می شود. درخت در اساطیر و عرفان ایرانی، سمبل زندگی، بیان هستی، و ریشه وجود انسان است (درخت طویا، در ادبیات پایه عرفان ایرانی که بعد از ادبیات اسلامی نیز راه پیدا کرد؛ روسپویش، نماد خورشید و جلوه پنجگانه «مهر» در ادبیات مزدایی؛ سرو سمبل روان بی مرکز انسان در ادبیات مهراثینی) که دره زنان بدون مردان «همچون سمبل و ریشه به کار گرفته شده است. نور نیز نماد رهایی در دل رنج و درد انفجاری انسان، که نویسنده از این نماد برای بیان رهایی انسان (زن) بهره گرفته است؛ چه آنجا که «وحدت» و «کثرت» زادر قسمت های مربوط به «زین کلاه» تشریح می کند و چه آنجا که «مونس» را از هفت کانه های آشنا در اساطیر و عرفان ایران می گتراند:

« باغبان گفت:

- مونس! حالا وقتش هست بروی انسان بشوی.

مونس پرسید:

- می خواهم نور بشوم، چطور نور می شونم؟

باغبان گفت:

- آن روز که مقام تاریکی را دریابند. تو وحدت را درک نمی کنی، مثل همه آدم های متوسط. من به تو می گویم برو مقام تاریکی را دریاب ... به جستجوی تاریکی برو، در آغاز به عمق برو، به ژرفا، به ژرفای ژرفا که رسیدی نور را در اوج، در میان نستان خونت، در کنار خونت می یابی. آن همان انسان شدن است، برو انسان شو!

... پس هفت سال گذشت و (مونس) از هفت بیابان گذشت ... بعد از هفت

سال به شهر رسید... » (صفحه ۱۲۶)

این اشاره به نور شدن، به جوهره هستی رسیدن، بعد از مقام تاریکی را دریافتن، ریشه در بینش یکی از بزرگترین دانشمندان عارف ایرانی، شیخ اشراق (شهاب الدین سهروردی) دارد که عرفان پرتحرک و زنده ایرانی را با تکیه به اساطیر ایرانی توضیح می داد. این نکته را در شباهت قطعه ذکر شده در بالا از «زنان بدون مردان»، با قطعه ای از «عقل سرخ» - نوشته شیخ اشراق - به سادگی می توان دریافت:

«گفتم:

- نشان ظلمات چیست؟

گفت:

- سیاهی. تو خودت در ظلماتی، اما تو نمی دانی. آنکس که این راه رود، چون خود را در تاریکی بیند، بداند که پیش از آنهم در تاریکی بوده است و هرگز روشنایی به چشم ندیده. پس اولین قدم راهروان اینست و از اینجا ممکن بود که ترقی

دنباله در صفحه



نتیجه اجتماعی فقدان امکانات ورزشی ، هرز رفتن انرژی جوانان است



ناهید قزوینی ، متولد سنوم دی ماه ۱۳۳۳
در اصفهان .
فارغ التحصیل رشته معماری « مدرسه
هنر های زیبایی پاریس »
شغل : آرشیتکت

رشته های ورزشی : در ایران
والیبال - از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۲ عضو تیم
اصفهان ،
در سال ۱۳۵۲ قهرمان کشور .
شمشیر بازی - از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۱ عضو
تیم اصفهان ،
در سال های ۴۹ و ۵۰ قهرمان کشور .
درفرانسه
از سال ۷۳ تا ۱۹۸۵ عضو تیم « باشگاه
دانشگاه های پاریس »
سنه یک . در سال ۱۹۷۹ قهرمان فرانسه
و شرکت در کاپ اروپا .

•••

س : ضمن تشکر از اینکه دعوت ما
را برای مصاحبه پذیرفتید ، لطفاً برایمان
بگوئید که چگونه به ورزش جلب شدید و از
چه سنی بطور جدی به آن پرداختید ؟
ج : یادم نیست از چه سنی ؛ شاید
۱۱-۱۲ سالگی ؛ ولی می دانم که انگیزه
اصلی من ؛ چاره تنهایی در محیط خانه
بود ، و اینکه در شهر زادگاهم اصفهان هیچ
امکان تفریحی برای من وجود نداشت .
اولین رشته ورزشی را که شروع کردم ،
والیبال بود و هفته ای دو سه روز در
مدرسه والیبال بازی می کردم . البته
پدرم در تشویق من به ورزش کردن بسیار
نقش داشت . با اینکه فرزند مرد معممی
بود و مذهب در او ریشه های عمیق داشت
اما خودش والیبال بازی می کرد و در
بسیاری از ورزش هایم و همراه اولیه
من بود . هم او از کودکی مرا به استخر
می برد و شنا را در هفت سالگی به من
آموخت .

بیه حال ، بعد از مدتی که والیبال
بازی می کردم ، همزمان بسکتبال را نیز
شروع کردم و بعد در کنار این دو رشته ،
شمشیربازی را شروع کردم . بسکتبال را
رها کردم اما شمشیربازی را ادامه دادم و
پنج سال در آن رشته کار کردم . تنها رشته
ای که همواره دنبال کردم والیبال بود .
س : آغاز بازی های باشگاهی تو در
رشته والیبال ، در کدام باشگاه بود ؟
ج : در اصفهان فقط دو باشگاه وجود
داشت که یکی خانه جوانان بود و دیگری
سپاهان . خانه جوانان خوشنام نبودند و
در نتیجه من در باشگاه سپاهان تمرین می
کردم . در تمام سال هایی که در اصفهان
بودم در همین باشگاه بودم . تا اینکه برای
تیم ملی جوانان ایران انتخاب شدم و بعد
از آن بود که در سال ۱۳۵۲ به فرانسه
امدم و والیبال را در فرانسه ادامه دادم .
س : مربی های شما در رشته

والیبال چه کسانی بودند ؟

ج : قبل از اینکه به باشگاه سپاهان
بپیروانم ، لازم می دانم از تشویق ها و
مربی گری خوب آقای منتظر یاد کنم . او
اولین کسی بود که والیبال را به من
آموخت و مربی بسیار ورزیده ای بود .
آقای منتظر اکنون هم در دانشگاه اصفهان
مربی والیبال است . اما در باشگاه
سپاهان ؛ از آنجاکه تیم پسران اصفهان
همیشه در سطح کشور تیم خوبی بود ،
همیشه والیبالیست های پسر در باشگاه
های دختران نقش مربی را داشتند . یعنی
مربی کارآموز بوده ای نبود که مثلاً بدن
سازی و غیره را یاد بدهد و هرکس ، خود
مایه ای داشت می توانست بدرخشد .
البته اشاره کنم که در همان باشگاه
سپاهان آقای « مهدی ورد » هم حضور
داشت که مربی خوبی بود . تا اینکه خانم
ملیحه خوشنویس به اصفهان آمد . او
فارغ التحصیل رشته تربیت بدنی
دانشسرای عالی بود . او بود که موقع تمرین
می گفت حتماً باید یک ساعت قبل از بازی
نرمش بدنی بکنید ، و در مورد تمرینات و
رژیم غذایی هم برای ما دستورالعمل
هایی داشت .

س : شما در دوره ای هم عضو تیم
شمشیربازی اصفهان بودید . اینطور
نیست ؟

ج : عضو تیم اصفهان بودم که با
همان تیم به تهران آمدم و در مسابقات
قهرمانی کشوری شرکت کردیم که اول
شدیم . اما با اینهمه به محض اینکه برای
بازی در تیم ملی والیبال جوانان انتخاب
شدم شمشیربازی را رها کردم .

س : آیا شمشیربازی را در
دبیرستان آموختید و اصلاً امکان
آموزش و تمرین شمشیربازی در
دبیرستان وجود داشت ؟

ج : من در دبیرستان رودابه
اصفهان که به نوعی شعبه « ژاندارک »
تهران بود درس می خواندم . در ابتدا
تنها ورزشی که در آن دبیرستان داشتیم
والیبال بود و بعد شمشیربازی را هم
اضافه کردند . یعنی در واقع گروهی از

ج : ورزش را دوست می داشتیم و دوست می داشتیم که در سطح بسیار عالی ورزش کنم . در تیم ملی باشم و از بهترین ورزشکارها اما میدانید؛ ورزش را به عنوان شغل و حرفه نمی خواستم .

س : ببینید ؛ منظور من هم شغل و حرفه نبود . بهتر است برای روشن شدن سئوالم مثالی بزنم . اخیراً قهرمانان والیبال دختران ایران در مصاحبه هایی با کیهان ورزشی و دنیای ورزش گفته اند که چون امکان شرکت در مسابقات بین المللی به آنها داده نمی شود ، انگیزه چندانی برای پیشرفت کارشان ندارند . سئوال من در چارچوب مشکل آنهاست .

ج : مسلم است که اگر تعدادی از این ورزشکاران در تیم ملی نباشند و تیم ملی هم نتواند در عرصه بین المللی حضور داشته باشد ، ورزش در سطح تفریح باقی می ماند و اصولاً نباید انتظار داشت که پیشرفتی حاصل شود .

س : وضعیت ورزش زنان را در ایران امروز چگونه می بینید ؟

ج : در ایران هیچ چیزی در این زمینه نداریم . از سال ۵۷ عملاً ورزش زنان تعطیل شد . بدیهی ست که نوجوانان و جوانان انرژی مازادی دارند که می باید در زمینه ای آنها صرف کنند . اگر به ورزش رو بیاورند طبیعی ست که می خواهند رشد کنند و در سطح ملی و بین المللی چشم انداز داشته باشند . وقتی چنین امکاناتی نیست ، به ته دانسان ها و دیسکوتک های زیرزمینی و محافل دوره ای میتدل کشیده می شوند و انرژی شان در آن زمینه ها هرز می رود . نتیجه اجتماعی بی امکائی ورزش زنان طبعاً همین است . ببینید چقدر اعتیاد بین دختران ایران رایج شده . یکی از دلایل اصلی آن ، فقدان امکانات ورزشی برای زنان است .

س : از وقتی که به فرانسه آمدید ، چقدر در ادامه تمرینات ورزشی تاك موفق بوده اید ؟



ج : آن زمان برای دختران فقط يك رشته و آن هم فلوره بود ، که خب من هم در فلوره بازی می کردم .

س : خاطره انگیز ترین و مهمترین بازی شما کدام بوده است ؟

ج : در رشته والیبال ، در تیم اصفهان . تیم اصفهان در بیشتر مواقع در سطح کشور دوم می شد . سالی که ملیحه خوشنویس مربی ما بود ، این تیم در سطح کشور اول شد ، و این ضمناً برای ما يك نتیجه تشویقی داشت یا بهتر بگویم جایزه ای براساس يك شرط بندی . گویا تیمسار حجت با استاندار اصفهان شرط بسته بود که اگر تیم شما از تهران ببرد ، تیم شما را به مونیخ می فرستیم . خب بعد از برنده شدن ما ، ملیحه خوشنویس به تهران رفت و طبق شرط بندی قبلی تیمسار حجت ، بودجه لازم را از او گرفت و ما به مونیخ رفتیم .

س : شما به عنوان يك زن چه آینده ای را در ورزش می دیدید که آن را دنبال کردید ؟ آیا اینکه يك زمان قهرمان بشوید و در مسابقات بین المللی شرکت کنید ، می توانست انگیزه ای باشد ؟ البته بدیهی ست علاوه بر اینکه بطور کلی ورزش برای سلامتی جسمی و روحی مفید است

مربیان و دست اندرکاران و ورزشکاران شمشیربازی در دبیرستان ها از بین بهترین ها شروع به گلچین کردن شمشیربازها کردند . یکی از مربیان که آن روزها در اصفهان حضور داشت ، آقای آدمیت از تیم ملی شمشیربازی بود . اینها از بین دختران کلاس هفتم و هشتم تعدادی را انتخاب کردند و تمرین دادند و تا آنجا پیش رفتند که تیم شمشیربازی اصفهان بهترین تیم شمشیربازی ایران شد .

س : در تیم اصفهان ، چه کسانی جز شما عضویت داشتند ؟

ج : غیر از من کیتی محبان ، مریم آچاک ، سهیلا کازرونی ، شهرزاد کازرونی و یکی دونفر دیگر بودند . در نتیجه طرح گزینش از میان دختران سنین پائین و آموزش آنان ، تیم اصفهان سال ها قهرمان شمشیربازی ایران بود . این طرح موفق بود چراکه بچه هایی که از آن سن شروع به تمرین و بازی کرده بودند ، وقتی دیپلم می گرفتند ، شش سال تجربه و تمرین شمشیربازی داشتند ؛ و برای دیگران ، تازه این سن شروع کار بود .

س : شما در چه رشته شمشیربازی کار می کردید ؟



فوتبال ایرانیان

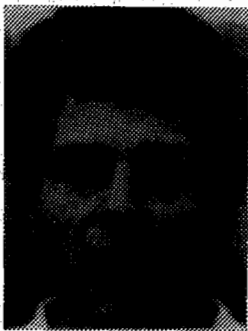
نشدم، زیرا قانون فدراسیون فوتبال چنین بود که اگر بازیکنی دوره سرمربی را نگذرانده بود، حق بازی کردن نداشت. به هر حال من دوره بازی خود را در ایران مدیون مربیانی چون علی فهیمی و اردشیر لارودی، منوچهر احمدی و کیان طهماسبی هستم.

در سال ۱۹۸۷ برای ادامه تحصیل راهی فرانسه شدم و در اینجا بخاطر مشکلات مالی نتوانستم به تحصیل ادامه بدهم و به همین خاطر برای امرار معاش خود در یک چاپخانه مشغول به کار شدم.

در فرانسه به مدت یک سال با تیم (استاد فرانسه) بازی کردم و اکنون عضو تیم ایرانیان شاهین در فرانسه هستم.

به عقیده من هر انسانی آموختنی های زندگی را می تواند در یک جمع بیاموزد و در همان جمع نیز تجربه کند، از اینکه می بینم تعداد زیادی از جوانان ایرانی این اجتماع سالم و صمیمانه را تشکیل داده اند، بسیار خوشحالم و خود را برای حفظ این جمع و کمک به ادامه فعالیت های آن موظف می دانم و فکر می کنم که در حال حاضر، ما ایرانیان به تنها چیزی که احتیاج داریم، اتحاد و همبستگی در همه زمینه های زندگی ست.

علی بهرامی

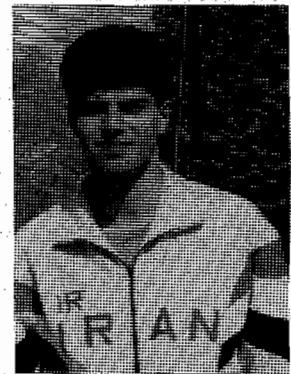


فوتبال را از محلات غرب تهران آغاز کردم و پس از بازی کردن در تیم های محلات، با تیم افشین در مسابقات دسته سوم باشگاه

معرفی کوتاه چهارتن از بازیکنان خوب تیم های شاهین آ. و ب. (پاریس) را - از زبان خودشان - و نیز نظرات آنان را در باره «انجمن فوتبال ایرانیان در پاریس» در این شماره می خوانید. امید داریم در شماره های آتی، بتوانیم سایر بازیکنان این دو تیم را نیز معرفی کنیم و نظرات آنان را پیرامون انجمن مزبور منعکس نمائیم.



تورج منصور بخت



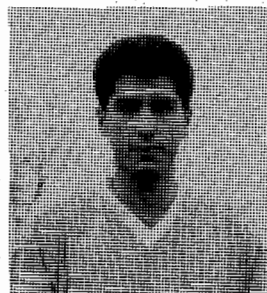
برای من باعث افتخار است که توانستم برای اولین بار یک تیم فوتبال ایرانی را در پاریس به همت بچه های ایرانی پایه ریزی کنیم. تشکیل این تیم باعث همبستگی و اتحاد بین جوانان ایرانی شده است و امیدوارم که روح سلامت اجتماعات ورزشی بر این تیم همچنان استمرار داشته باشد. در پایان امیدوارم با حضور خود و این تیم در میدان های ورزشی موجب سربلندی نام میهن عزیز باشم.

فوتبال را در سنین نوجوانی (از ۱۴ سالگی) بطور جدی با مهدی اربابی در تیم سعدآباد شروع کردم و در همان زمان، هم در تیم نوجوانان و هم با تیم جوانان سعدآباد بازی می کردم. همچنین به مدت دو سال برای تیم منتخب نوجوانان تهران و تیم ملی نوجوانان انتخاب شدم.

در ۱۷ سالگی از تیم جوانان به بزرگسالان انتقال یافتم و زیر نظر امیر حاج رضایی در تیم بزرگسالان سعدآباد بازی کردم و در همین دوره بود که برای تیم ملی جوانان انتخاب شدم، ولی برای ادامه تحصیل در سال ۱۹۸۵ به فرانسه آمدم.

دانشجوی پزشکی هستم و از سال پیش دوباره فوتبال را بطور جدی زیر نظر آقای پرویز قلیچ خانی شروع کرده ام و هم اکنون در تیم فوتبال ایرانیان پاریس (شاهین) در دسته ۳ باشگاه های پاریس بازی می کنم.

فرخ حیدریان



من با اکثر تیم های جوانان و نوجوانان تهران بازی کردم، و با تیم نوجوانان شاهین، قهرمان تهران شدیم. با تیم منطقه ۲ تهران نیز در فینال جوانان تهران شرکت داشتم و سپس با تیم بزرگسالان مرکز آمار و راه آهن تهران تمرین کردم و پس از آن در تیم ملی جوانان ایران دعوت شدم. متأسفانه بخاطر مشکل سر بازی موفق به بازی در تیم های دسته اول تهران

های تهران بازی کردم که این تیم به عنوان تیم منتخب آموزشگاه های تهران برگزیده شد و در مسابقات سراسری قهرمان کشور شد. پس از چندی به تیم جوانان راه آهن تهران پیوستم که این تیم نیز نایب قهرمان جوانان تهران شد. در تیم منتخب جوانان ایران انتخاب شدم و بعد در تیم های راه آهن تهران و برق شیراز چند سال بازی کردم و در سال ۱۹۸۰ برای ادامه تحصیل به فرانسه آمدم و بلافاصله از طریق شرکت در تیم دانشگاه، در مسابقات دانشگاهی فرانسه شرکت کردم. از سال گذشته به جمع ورزشی ایرانیان در پاریس پیوستم و در مسابقات دوره ای و حذفی شرکت کردم و هم اکنون در تیم فوتبال ایرانیان در پاریس توپ می زنم.

در مورد این جمع باید بگویم که بسیار خوشحالم که جزء کوچکی از این جمع هستم و از اینکه می بینم برای اولین بار عده ای از جوانان ایرانی علیرغم سلیقه های متفاوت به دور هم جمع شده اند احساس غرور می کنم و آرزو می کنم که بتوانم برای این جمع همیشه مثمر و ثمر باشم و امیدوارم که هیچ مسئله و با هیچ کس باعث پاشیدگی این جمع نگردد.

مجتبی جودکی



سابقه ورزشی در ایران :

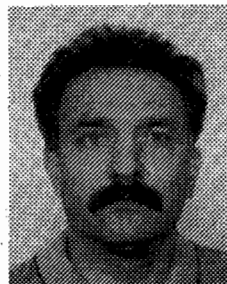
من اصولاً فوتبال را در سن هشت سالگی با توپ پلاستیکی در محله مفت آباد شروع کردم ، بعد از چند سال به خرد سالان تاج پیوستم و تا سن پانزده سالگی در آنجا زیر نظر آقای علی

دانائی فرد به بازی مشغول شدم.

بعد به توصیه آقای احمد طوسی و زیر نظر ایشان به تیم گروه صنعتی شهر منتقل شدم و یک دوره از بازی های دسته دوم باشگاه تهران را در این تیم گذراندم. در این زمان تیم ملی نوجوانان ایران به کان فرانسه دعوت شد که من جزء ۴۲ بازیکن انتخابی از منطقه تهران بودم و در همین موقع به نوجوانان بانک ملی رفتم و تحت مربی گری آقای رجب فرامرزی جزء پنج نفر نوجوانان بانک ملی به لیگ سراسری تخت جمشید دعوت شده بودم، که فوتبال را بناچار رها کردم و برای ادامه تحصیل به خارج از کشور آمدم. در فرانسه به مدت هفت هشت سال از ورزش دور بودم تا در سال ۱۹۸۸ با یک اکسپ فوتبال دوباره به این ورزش پرداختم و با دوستان دیگری آشنا شدم تا به انجمن ورزشی ایرانیان در پاریس پیوستم .

نظر من در باره این جمع کاملاً مثبت بوده و امیدوارم دور از هرگونه کشمکش و مسائل سیاسی بتوانند به کار خود ادامه دهند. البته می توانم به جرأت بگویم برای اولین بار است که بعد از سال ۱۹۷۹ می بینم تعدادی با عقاید و نظرات سیاسی گوناگون توانستند به دور هم جمع شوند و یک انجمن بنا کنند که خود نوید یک جو دموکراسی برای ایرانیان به ارمغان می آورد.

ورزش و ایرانیان در فرانکفورت



«شاهرخ قدیمی» نام دارد و با آنکه یکسال و نیم است به آلمان آمده ، فعالیت های چشمگیری ارزشمندی در رابطه ورزش ایرانیان در خارج از

کشور کرده است . پای صحبت او می نشینیم:

س: فعالیت ورزشی ایرانیان و خارجیان در فرانکفورت چگونه است؟

ج: در فرانکفورت چند تن از کشتی گیران ایرانی زندگی می کنند که فعالیت های ورزشی نیز در رشته خود دارند . ورزش باستانی هم یکی دوبار شاهدش بودیم و هستند ورزشکاران باستانی کاری که تلاش می کنند جمعی فعال در اینجا شکل بدهند . گروهی از خانم ها نیز با شرایط و امکانات بسیار ضعیف مدت یکسال است که هفته ای یک یا دو جلسه به تمرین بدن سازی اشتغال دارند و عده ای دیگر به طور منفرد به ورزش های متفاوت تنیس ، شطرنج و... می پردازند. دو تیم فوتبال از ایرانیان شکل گرفته که در حدود ۶۰ نفر در آن دو تیم حضور می یابند. من در یکی از این تیم ها بازی می کنم و در شکل دهی آن هم نقش داشته ام.

س: درباره تیمی که شکل داده اید لطفاً توضیحاتی بدهید .

ج: هریکشنبه این تیم بازی و تمرین می کند. برای یک دوره شش ماهه حق عضویتی معادل ۵ مارک از هر بازیکن ، برای خرید لباس دریافت شد. با آقای بابگن صفریان ، بازیکن سابق تیم آارات که در آلمان زندگی می کند ، تماس گرفته شد و با قبول مربی گری تیم از طرف ایشان ، وضع ما بهتر شد. البته مشکلات ایشان مانع شده که بطور مرتب در برنامه های ما شرکت کند . تلاش می کنیم که تیم خود را ثبت حقوقی بکنیم و در مسابقات رسمی شرکت کنیم. بازیکنان تیم ، بازیکنان باکیفیتی هستند که در صورت تمرین به سطح مناسبی خواهند رسید.

س: دیداری با تیم های دیگر داشته اید؟

ج: در فرانکفورت تیم های ایتالیایی ، ترک و بعضی کشورهای افریقایی حضور دارند . ما با تیم های اتوپیایی ، ترک و عرب دیدار داشتیم که دیدارهای موفقی برای ما بود.



فرانسه

در راه «بزرگی»

گام برمی دارد



* به احتمال بسیار ، بهار آینده سوئد میزبان ۷ تیم اسکاتلند ، فرانسه ، شوروی ، یوگوسلاوی ، آلمان ، هلند و انگلیس برای نهمین دوره جام ملت های اروپا خواهد بود.

تیم ملی فوتبال فرانسه در راه انجام کار بزرگی ست . فرانسوی ها اگر بیستم ماه نوامبر آینده در پایان دیدار آخرین خود در مسابقه های مقدماتی جام ملت های اروپا که برابر ایسلند و در پاریس خواهد بود ، تیم فاتح گروه خود شناخته شوند ، در حقیقت این نخستین بار در تاریخ فوتبال فرانسه خواهد بود که تیم ملی این کشور ، با انجام مسابقه های مقدماتی ، راه به مرحله نهایی مسابقه های فوتبال جام ملت های اروپا پیدا خواهد کرد.

جام ملت های اروپا در سال ۱۹۸۴ از این جهت مستثنی قرار می گیرد که فرانسه

آخر ظاهر شدند و از آن پس حتی از تونل مسابقه های مقدماتی هم پیروزمندانه بیرون نیامدند از نیمه راه همان مسابقه های مقدماتی جام جهانی سال ۱۹۹۰ در ایتالیا بود که کارنامه تاریک فرانسه در برابر حریفانی چون نروژ ، قبرس ، اسکاتلند ، و یوگوسلاوی ، رهبران فوتبال این کشور را واداشت تا رهبری تیم ملی را به کاپیتان پیشین ، یعنی میشل پلاتینی واگذار کنند.

پلاتینی که علیرغم همه افتخاراتش بعنوان بازیکن ، کمترین تجربه ای در مربیگری نداشت ، در ادامه راه فرانسه در جام جهانی ۹۰ ، با دو شکست ناامید کننده (۲-۳ در بلغراد و (۲-۰ در گلاسکو) روبرو شد . ولی همین دو شکست دلیل تولدی دیگر برای تیم ملی فوتبال فرانسه گردید . پلاتینی برای تیم ملی اسکلتی تازه ساخت و بعد از همان آخرین شکست در

بدلیل میزبانی بدون حضور در مسابقات مقدماتی و به عنوان تیم کشور میزبان ، در جمع فینالیست ها حاضر بود و پیروزمندانه تا فتح جام نیز پیش رفت . در دیگر دوره های جام که از سال ۱۹۶۰ تا کنون ۴/۵ سال یکبار انجام میشود و سال آینده سوئد میزبان مرحله نهایی خواهد بود ، فرانسه هرگز راه به دور نهایی نیافته است.

فرانسه علیرغم همسایگی با بزرگان فوتبال اروپا ، ایتالیا و اسپانیا در جنوب آلمان در شرق و انگلیس و هلند در شمال هرگز در صحنه جام جهانی و حتی در سطح قاره ، در حد همسایگان خود در فوتبال توفیق نداشته است .

در جام جهانی ، سوای سکوی سوم در سال ۱۹۵۸ در سوئد ، اوج درخشش فرانسوی ها در دو جام جهانی سال ۱۹۸۲ در اسپانیا و ۱۹۸۶ در مکزیک بود که هر دو بار در جمع ۴ تیم

اسکاتلند بود که به روشنی راه و هدف آینده تیم ملی فوتبال فرانسه را ترسیم کرد. هدف نزدیک، راه یابی به جام ملت ها در سوئد و هدف دور تر، حضور در جام جهانی سال ۱۹۹۴ در ایالات متحده تعیین شد.

اینک پس از گذشت نزدیک به دو سال، پلاتینی و یاران فوتبال ملی فرانسه را با پیروزی و موفقیت آشتی داده اند. دیدار با اسپانیا که روز چهارشنبه بیستم ماه فوریه در ورزشگاه «پارک د پرنس» پاریس انجام گرفت، چهاردهمین مسابقه بی شکست این گروه بعد از همان باخت ۲-۰ به اسکاتلند در راه جام جهانی ایتالیا بود. و مهم تر اینکه فرانسه با برد ۳-۱ برابر اسپانیا، آسوده خاطر با ۸ امتیاز ممکن از ۴ بازی انجام شده صدرنشین گروه یک مسابقه های مقدماتی جام ملت های اروپا باقی ماند. حریف بعدی فرانسه در راه سوئد، تیم ملی آلبانی است که روز شنبه ۳۰ مارس میهمان شاگردان پلاتینی در پارک د پرنس خواهد بود. با توجه به پیروزی ۱-۰ فرانسه در آلبانی و در بازی رفت و شکست ۹-۰ این تیم در خاک اسپانیا، پنجمین پیروزی پیاپی تیم فرانسه در مسابقه های گروه ۱، زیاد دور از انتظار نیست و بدین ترتیب فرانسه با ۱۰ امتیاز ممکن از ۵ بازی، بخت مسلم قهرمانی گروه خود خواهد بود. در تاریخ مسابقه های مقدماتی جام ملت های اروپا، اینچنین توفیقی بی سابقه است و هیچیک از بزرگان اروپا نیز به این مهم، تا حال دست نیافته اند. در حالیکه در گذشته، خود فرانسه نیز هرگز در پایان مسابقه های مقدماتی جام ملت ها، بیش از ۶ امتیاز اندوخته نکرده است.

۸ امتیاز موجود فرانسه با احتساب ۲ برد خانگی این تیم برابر آلبانی و ایسلند یقیناً به ۱۲ امتیاز خواهد رسید و اگر اسپانیا در دیدار برگشت خود با چکسلواکی (۱۳ نوامبر) شکست مقابل این تیم در پراگ را تلافی کند که به احتمال فراوان اینچنین خواهد شد، حداکثر

امکان امتیازی ممکن برای دو رقیب فرانسه در این گروه یعنی چکسلواکی و اسپانیا نیز همان ۱۲ امتیاز خواهد بود. با این تفاوت که پلاتینی و یاران برای آخرین دیدار، ایسلند را در پاریس رودرو خواهند داشت و قدر مسلم در صورت نیاز به معدل کل بهتر برای قهرمانی، یک برد پرگل مقابل ایسلندی ها، دور از دسترس فرانسه نخواهد بود.

اما سوی حسابگری های امتیازی، بعد از شکست اسپانیا در پاریس، این واقعیت اینک بیش از پیش محسوس است که چکسلواکی حریف اصلی و خطرناک تر فرانسه برای قهرمانی گروه می باشد. در حالیکه در آغاز، اسپانیا بعنوان مدعی اصلی و تیم سرگروه تعیین شده بود... برای اسپانیا، شکست پاریس، دومین شکست در گروه ۱ بود و به همین دلیل اسپانیاییها خود معتقدند که مشکل، دیگر بتوانند، سال آینده مسافرین منتخب گروه ۱ باشند.

« ماریا باگرو » زننده گل نخستین مسابقه فرانسه اسپانیا : « از حالا به بعد ما حق حتی یک نتیجه مساوی را هم نداریم و تازه معلوم نیست در صورت برد در تمامی مسابقه های باقی، مجموع امتیازات اندوخته شده برای رفتن ما به سوئد کافی باشد... چرا که اگر فرانسه از پراگ و در دیدار با چکسلواکی حد اقل با یک امتیاز بازگردد، پیشاپیش همه هیجان مسابقه های این گروه به پایان خواهد رسید »

چکسلواکی، رقیب اصلی و باقی مانده فرانسه، در سه مسابقه انجام شده خود تا حال، تقریباً گام خطایی برنداشته است. سه برد در خانه و تنها یک شکست در پاریس، کارنامه این تیم پس از ۳ مسابقه است. ولی آنچه که ادامه راه چکها را مشکل تر می نماید، سفر این تیم به خانه دو مدعی کوچک تر گروه یعنی به تیرانا (آلبانی) و ریگجایوک (ایسلند) است که فرانسه قبلاً ۴ امتیاز ممکن از این دو سفر را

اندوخته کرده است. چک ها قبل از اینکه چهارم سپتامبر آینده برای دیدار سرنوشت ساز خویش، در پراگ میهمان فرانسه باشند، باید که به ترتیب روز اول ماه مه در تیرانا و روز ششم ژوئن در ریگجایوک به میدان بروند و فقط در صورت پیروزی در این هردو دیدار است که می تواند حساسیت و اهمیت مسابقه بعدی یعنی چکسلواکی - فرانسه را تا حد یک دیدار فینال و کاملاً سرنوشت ساز برای گروه ۱ افزایش دهد.

با توجه به تمامی شرایط موجود ۳ مدعی اصلی این گروه اگر شانس انتخاب شدن فرانسوی ها را ۵۰ درصد بدانیم، قدر مسلم ۵۰ درصد شانس باقی را نیز می توان ۳۵ به ۱۵ برای چکسلواکی و اسپانیا قائل شد.

سال آینده مسابقه های فوتبال جام ملت های اروپا در سوئد، نهمین دوره خود را خواهد داشت و برای زقابت در کنار سوئدی های میزبان، ۷ تیم دیگر اروپا که فاتحین گروه های هفت گانه مسابقه های مقدماتی خواهند بود، در سوئد به میدان خواهند رفت. با یک نگاه زودگذر به نتایج دیدارهای انجام شده در سایر گروه ها و با توجه به موجودیت حریفان حاضر در هر گروه، درصد پیروزی احتمالی هر یک را می توان اینچنین پیش بینی کرد :

گروه ۲ (بلغارستان - اسکاتلند - رومانی - سن مارین - سوئیس) : اسکاتلند ۵۰ درصد، بلغارستان ۳۰ درصد، سوئیس ۱۵ درصد، رومانی ۵ درصد و سن مارین بدون شانس.

گروه ۱۳ قبرس - مجارستان - ایتالیا - نروژ - شوروی) : شوروی ۵۰ درصد، ایتالیا ۴۵ درصد، مجارستان ۵ درصد، نروژ و قبرس بدون شانس.

گروه ۴ : (اتریش - دانمارک - جزایر فزونه - ایرلند شمالی - یوگوسلاوی) : ۹۰ درصد، دانمارک ۱۰ درصد، دیگر تیم بدون شانس

انگلیس : بازگشت تونی آدامز از زندان !

تونی آدامز از زندان بازگشته است ! برای تیم فوتبال آرسنال لندن و طرفداران بسیار این تیم ، آدامز چهره ای بزرگ و پر اهمیت است . چرا که او با عنوان کاپیتان تیم در خدمت آرسنال می باشد .

آدامز دقیقاً ۵۷ روز را در زندان به سر برد و دلیلش هم رانندگی در حالت مستی بود ! روزی که پلیس لندن به همین دلیل او را بازداشت کرد و به دادگاه برد ، برای رئیس دادگاه ، شخصیت ورزشی و محبوبیت بسیار این بازیکن ، کمترین اهمیتی نداشت و چون یک شهروند معمولی او را محکوم به ۵۷ روز زندان و پرداخت جریمه کرد !

آدامز بعد از گذراندن دوران محکومیتش بسیار موقع به خدمت آرسنال و به ورزشگاه « هایپوری » بازگشته است . گرچه جورج گراهام مربی آرسنال تأکید دارد که تا قبل از بازگشت کاپیتان به تیم ، او باید حد اقل یکی دو هفته ای را با تیم ذخیره های آرسنال و در مسابقه های تیم های ذخیره سپری نماید . آرسنال تا پیش از بازگشت آدامز ، خطر وجودی خود را به رخ لیورپول قهرمان سال پیش و پیشاهنگ مسابقه های باشگاهی انگلیس کشانید . به شکلی که از هفته بیست و پنجم مسابقه ها ، پرچم پیشاهنگی را نیز از دست تیم لیورپول خارج ساخت و خود صدرنشین شد . گرچه دلیل

اصلی این جابجائی ، شکست لیورپول در خانه لتون و با نتیجه ۳-۱ بود . در حالیکه در آرسنال در همین هفته مسابقه خود مقابل کریستال پالاس را ۴-۰ برد .

برای سقوط لیورپول از مقام صدرنشینی ، باید دلیل خاصی را بررسی کرد و آن استعفای ناگهانی کنی دالگلیش مربی اسکاتلندی و موفق این تیم می باشد . در روز جمعه ای که پیتر رابینسون مدیر مسئول باشگاه لیورپول برای اعلام این خبر ، از خبرنگاران دعوت بعمل آورده بود ، همگان اینطور تصور می کردند که لیورپول احتمالاً برای اعلام خبر خرید یک بازیکن بزرگ و تازه ، جمع خبرنگاران را فراخوانده است . لیکن خبر در عین ناهابوری کناره گیری کنی دالگلیش از کارهای رهبری تیم بود .

کنی دالگلیش که به یقین یکی از برجسته ترین چهره های فوتبال ایتالیا است و در تمامی طول سال های بازیگری اش فقط پیراهن دو تیم سلتیك گلاسکو و لیورپول را به تن داشته است ، دلیل استعفای خود را یک مشکل شخصی عنوان کرد ، دالگلیش یادآور شد که برای او جدایی از لیورپول در حقیقت جدایی از فوتبال است و به یقین اگر روزی مجدداً قصد بازگشت به کار فوتبال را داشته باشد ، باردیگر آغاز کار او با لیورپول خواهد بود .

در پی استعفای دالگلیش که با حقوق ۲/۵ میلیون فرانک در سال ، عهده دار کاررهبی تیم قهرمان انگلیس بود ، دانی موران مربی دوم تیم ، موقتاً جانشین او می باشد . ولی گفته می شود که در آتیبه خیلی نزدیک مسئولان باشگاه ، مربی تازه ای را برای تیم تعیین خواهند کرد .

از جمله کسانی که بعنوان مربی آینده لیورپول پیش بینی می شوند ، باید از جان توشاک و استیو هایپوری مربی تیم جوانان باشگاه یاد کرد .

دالگلیش که ماه اوت سال قبل بازی خداحافظی خود را انجام داد تا سال ۱۹۷۷ در خدمت تیم اسکاتلندی سلتیك گلاسکو بود و در این زمان با رقم ۴/۴ میلیون فرانک بعنوان بازیکن به لیورپول انتقال یافت . در آن زمان که باب پیزلی مربی لیورپول بود ، دالگلیش در حقیقت جای خالی کوین کیگان ستاره سابق تیم را پر کرد . کیگان نیز به نوبه خود راهی تیم آلمانی هامبورگ شده بود . دالگلیش از زمان حضور در لیورپول ۸ بار با این تیم قهرمان انگلیس شد ، دوبار جام حذفی را برد ، ۳ بار به مقام قهرمانی باشگاه های اروپا رسید . او که جمعاً ۱۰۲ بار پیراهن تیم ملی اسکاتلند را برتن کرده است ، رسماً از ۳۰ ژوئن ۱۹۸۵ به جانشینی جوفگان که در فردای حادثه مرگبار ورزشگاه « هیسل » بروکسل از کار خود استعفا داده بود مربی لیورپول شد .

مقدماتی جام اروپا

گروه ۵ : (آلمان - بلژیک - ولز - لوکزامبورگ) : آلمان ، ۵۰ درصد ، بلژیک و ولز هرکدام با ۲۵ درصد شانس ، لوکزامبورگ بدون شانس .

گروه ۶ : (فنلاند - یونان - مالت - هلند - پرتقال) : هلند ۴۵ درصد ، پرتقال ۳۵ درصد ، یونان ۱۹ درصد ، فنلاند ۱ درصد و مالت بدون شانس .
گروه ۷ : (انگلیس - ایرلند جنوبی - لهستان - ترکیه) : انگلیس ۴۵ درصد ، ایرلند جنوبی ۳۰ درصد ، لهستان ۲۵ درصد و ترکیه

بدون شانس .

بدین ترتیب در صورت پیروزی تیم های پرشانس تر گروه های هفت گانه ، بهار سال آینده در سوئد ، باید شاهد نهمین دوره جام ملت های اروپا با حضور ۸ تیم سوئد ، اسکاتلند ، فرانسه ، شوروی ، یوگوسلاوی ، آلمان ، هلند و انگلیس باشیم .

اردوان

سرنوشت پیروزی و استقلال ، بعد از ۱۲ سال نامعلوم ماند !

سراپجام ورزشگاه آزادی در روز جمعه ۲۸ دی ماه با هشتاد هزار تماشاگر مشتاق فوتبال، شاهد بازی سرنوشت ساز فصل فوتبال وطنمان بود . تیم های استقلال و پیروزی ، سی و دومین دیدار خود را در این روز به نمایش گذاشتند . این دو تیم از سال ۱۳۴۷ تا کنون با نام شاهین و پیکان و تاج و پرسپولیس ، درخشان ترین و پرسر و صداترین بازی ها را باهم داشته اند ، اما سی و دومین بازی آنها ، هیچ پاسخی به شور و شوق هشتاد هزار تماشاگر نداشت و علیرغم پیش بینی پروین و پورحیدری (مربی های دو تیم) که ظاهراً امید زیادی به این بازی بسته بودند ، هیچ انتظاری را برآورده نکرد و بیش از هر چیز ، خشونت بر آن حاکم بود . این مسابقه با نتیجه یک بر یک به پایان رسید .

●●●

پیروزی ، اول ، استقلال دوم

پیروزی (پرسپولیس) باردیگر قهرمانی باشگاه های تهران را بدست آورد . مسابقات فوتبال دسته اول باشگاه های تهران با شرکت ۱۸ تیم و به صورت دوره ای جریان داشت . در پایان این دوره از رقابت ها تیم پیروزی با کسب ۱۳ امتیاز به لطف تفاضل گل بیشتر نسبت به تیم استقلال به عنوان قهرمانی دست یافت .

پیروزی ، استقلال و پاس به ترتیب در جایگاه اول تا سوم ، نمایندگان تهران در بازی های سراسری قهرمانی باشگاههای کشور در سال ۱۳۷۰ هستند .

●●●

روند ۱۲ سال رقابت

روند دوازده سال رقابت

رقابت	صفر	پیروزی	صفر	استقلال	تاریخ
دیدار دوستانه	صفر	.	.	.	۱۶ فروردین ۱۳۴۷
دیدار انتخابی برای شرکت در جام در جام آسیا	۲۰ دی ۱۳۴۷
قهرمانی باشگاه ها	۱	.	۳	.	۳۱ مرداد ۱۳۴۸
.	صفر	.	۱	.	۱۷ بهمن ۱۳۴۸
دیدار دوستانه	۲	.	۳	.	۳ مرداد ۱۳۴۹
قهرمانی باشگاه ها	۱	.	۱	.	۲۷ دی ۱۳۴۹
.	۱	.	۱	.	۲۸ خرداد ۱۳۵۰
.	۴	.	۱	.	۱۵ بهمن ۱۳۵۰
.	۲	.	صفر	.	۳ فروردین ۱۳۵۱
انتخابی برای ورود به لیگ تخت جمشید	صفر	.	۲	.	۱۱ اسفند ۱۳۵۱
مسابقات جام اتحاد	صفر	.	۱	.	۲۵ خرداد ۱۳۵۲
لیگ تخت جمشید	۶	.	صفر	.	۱۶ شهریور ۱۳۵۲
.	۱	.	۱	.	۱۸ آذر ۱۳۵۲
.	صفر	.	۱	.	۴ خرداد ۱۳۵۳
.	۲	.	۱	.	۲۷ آذر ۱۳۵۳
.	۱	.	۳	.	۵ اردیبهشت ۱۳۵۴
.	۲	.	صفر	.	۲۵ مهر ۱۳۵۴
.	۱	.	۱	.	۲۷ اسفند ۱۳۵۴
.	۱	.	۱	.	۲ مهر ۱۳۵۵
.	صفر	.	۳	.	۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۶
.	۲	.	۱	.	۱۸ آذر ۱۳۵۶
دیدار دوستانه	۱	.	۱	.	۲۵ آبان ۱۳۵۸
.	صفر	.	صفر	.	۱۴ تیر ۱۳۵۹
باشگاه های تهران	صفر	.	۱	.	۱۷ مهر ۱۳۶۰
.	۱	.	۱	.	۱۷ دی ۱۳۶۱
.	صفر	.	۱	.	۱۵ مهر ۱۳۶۲
.	۳	.	صفر	.	۲۸ خرداد ۱۳۶۵
.	۱	.	۱	.	۱۸ شهریور ۱۳۶۷
حزبات پناالتی - فوتبال حذفی	۴	.	۲	.	۱۹ اسفند ۱۳۶۷
باشگاه های تهران	۱	.	صفر	.	۱۷ آذر ۱۳۶۸
باشگاه های ایران	۱	.	۲	.	۴ خرداد ۱۳۶۹
باشگاه های تهران	۱	.	۱	.	۲۸ دی ۱۳۶۹

یادآر زشمع مرده یادآر



هفتم اسفندماه سال ۱۳۲۴ سالروز درگذشت طراح و پایه ریز لغت نامه ای ست جاودان که با تاریخ و فرهنگ و زیرو بالای سیاست زمانه در مقاطع مختلف، درهم آمیخته است. اگرچه پا ره ای از سالنماها هشتم اسفندماه را روز درگذشت او اعلام می کنند اما قابل اتکا تر همان است که «دهخدا در ساعت شش و نیم بعدازظهر روز شنبه هشتم اسفندماه ۱۳۲۴ هجری شمسی درگذشت»* و هشتم اسفندماه روز اعلام مرگ او در مجامع عمومی بود.

از توانگران در سطر سطر نوشته های او در این روزنامه آشکار است. مقاله های کوتاه او با عنوان «چرندو پرند» که امضاء هائی با نام مستعار - دخو، نخود هراش، رئیس انجمن لات و لوت ها، برهنه، خوشحال، خرمگس، خادم الفقرا دخو علی، اسیرالجوال، دمدمی - داشت نمونه هایی برجسته از نثر فارسی روان و هم فهم و انتقاد نیشدار و گزنده و جانبدار است. بی دلیل نبود که روزنامه «هنر اسرافیل» با اقبالی بیش از حد انتظار مواجه شد.

دهخدا حدود ۱۱۴ سال قبل در خانواده ای اهل قزوین و در محله سنگلج (محدوده پارک شهر تهران) چشم به جهان گشود. حدود ۱۰ سال نزد شیخ غلامحسین بروجردی، و در حجره او به تحصیل زبان فارسی و عربی، و علوم دینی و ادبی پرداخت. او از محضر آقا شیخ هادی نجم آبادی نیز فیض می برد. پس از گذراندن مدرسه علوم سیاسی و فراگیری زبان فرانسه به خدمت وزارت خارجه درآمد و راهی اروپا شد. اما پس از دو سال و نیم به ایران بازگشت و در انقلاب مشروطه شرکت کرد. آزادی مطبوعات پس از پاکگیری نسبی مشروطه سبب شد تا دهخدا همراه با میرزا جهانگیر خان شیرازی روزنامه «هنر اسرافیل» را منتشر کنند. این روزنامه که نخستین شماره اش در دهم خردادماه ۱۲۸۴ خورشیدی و در ۸ صفحه در تهران منتشر شد، روزنامه ای سیاسی و انتقادی بود، روزنامه ای که با زبانی ساده و عامه فهم و با طنزی جاندار و گزنده، دولت و دولتمردان و ستمگران را به باد انتقاد و گاه مسخره می گرفت. عشق دهخدا به محرومان و قربانیان جامعه و و نفرت او

پس از کودتای محمد علی شاه انتشار روزنامه «هنر اسرافیل» تعطیل شد. میرزا جهانگیر خان شیرازی را در باغ شاه با طناب خفه کردند، اما دهخدا مخفی شد و پس از چندی به اروپا تبعید شد. در اروپا با یاری «علامه قزوینی»، سه شماره دیگر از روزنامه «هنر اسرافیل» را به چاپ رساند. سپس به استانبول رفت و در آنجا هفته نامه «سروش» را منتشر کرد. پس از سرنگونی محمد علی شاه، دهخدا از سوی مردم کرمان و تهران به نمایندگی دوره دوم مجلس شورای ملی برگزیده شد، و به این دلیل نیز به ایران بازگشت. اما اوضاع سیاسی، در هنگامه زبانه کشیدن آتش جنگ، «عرصه را برآزادخواهان تنگ کرد، و دهخدا نیز چاره ای جز پنهان شدن نداشت. در پناهگاهش، که یکی از روستا های بختیاری بود، طرح کتاب «لغت نامه» و «امثال و حکم» را ریخت. منابع او برای این دو کار فرهنگ کوچک «لاروس» و مردم روستا بودند. در برابر هر واژه «لاروس» معادل فارسی آن را می نوشت و مثل های روستائیان و در حافظه سپرده را نیز یادداشت می کرد. پس از بازگشت

به تهران کارش را با گستردگی و صرف زمانی حیرت آور دنبال کرد. یاران او می گویند که نزدیک به چهل سال، روزانه بیش از ۱۲ ساعت کار می کرد و حتی روزهای تعطیل و اعیاد و سوگواری ها بدین کار مشغول بود. خودش گفته است که فقط دو بار، یک بار به واسطه بیماری سخت و بار دیگر به هنگام درگذشت مادرش از کار دست کشیده است. حاصل چنین تلاش قابل ستایشی، چهارجلد «امثال و حکم» و «لغت نامه» دهخدا است.

دهخدا با کار مداوم خود بیش از دو میلیون برگه یا فیش گرد آورد و بسیاری از محققین و اهل قلم را به همکاری فراخواند. اما از میان آنان دکتر محمد معین با پشتکاری قابل ستایش کار استاد را ادامه داد. پشتکار و توانایی دکتر معین از چشم دهخدا دور نمانده بود، و به همین خاطر وصیت کرد تا معین برجای او بنشیند و به مجلس نیز نوشت که مبادا پس از وی کس دیگری را به جای معین بگمارند. تلاش دهخدا و دکتر محمد معین،



گزارشی از شب یادبود فروغ

تنها صداست که می ماند

فروغ فرخزاد نشان داده شد. این فیلم که گوشه هایی از زندگی جذامیان ساکن در «بهکده بابا باغی» را نشان می داد، تاثیر زیادی بر تماشاچیان گذاشت، فیلمی شعرگونه از سیمای زشت زندگی که قربانیان جذام، صمیمی و انسانی، بازیگرانش بودند!

پایان بخش برنامه شعرخوانی و مقاله خوانی «حسین منصور» بود. حسین منصور، فرزندخوانده فروغ است، و همان حسین ۵ ساله فیلم «خانه سیاه است»، که در پاسخ معلم جذامخانه که از او پرسیده بود «چهار چیز زیبا را نام ببر»، گفته بود «ماه و خورشید و گل و بازی».

چهار کلمه ای که سرنوشت حسین را تغییر داد و سبب شد تا فروغ او را به عنوان پسر خود و با رضایت پدر و مادر حسین که مجذوم بودند، به تهران بیاورد. حسین منصور به زبان آلمانی و فارسی شعر بلندی از فروغ خواند و بعد در خطابه ای جاندار و پرمحتوا که به زبان آلمانی خواند، خواهان نزدیکی و مهربانی انسان ها، به ویژه نزدیکی انسان های غربی به انسان های شرقی شد.

این مراسم موفق ترین برنامه فرهنگی در شهر فرانکفورت طی سال گذشته بود.

لیلا پرتوی

شنبه بیستم بهمن (نهم توریه) مراسم یادبود فروغ فرخزاد (۱۳۴۵-۱۳۱۳) در شهر فرانکفورت آلمان برگزار شد، گروه آبنوس (از شهر مونیخ) تهیه کننده این برنامه بود، برنامه ای که در شهرهای مختلف آلمان نیز اجرا شده بود. «کانون فرهنگی لاهوتی» و چند سازمان دولتی و فرهنگی آلمانی نیز در تدارک و برگزاری این مراسم همکاری داشتند. استقبال از این مراسم چشمگیر بود و بیش از ۲۵۰ نفر در آن شرکت داشتند، که راضی از کیفیت برنامه، در پایان سالن را ترک کردند. نزدیک به نیمی از شرکت کنندگان زن و یک سوم جمعیت شرکت کننده آلمانی بودند.

برنامه با نمایش اسلاید های مختلف از فروغ، و معرفی او به زبان آلمانی و فارسی (و با صدای خودش نیز) آغاز شد. کیفیت اسلاید ها و موزیک، گفتار به دو زبان (آلمانی و فارسی) عالی بود و گنجاندن شعر زیبای احمد شاملو در باره فروغ، و با صدای احمد شاملو، بز این کیفیت افزود. شعرهای مختلفی از فروغ به زبان آلمانی و فارسی خوانده شد و در بیان کیفیت شعری فروغ گوشه هایی از مقاله «محمد مختاری» که در دنیای سخن شماره ۲۴ به چاپ رسیده بود قرائت شد. فیلم مستند و کوچک «خانه سیاه است» ساخته ابراهیم گلستان و

با بهره گیری از منابع ارزنده ای مانند لغت نامه اسدی طوسی، برهان قاطع، فرهنگ های تألیف شده درهند، و نیز با استفاده از «فرهنگ» های منتشر شده در کشورهای دیگر جهان، یادگاری جاوید برای زندگی فرهنگی جامعه ماست. در تاریخ ۶۵ ساله فرهنگ نویسی معاصر فارسی، از حدود سال ۱۳۰۲ تا کنون، که حدود ۲۸ فرهنگ عمومی تألیف شده، جایگاه رفیع تلاش دهخدا برکسی پوشیده نمانده است و نخواهد ماند. او مقدمات کاری را فراهم آورد که تا کنون ۵۷ سال عمر کرده است، و به نظر می رسد، عمر طولانی به اندازه عمر فرهنگ جامعه خواهد داشت. لغت نامه او که با شش یا هفت هزار کلمه چاپ شده بود، با تلاش یارانش به حدود ۲۵ هزار صفحه رسیده است، تلاشی که دوستداران فرهنگ ادامه می دهند.

لغت نامه دهخدا از سال ۱۳۱۲-۱۳۱۳ آماده چاپ بود و به گفته دکتر شهیدی که از سال ۱۳۲۸ و از حرف ص با دهخدا همکاری داشت، «یک مجلد آن گویا در دوران وزارت اسماعیل مرآت توسط وزارت فرهنگ آن روزگار چاپ شد که دو استاد بزرگوار آن زمان مرحوم جلال همایی و مرحوم محمد بهمنیار در دو مجلد اول با دهخدا همکاری داشتند. بعد از چاپ جلد اول، چاپ لغت نامه دهخدا تا سال ۱۳۲۵ متوقف ماند». پس از این سال که نمایندگان مجلس، مجلس را مکلف به چاپ لغت نامه کردند، در همکاری با دهخدا بیش از ۲۲۰ تن از ادباء، فضلا و استادان دانشگاه آستین بالا زدند.

گفته می شود، هم اکنون سازمان لغتنامه دهخدا، زیر نظر دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، در کار است تا چاپ های تازه تر و کامل تر از کار کارستانی که میرزا علی اکبر دهخدا پایه گذارش بود، به چاپ بسپارد.

پانویس:

* دهخدا، نوشته محمد هومن، مجله دانشمند، شماره ۴،

سال بیست و پنجم، تیرماه ۱۳۶۶.

راز و نیاز

نغمه ای در دستگاه همایون

سپیده سززد ، نگین به در زد ، دم از سفرزد ، به ره روان شو
 چو راهیان زی ، در این زمان زی ، زمانه پیمای کاروان شو
 به تک نگاهی نگر کران را ، نگر زمین را ، نگر زمان را
 نگر سپاه پرندگان را ، پرنده سان زی ، پرنده سان شو
 زکین رها شو ، زغم برون زن ، زبند بیم و ستم برون زن
 ازین کهن دژ عکم برون زن ، جهان جوان شد ، دلا جوان شو
 بجوی خود را ، بگوی خود را ، بیال خود را ، بروی خود را
 ز گردِ ظلمت بشوی خود را ، نه راه این زن ، نه چاه آن شو
 بس است خفت ، بس است خواری ، بس است شیون ، بس است زاری
 بس از مُصلاً و سوگواری ، دمی به شادی ترانه خوان شو
 بمال گوشی زچنگ و رودی ، بخوان نوایی ، بزنی سرودی
 برآر اوجی ، برو فردی ، قرار دلهای بی نشان شو.

پاریس ۱۹۹۰ / ۱ / ۱۵

نعمت آزر

غروب بانویوله *

شیشه پنجره ام نارنجی ست
 وانسوی پنجره ، ذرات هوا می سوزند
 باز پیدا است ، همین لحظه پیش ،
 گوی خورشید چو غلطان شده بر طاق بنفش مغرب ،
 تنش آزرده و خون ریخته از اندامش .
 وز نفس شعله او ،
 شرر آویخته در ابر سپید .
 باز باران شفق می بارد
 روی این تپه سرسبز
 بران کیسوی آشفته بید .

افق و ابر و فضا سوخته است
 درهم آمیخته این پنجره و شعله و ابر
 اینک آن ابر در این شیشه برافروخته است .

* نام شهرکی برکناره پاریس .

بتول عزیزپور

کندوی خاموش



دختر
 دختر کوچک
 خواب چیست ؟
 راز چیست ؟
 سرود چیست ؟
 تندباد چیست ؟
 سوگنامه و سیگار چیست ؟
 برج بسته و انسان ستیزکار چیست ؟
 دختر
 دختر کوچک
 عشق بی هوده است ؟
 عشق مرده است ؟

دختر کوچک
 دختر کوچک
 عشق مرده است ؟
 بهار
 باجامه سبز عروسی
 تن به زمستان سپرده است
 آفتاب
 آفتاب روشن تهیغیف
 شعر شاعران
 در کندوی انتظار
 سرفروبرده است ؟

رقص شبانگهان

همیشه مسافر

درختی سخت
 تناور شاخه هایش غرق در برگان انبوهی که می رقصند
 نگاهی ملتهب با پشت
 رگان پیچ در پیچی که گرد قامتش چون مار خشکیده ند
 و روحی با هزاران برگ
 [چو جریان امیدی نرم در آوند]
 درختی تو!

صدای ضربه هایی گنگ
 صدای زخم پی در پی
 - ضرباهنگ جانکاه تبر بر خویش
 [- میدانی که پاچوشت
 مجال سرکشی را از تو می گیرد]
 - می کوبی
 تبر بر شاخه های زائد تشویش!
 درختی تو!

درختی تو
 کماکان باز می رقصی
 شبانگهان
 شناور ، تشنه! بست افشان!

و اندوه قروننت را
 به بارانی که با ترستی از مهتاب
 می بارد
 می بخشی

شبانگاهت
 چنان اسطوره های روستایی دور
 در نقری
 شبانگاهت چنان فریادی از اعماق تاریکی ست
 در نقشی

درختی تو!
 هماغاز نگاه آب بر خشکی
 - همرنگ درنگ خواب
 و روحی با هزاران برگ
 بختی تو!

هراسان ،
 از منله گاه درختان
 آمده بودم
 که بکارم خود را ، چندی
 در سلامت این جنگل
 باغبانی اما
 که لهجه ای

نزدیک به تبر داشت ، گفت :
 و ریشه ات را
 این زمین بارور
 برنمی تابد

انگار دوباره باید
 جوانه هایم را بردارم
 و بروم
 به باغچه ای که قرار است
 در مشرق ماه
 بروید...

۶۹/۱/۳۰

ع. آهنین

حقیقت

سایه چتر شب افتاد ، چو بر شهر کهن
 هرکسی گفت:

« که خورشید ،

چراغیست

که در خانه "من" میسوزد.»

==

روز ، يك لحظه دمید

خوابگردان همه دیدند ،

« که خورشید ،

چراغیست

که بر بام جهان ، میسوزد .



گفتگو با

رضا علامه زاده

(کارگردان سینما و نویسنده)

- رضا علامه زاده در کنار برخی از همکارانش در «میهمانان هتل آستوریا» از راست به چپ: کامران نوزاد، شهره آغداشلو، رضا علامه زاده، عباس سماکار، محسن مرزبان، تامی مفید، امی (نورپرداز آمریکایی فیلم)

رضا علامه زاده، کارگردان سینما و نویسنده چهره آشنا و نامنداری ست که نیازی به معرفی اش نیست.

همچون رضا، همیشه حرف ها و کارهای تازه دارد. پای صحبت او می نشینیم تا تازه ترین و بکر ترین حرف هایش را بشنوم. (این مصاحبه در اواخر ژانویه ۱۹۹۱ انجام شد.)

پویایی هنر، آن هم در جامعه، پنجاه میلیونی غیر قابل جلوگیری است

چند هفته دیگر، به مناسبت سالگرد حکومت سلیمان رشدی از تلویزیون هلند پخش شود. این فیلم به سه زبان تهیه شده و نسخه فارسی آن در جلسات و شب های «کانون نویسندگان ایران [در تبعید]» به دفعات نشان داده شده است. «ملتی بر دو چرخ» را بعد از شب بعد از انقلاب «ساختم که نشان دهنده رابطه خاص مردم هلند، با این وسیله نقلیه پر مصرف است. این فیلم هم برای تلویزیون هلند ساخته و پخش شد. کار بعدی من سریال مستند «ما کولی هستیم» است، که در واقع بررسی وضعیت زندگی کولی ها در هلند است، با نگاهی به زندگی آنها در گذشته. این فیلم هم که شش ماه برای ساختن آن کار کردم، برای تلویزیون هلند ساخته شده. طی ساختن این فیلم مستند نکات جالبی توجهم را جلب کرد، نکاتی که زمینه یک

س: تازه چه داری؟ از کارهای سینمایی و قلمی تازه ات برایمان بگو، بگو چه برنامه هایی برای آینده نزدیک داری؟
ج: بعد از فیلم «میهمانان هتل آستوریا» در فاصله ای نزدیک به دو سال، فیلم هایی ساختم. «شب بعد از انقلاب» را - که فیلمی ست مستند - و وضعیت سانسور مذهبی در تاریخ معاصر ایران را نشان می دهد، ساختم. در این فیلم با آدم های سرشناس و صاحب نظر در رابطه با سانسور یک سری مصاحبه هایی داشتم، ضمن اینکه از آرشیوهای خبرگزاری های خارجی و داخلی هم استفاده کردم. این فیلم را برای تلویزیون هلند ساختم و از تلویزیون هلند پخش شد، و قرار است

کار داستانی را فراهم آوردند که من داستان «لا ناپدری من» را بر آن اساس نوشتم. داستانی که قصد دارم از آن فیلم سینمایی بسازم، و خوشبختانه این قصه، به تصویب مؤسسه فیلم (وزارت فرهنگ) هلند رسید. در واقع این فیلم سینمایی هم نگاهی به زندگی کولی هاست اما ساخت و پرداخت داستانی دارد.

در کنار کارهای گفته شده، کتاب «سراب سینمای اسلامی ایران» را نوشتم، که بزودی منتشر خواهد شد. در این کتاب (حدود ۲۶۰ صفحه ای)، سیاست های فرهنگی حاکم بر سینمای ایران پس از انقلاب را بررسی کردم، چه در دوره های متشنج سال های اولیه بعد از انقلاب، و چه در شرایطی که این سیاست ها شکل و قوام پیدا کرد. در روزهای مقدماتی - ۸ تا ۱۰ ماه بعد از انقلاب - من مسئول «سندیکای سینما گران ایران» بودم و همین مسئولیت سبب شد که از نزدیک در تماس با «فرهنگ و هنر» و مسئولان و آنچه در رابطه با سینما می گذشت قرار بگیرم. چیزهایی که مردم کمتر از آن ها اطلاع داشتند. بهر حال تلاش کردم که از حافظه و اسناد قابل دسترسی و مطالب جدید استفاده کنم تا بتوانم سیاست های مورد نظر را هرچه بهتر و دقیق تر باز کنم.

س: فعالیت های سینمایی در ایران چشمگیر شده است، و نه فقط تعداد کارهای انجام شده، که کیفیت برخی از کارها قابل توجه است و بحث انگیز.

نظرت درباره این فعالیت ها چیست؟
علامه زاده: مسئله همین فعالیت های مورد نظر برای من اهمیت ویژه ای پیدا کرده بود، که در واقع انگیزه نوشتن کتابم شد. برای خیلی ها این سنووال مطرح بود و هست که مسئولان جمهوری اسلامی چرا اینگونه سروصدا درباره فیلم های ارزشمند و فستیوال ها به راه انداخته اند؟ سنووالی که حتی در ذهن مخالفین سرسخت رژیم جا پیدا کرده. آیا

واقعاً رژیم تغییر ماهیت و رفتار داده است، یا اصلاً از اول اینگونه بوده و مدافع هنر متمدنی و پویا؟ در جلسه ای در لندن که در این مورد سنوالاتی از من شد، من ضمن بیان نظراتم قول دادم تا در پاسخ به این سنووال و روشن کردن ماجرای فستیوال ها و جلوه فروشی های مسئولین رژیم جزوه ای منتشر کنم و زمینه های این کار را نشان بدهم، که البته کار انجام شده وسیع تر از آب درآمد که همان کتاب «سراب سینمای اسلامی ایران» است. اما نظرم را بطور کلی در چند جمله در اینجا می گویم:

در یک سال اول حیات جمهوری اسلامی سینما دچار رکود بود، همه چیز در حال دست به دست شدن بود، در همین دوره تلاش هایی برای تدوین «تنوری سینمای اسلامی» شروع شد، اما علیرغم همه تلاش هایشان حتی یک تعریف ساده و کلی از سینمای مورد نظرشان ندادند و با شکست کامل مواجه شدند. ماحصل کار جماعت سیاهه ای از سانسور، آنهم گسترده تر از دوره شاه بود و هست. میلیارد ها تومان توسط فرصت طلبانی که خود را حزب الهی جا زده اند صرف ساختن فیلم های مختلف شد. در طول یکسال ۷۰ فیلم ساخته شد که رقمی بسیار بالاست. حتی در اوج شکوفایی فیلم فارسی در دوره شاه، سالانه ۱۰۰ تا ۱۰۵ فیلم ساخته می شد؛ انگار حزب الله قصد رقابت با هند را داشته است. سینمای مذهبی قصد کرد که در عمل تنوری ناشناخته و غیر قابل تدوین سینمای اسلامی را روی پرده بیاورد، که نتیجه اش مزخرف ترین فیلم های تاریخ سینما شد. نکته قابل توجه این است که پویایی هنر، آنهم در جامعه ای ۵۰ میلیونی غیر قابل جلوگیری است، حتی در دوره شاه ما شاهد کارهای پر ارزشی بودیم و طبیعی است که در دوره جمهوری اسلامی هم می بایست انتظار کارهای خوب را داشت، که دیدیم کارهای پر ارزشی ساخته شد. جمهوری اسلامی هم

وقتی با کارهای پر ارزش برخورد کرد، راهی که پیش گرفت این بود و هست که خلق آن آثار را به حساب خودش بگذارد. مثلاً فستیوال دهه فجر در همین سالگرد انقلاب، ضمن تدارک برنامه مفصل و دعوت از مقامات خارجی و داخلی، کار مهرجویی «مدرسه ای که می رفتیم» را به حساب خود جازد، در حالیکه این فیلم که یک سال بعد از انقلاب ساخته شده بود، ۹ سال در توقیف بود. همین کار را با «آب، باد، خاک» و کارهای پر ارزش دیگر کردند که نشان بدهند سیاست فرهنگی شان به گونه ای است که تجلی اش را در ساخته شدن این فیلم ها می توان دید. و سیاست حمایتی رژیم است که چنین فیلم هایی ساخته می شود. اما این فیلم ها در چارچوب سیاست های حمایتی رژیم نمی گنجند، بلکه مثل همه هنرمندان سراسر جهان در شرایط اختناق، هنرمندان سوراخ و سنبه های راه را یافته اند و می توانند فیلم با ارزش بسازند، و این درست برخلاف خواست مسئولین جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی در طول ده سال برای ۷۰۰ فیلم سرمایه گذاری کرد و به تولید آنها اجازه داد، که فقط ۷ تا ۸ فیلم از میان آنها ارزشمند بود، که توقیف شدند. جمهوری اسلامی وقتی در رابطه با آن تنوری سازی های خود، بویژه در عمل هم با شکست مواجه شد، همان راهی را پیش گرفت که شاه پیش گرفته بود، یعنی پذیرش فیلم هایی که فقط مغایر با گفته های رژیم نباشد، در واقع رژیمی که در کوس و کرنا می دمید که هنرمند می باید در خط اسلام و گسترش آن باشد، نه فقط به پذیرش بعضی از فیلم های خوب تن داد، بلکه تلاش کرد تا آنها را ناشی از سیاست های فرهنگی و حمایتی خود جا بزند. رژیم تا آن حد پیش رفت که به «مخالفت نکردن» آشکار فیلم ساز با سیاست های خود رضایت بدهد، تا آن حد که برخی فیلم ها را که نمایشگر عدم

پویایی هنر ، آن هم در جامعه و پنجاه میلیونی ،

غیر قابل جلوگیری ست

بهرگونه من آگاهانه چنین مسئله ای را طرح کردم و دلیل را هم گفتم. به نظر من دوستان سیاسی ، که به نقد سیاسی و اجتماعی فیلم نشستند ، از من انتظار همان علامه زاده «حرف بزَن ترکمن» را داشتند ،

سالهای حضورشان در خارج از کشور هم فعالیت های چشمگیری نداشته و ندارند ، مثل فرخ غفاری ، آربی آوانسیان و پرویز کیمیاری .

بخش دیگری از فیلمسازان از سال ۶۰ ، تن به مهاجرت ناگزیر دادند ، که خود هم در واقع در زمره آنها هستم و اگر قصد از فعالیت ساختن فیلمی در رابطه با مسائل ایران و ایرانیان در خارج از کشور باشد ، نخستین کار را پرویز صیاد با فیلم «فرستاده» کرد که جدا از بحث پیرامون محتوای فیلم ، باید بگویم فیلم موفق بود . فیلمی که جایزه طلای جشنواره «لوکارنو» را گرفت ، و جمهوری اسلامی یک کلمه درباره آن حرفی نزد و بجای آن برای برنده جایزه سوم همین جشنواره که فیلم «ناخداخورشید» بود کلی چار و چنگال تبلیغاتی راه انداخت. صیاد بعداً فیلم «سرحد» را ساخت که به نظر من ناموفق بود . خود من هم کارهایی کردم ، اما مشکل پول (سرمایه) و سیستم توزیع که مشکل بزرگی برای فیلمسازی در خارج از کشور است ، سبب کندی کار بوده است و مسئله ای بزرگ جلو پای هر فیلمساز .

س : فیلم « مهمانان هتل آستوریا » در کنار تایید و تعریف و تمجید ها ، از زوایای گوناگون مورد نقد قرار گرفته است . نظرت پیرامون این نقد ها چیست ؟

ج : من این فیلم را بعنوان وظیفه ای

پذیرش بسیاری از سیاست های رژیم است ، تحمل می کند . بهرگونه باید پذیرفت که فیلم های باارزش ساخته شده ، اما آنچه ساخته شده هیچ ربطی به سیاست های فرهنگی و حمایتی رژیم ندارد. رژیم حتی مخملباف را تا هنگامی قبول داشت که « استفان» را می ساخت ، و وقتی او «عروسی خوبان» را ساخت دیگر مورد حمایت قرار نگرفت ، و با ساختن فیلم های خویش دیگر سمبل سیاستهای فرهنگی و حمایتی رژیم نیست . من بطور اختصار نظرم را گفتم اما در کتاب « سراب سینمای اسلامی ایران » ، مستند و مفصل تر ، نظرم را در این باره باز کرده ام .

س : فعالیت های سینمایی ایرانیان در خارج از کشور را چگونه می بینی ؟

ج : برای روشن تر شدن قضیه من این فعالیت ها را دسته بندی می کنم . برخی از کارگردان های صاحب نام ، مثل شهید ثالث ، در خارج از کشور فعالیت داشتند ، و اکنون هم احتمالاً دارند . این دسته از کارگردان ها مسائلی که طرح می کنند عمدتاً در رابطه با مسائل ایران نیست و کار و حضورشان در خارج از کشور ربطی به اتفاقات سیاسی در ایران ندارد. دسته ای دیگر در بحبوحه انقلاب و مدت کوتاهی بعد از انقلاب به خارج از کشور مهاجرت کردند. اینها به نوعی مدافع رژیم شاه تلقی می شدند ، درحالیکه بسیاری از آنها مدافع رژیم شاه نبودند . اینها در

اساسی ساختم ، با این دید که بتوانم دردهای غربت زده ها را که خودم یکی از آنها هستم نشان بدهم . زمینه ساختن این فیلم هم بعد از ساختن فیلم « چند جمله ساده » مهیا شد . من دو سال روی این مسئله فکر و کار کردم تا بتوانم فیلمی برای هویت بخشیدن به تبعید خودم بسازم ، و این کار پس از یک سال تلاش آماده شد ، کاری که بُردی وسیع داشت و در ۱۵ فستیوال اروپایی به نمایش درآمد. این فیلم در محافل ایرانی و در میان ایرانیان خارج از کشور هم مطرح شد و بیننده های ایرانی این فیلم هم کم نبودند . اما در مورد نقد های مطرح شده باید بگویم که من قصد پاسخ گویی به نقد ها را نداشتم و ندارم ، اما لازم می دانم به نکاتی اشاره کنم :

این فیلم در محیط و فضای غیر ایرانیان مورد استقبال چشمگیری قرار گرفت ، و بر خارجیان بیننده ، فیلم اثر گذاشت تا آن حد که به مفهوم و رنج پناهنده بیشتر پی ببرند . نه فقط در میان بینندگان خارجی ، که محافل سینمایی جهان هم به این فیلم توجه داشتند که می توان به درج خبر و مطلب در مورد این فیلم در Variety اشاره کرد .

اما در محیط و فضای ایرانی ها این فیلم دو بخش بیننده داشت و دو نوع برخورد با آن شد . مردم غیر سیاسی ، که اکثریت مهاجران به اجبار و خیل عظیم غربت زندگان هستند برخوردشان خوب بود و تحت تاثیر این فیلم قرار گرفتند و راضی بودند ، چرا که خودشان و مسائل خودشان را در این فیلم می دیدند . اما سیاسی ها برخوردشان متفاوت بود . آنها از من تصورات و انتظاراتی داشتند که در این فیلم برآورده نمی شد ، بخشی از آنها با دیدن این فیلم گنج شدند و بخش دیگر جبهه گرفتند و در برابر من ایستادند . آنچه که مورد قبول این جماعت نبود این بود که من نکاتی را که خوشایند آنها نبود مطرح کردم ، و آگاهانه هم این کار را کردم . البته تصور نمی کردم آنها

گفتگو با ناهید قزوینی

ج : هفده ساله بودم که به فرانسه آمدم. ابتدا در باشگاه «گرونوبل» بازی می کردم که بسیار ضعیف بود و تمرینات منظمی هم نداشت. به پاریس آمدم و در «باشگاه دانشگاه های پاریس» (پوک) تمریناتم را شروع کردم. مربی این باشگاه، مربی تیم ملی فرانسه بود و اساساً باشگاه (پوک) یکی از چهار باشگاه خوب دسته یک والیبالی بود، و من هم که ورزش را بسیار دوست داشتم در اینجا می توانستم مرتب تمریناتم را دنبال کنم و همه اوقات من صرف ورزش و درس می شد. هفته ای سه روز تمرین بود و هفته ای دو روز مسابقه و خلاصه کارم بود دانشگاه و ورزش.

س : می توانید از نتایج کارتان در پوک برائمان بگوئید؟

ج : «پوک» یکی از بهترین باشگاه های فرانسه بود و هیچوقت از سطح دومی پائین تر نیامد. سال ۷۹ هم در تمامی فرانسه اول شدیم و در کاپ اروپا شرکت کردیم.

س : در کاپ اروپا با کدام تیم هابازی کردید و نتایج چه بود؟

ج : یک بازی رفت و برگشت با مجارستان داشتیم، یک رفت و برگشت با یونان، دوبازی با شوروی و یک رفت و برگشت با ایتالیا و پرتغال. یونان و پرتغال را بردیم ولی به کشورهای مجارستان و شوروی - البته بابت نتیجه خوب که برای ما هم تجربه موفق بود باختیم.

س : آیا هنوز، همانطور به ورزش

ادامه می دهید ؟

چنین واکنش تند و سختی نشان بدهند. آنها بر بخش اساسی فیلم من چشم بستند و فقط به رابطه جنسی مهندس محسنی و معلمه شوهردار توجه کردند؛ و چنین استنباط کردند که قصد من با طرح این مسئله کوبیدن چپ و زشت جلوه دادن آن است. اما من می خواستم با یک ذهنیت دربیافتم. ذهنیتی که با انسان مبارز به نوعی منزّه طلبانه برخورد می کند و به خاطر مسئله ای - مثل آنچه در فیلم آمده - تمام شخصیت او را زیر سؤال می برد. دوستان سیاسی، همه نکات فیلم من - بویژه آنجا که در مورد جامعه آمریکا و ترکیه به گونه ای افشاگرانه صحبت می شود - را ندیده گرفته اند و فقط به همان رابطه ذکر شده چسبیده اند. آنها شخصیت مهین خانم و آقائقی و مسائل آنها و نیز بسیاری از مسائل طرح شده در فیلم را ندیده، و یا نخواستند ببینند. امام مسئله مهندس محسنی و رابطه جنسی اش را زیر ذره بین گذاشتند. بهرگونه من آگاهانه چنین مسئله ای را طرح کردم و دلیل را هم گفتم. به نظر من دوستان سیاسی، که به نقد سیاسی و اجتماعی فیلم نشستند، از من انتظار همان علامه زاده «حرف بزّن ترکمن» را داشتند، درحالیکه به این نکته توجه نشده که «حرف بزّن ترکمن» در شرایط و وضعیتی ساخته شد که امروز چنان شرایط و وضعیتی نیست و مسائل فرق کرده است، و بالطبع من هم فرق کرده ام. به نظر من امروز شرایط ساختن فیلم «میهمانان هتل استوریاست» و این دوستان توجه نکردند. من قصد تمثیل سازی هم نداشتیم که بخواهم مسئله محسنی را سمبل چپ های ایران نشان بدهم، قصد من درافتادن با همان ذهنیتی بود که به آن اشاره کردم.



ج : در حال حاضر دو تیم دختران و پسران را بطور آماتوری تمرین می دهم. غیر از والیبالی، هفته ای یکروز، تنیس بازی می کنم. پسری دارم که او هم تنیس بازی می کند. شطرنج بازی می کند، شمشیربازی می کند، شنا هم می داند و به فوتبال علاقمند است. خودم حتماً هفته ای چند ساعت می دوم. خانم ها اگر بخواهند می توانند هفته ای حد اقل دو ساعت به ورزش بپردازند. کار و مشغله و غیره همه بهانه است من از ساعت هفت صبح تا هفت شب کار می کنم ولی هفته ای یک شب والیبالی و یک شب تنیس را حتماً می دوم.

س : میدانید که مصاحبه، مجله با شما درست هنگامی انجام می شود که مصداق با روز جهانی زن است. این همزمانی را به فال نیک می گیریم و از شما می خواهیم که به عنوان یک زن ورزشکار و یک قهرمان ورزشی، نظرتان را در مورد آزادی زن بدانیم.

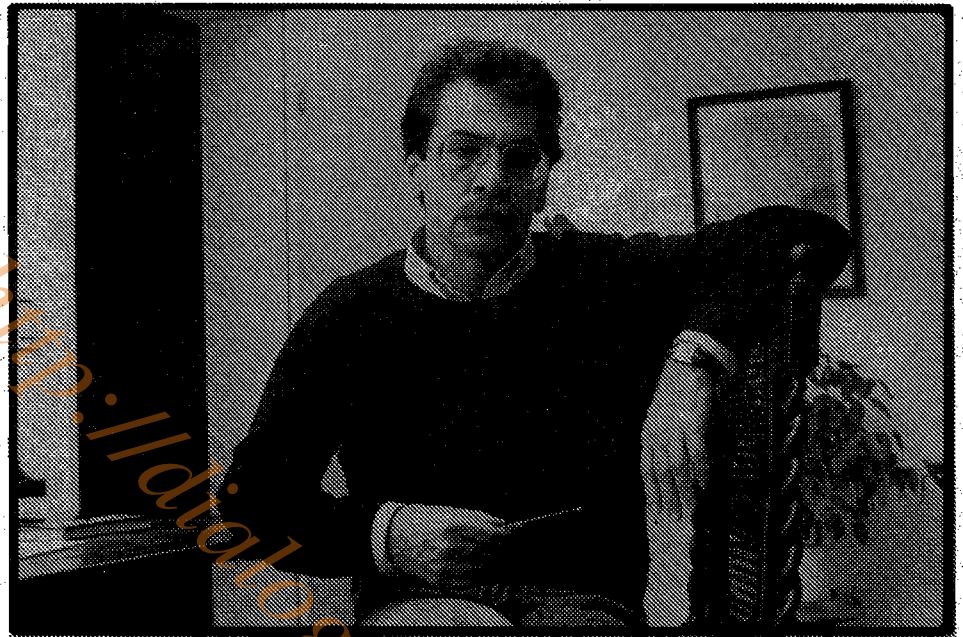
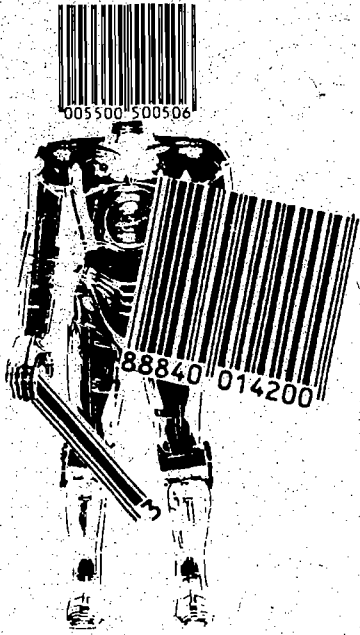
ج : من با دید فمینیستی به آزادی زن نگاه نمی کنم. به هر حال تقسیم کاری چه در رابطه با مسائل داخل خانه و چه در سطح جامعه وجود دارد. مثلاً بچه به حمایت و مهر مادری بیش از پدر نیازمند است و بالطبع بیشتر اوقاتش را مادر پر می کند تا پدر. این موضوع را هر مادری هم که شاغل است باید بتواند درک کند. اینکه مثلاً درفرانسه می گویند برابری زن و مرد وجود دارد مطلقاً نادرست است. حتی برابری شفلی هم وجود ندارد. من که یک آرشیکت هستم، این را به خوبی مشاهده می کنم. آرشیکت مردی که همه چیزش در حوزه کار بامن برابر است، فقط به خاطر اینکه مرد است دستمزد بالاتری می گیرد. به هر حال، منظورم این است که راستای برخورد زنان باید مسئله نقش اجتماعی زن و مسئله برابری اجتماعی اش با مرد را مد نظر داشته باشد تا جوانب فرعی و درواقع معلول ها را.

- باتشکر از شما، برایتان آرزوی

موفقیت می کنیم.

کامبیز درمببخش ،

برانگیزندهء دردی ناگفتنی



بدبین است که آدم احساس می کند در این دنیای خشن و در عین حال شکنندهء مادی، آزادی رؤیایی بیش نیست. اما در همین طرح ها ، قناری محبوس، و بالهای برهم نشسته اش در قفس، امیدی به پرواز می دهد. به قول «دکارت»:

«ما چگونه می دانیم چیزهایی که در رؤیا به ما الهام می شود دروغ است و اندیشه های واقعی ما نیست؟ آیا بخاطر اینکه اکثر اوقات این رؤیا ها زنده و دقیق نیستند؟! ولی اگر هنوز امکان شکل گرفتن رؤیاها وجود دارد، چطور يك نفر می تواند به دنیایی نگاه کند که در آن از مرد محکوم سؤال نمی شود که آیا حکم را قبول دارد یا نه، و بدتر اینکه از او خواسته می شود که با بست های خودش طناب را به گردن ببنداند.» پس بدبینی کامبیز در کارهایش ، بار و انگیزه و معنایی بیش از آن دارد که صرفاً غلبه بر احساسات و آرزوهای موهوم خوانده شود. کارهای او به تعبیری و مثل هر کار هنری، نوعی بروز احساسات است که ژرف نگری خاص کامبیز را منعکس می کند. ژرف نگری ای که بیشتر، ریشه ها را می بیند و به زیباترین شکلی، زشت ترین و پوسیده ترین ریشه های چهل و مرگ و وحشیگری «انسان متعتمد امروز» را تصویر می کند.

مردم، بخصوص اروپائیان قرار داده است. از اوائل دهه ۶۰ (میلادی)، کارهای کامبیز در بیش از ۱۰ نشریهء پرتیراژ اروپایی منتشر شده است.

کامبیز ۱۴ نمایشگاه انفرادی و ۲۹ نمایشگاه گروهی داشته است.

طرح های کامبیز دارای چنان قدرتی هستند که در ما احساس دردی ناگفتنی برمی انگیزند. طرح های به بهترین شکل ترسیم شده او با بدن های درشت و سرهای کوچک، فضائی نا امید کننده بوجود می آورد که در عین حال با عطری شاعرانه و ناخوانده مارا غافلگیر می کند. جلادان و قربانیانشان هم شکلند و تنها عملشان آنها را از هم متفاوت می کند. آنها با خطوط ظریف و رقص مرگ بیانگر مراسم قدرت و زور هستند.

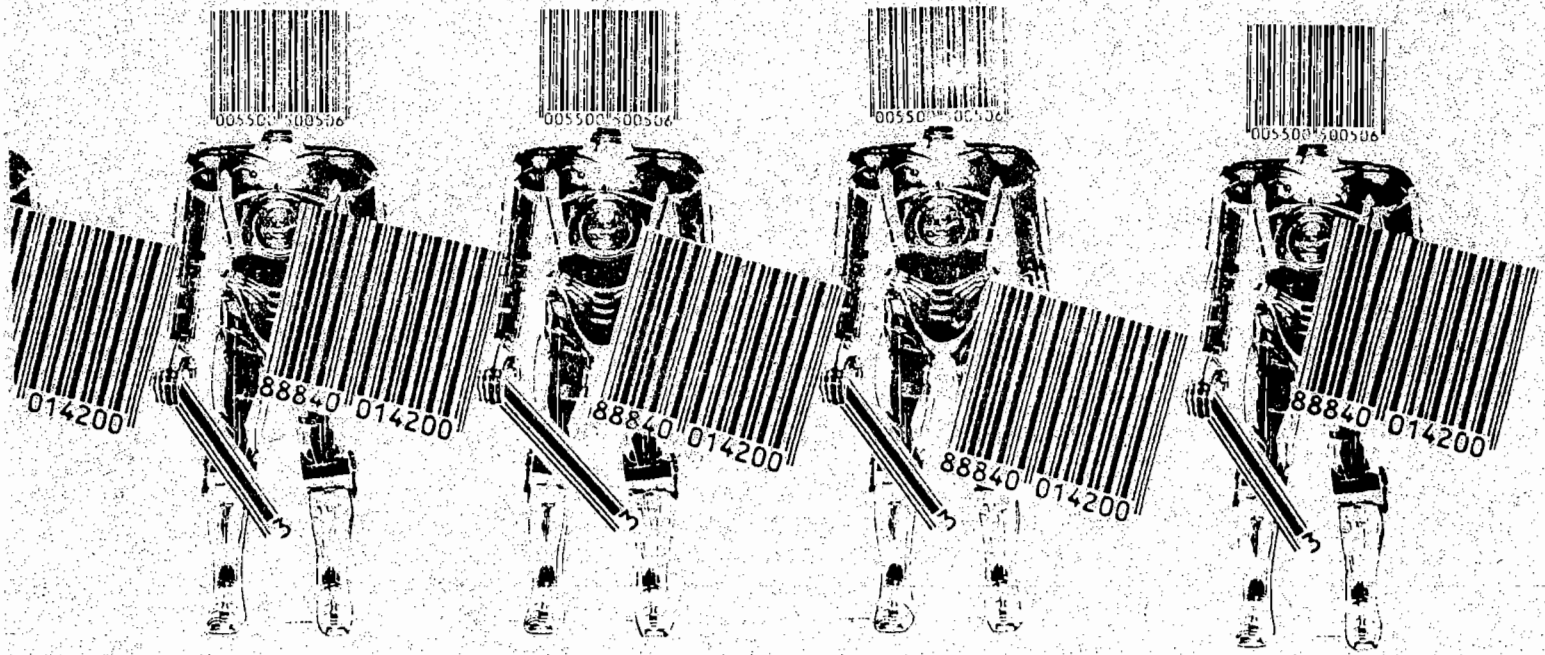
کامبیز در طرح هایش ، چندان

کامبیز درمببخش یکی از شناخته شده ترین کاریکاتوریست های ایران است. در سال ۱۳۲۹ در شیراز به دنیا آمد. خیلی زود حرفه اش را با کارکردن در معروف ترین روزنامه های ایران: اطلاعات، کیهان و آیندگان آغاز کرد.

توجه او بزودی به دنیای تبلیغات و سینما ، ساختن فیلم برای تلویزیون، طراحی پوستر ها و روی جلد ها و حتی کتابهای کودکان جلب شد .

کارهای کامبیز اغلب مورد تأیید دولتمردان نبوده و مدتها در زمان شاه سانسور می شد .

نگاه کاوشگر و دقیق او به دنیای امروز، باعث تمرکز کار او روی خصوصیات جوامع مختلف شده است . خطوطی ظریف و به همان نسبت دردناک که کار او را خارج از ایران نیز مورد توجه



۱۹۸۷ - برینگن ، بلژیک ، جایزه اول ،
فرشته مقدس
۱۹۸۷ - برینگن ، بلژیک ، ستایش به خاطر
بهترین کتابچه کارتون
۱۹۹۰ - ترکیه ، جایزه نخست « گراند
پری »

از جمله نشریاتی که تاکنون آثار او را
چاپ کرده اند:

دویچلند (Deutschland) ؛ دیتسایت
(Diezeit) ؛ دی ولت (Diewelt) ؛
فرانکفورتر روندشائو (Frankfurter
Rund Schau) ؛ فرانکفورتر آگماینه
(Frankfurter Allgemeine) ؛ پاردن
(Pardon) ؛ وست دویچه آگماینه
(West Deutche allgemeine) ؛
سایتونگ (Sud Deutch Zeitung) ؛ ولت
وخه زوریخ (Weltwoche Zurich) ؛
لارپوبلیکا (La Republika) ؛ پلی بوی
(Play Boy) ؛ لوموند (le Monde) ؛
نیویورک تایمز (The Newyork Times).

کتاب هایی که تا کنون منتشر کرده
است:
۱۹۷۰ - بدون شرح ، منتشره در تهران ،
ایران
۱۹۸۵ - « کتاب کامبیز » ، منتشره در
میلان ، ایتالیا



در تعدادی از نمایشگاه های بین المللی ، به
عنوان کاریکاتوریست برتر شرکت کرده
است:

- موزه « هنر معاصر » - تهران - ایران
- موزه « کارتون و کاریکاتور » - پال -
سوئیس
- خانه « طنز و فکاهی » - مونترال - کانادا
- شهرداری شهر هاملن (آلمان)
- شهر فرانکفورت

جوایزی که تاکنون دریافت کرده است:
۱۹۶۸ - مونترال ، کانادا
۱۹۷۴ - گابروو ، بلغارستان ، سومین
جایزه نشان برنز
۱۹۸۶ - بوردیگرا ، ایتالیا ، جایزه دوم
نخل نقره ای
۱۹۸۶ - ترکیه ، جایزه « افتخاری »
(Honorable Mention)

در باره کامبیز درمببخش

متولد ۱۳۲۱ در شیراز از اواخر سال
۱۹۸۰ به ناچار ترک وطن کرده و به
همراه خانواده اش در جمهوری فدرال
آلمان به سر می برد.

از ۱۹۷۵ بعنوان کاریکاتوریست
حرفه ای و طنزنگار برای روزنامه های بین
المللی کار می کند.

از ۱۹۸۰ برای نشریه فکاهی
Nebelspater (به شکن) سوئیس و
از ۱۹۸۷ برای سندیکای
کاریکاتوریست ها و نویسندگان
نیویورک ، همچنین برای تبلیغات و
کتابهای کودکان ، طرح می کشد.

نمایشگاه های متعددی در داخل و
خارج کشور و همچنین چهارده نمایشگاه
اختصاصی برگزار کرده است.

همزبان

حسین دولت آبادی



کوسفندی . هرکه و هرچه دم دستشان رسیده بود انداخته بودند بالا . آب حوضی . طواف، دوره گرد و کت و شلواری، مسافر، رهگذر، ولگرد . غلغله بود . داشتیم خفه می شدیم . زردابیم به هم خورد . سرم گیج رفت و افتادم و همینقدر شنیدم که یکی به خواهر و مادرم بد گفت و زد پس گردنم . خدا نصیب گرگ بیابان نکند . زوده هام داشت پاره می شد . گلاب به روت، می عق زدم . می حق زدم و یارو می سرم را تپاند زیر آب . مگر من آنجا بی هوش و گوش افتاده ام و حال و دمی است پیفتم و مثال سگ بمیرم . گفتم : « آی خدا نشناس، یخه ام را رها کن . مردم . »

گفت « حیف مرگ ! »

التفات کردی ؟ حیف مرگ ! من به او چه کرده بودم ؟ ها ؟ چرا این جور حرف می زد ؟ چه شمعنی با من داشت . اصلا کجا بود آنجا ؟! گیج بودم و سرم درد داشت و دلم می خواست یک گوشه بنشینم و از ته دل گریه کنم . ولی یارو، روی سرم آوار شد « تنه من غریبم در نیار » از ترس، آرام گرفتم . پرسید « اسمت چیه » گفتم . گفت « اسم پدر » گفتم . گفت « کدوم جهنم دره دنیا اومدی ؟ » گفتم . همه را نوشت روی مقط به پیرهمن سنجاق کرد و گفت « حالا برو ! » ولی تازه اول و یله ام داد میان گله . کاش به همین جا تمام می شد . ولی تازه اول معرکه بود . تا پام به حیاط رسید یکی از دور داد کشید « آهای خنازیری، بیا اینجا » قد و قواره اش دوبرابر این آقا . ترس ورم داشت . پا به پا مالیدم و دو دل ماندم که خدایا چه کنم چه نکنم . آمد جلو، راهم را بست . پرسید « علیجانم، کبریت ناری ؟ » گفتم « بیخش آقا، نامم را از کجا فهمیدی ؟ » گفت : « مگه درست نخواندم ، علیجانم، فرزند مرحوم عباس قوچانی . » دیدم حق با اوست . خندید که « خوش نام باشی . » هنوز سستش دراز بود، کبریت می خواست . گفتم « ندارم » گفتم « هست و نیستم را دم در از م گرفته ن . » دستش را مشت کرد و به سینه ام کوفت « پیه، علیجانم نامیست که تو داری ! » و بعد با انگشت اشاره کرد که دنبالش بروم . راه افتادم . صدای یارو دو بازه از پشت سرم برخاست . همانی که سرم را زیر آب کرده بود گفت « واستا زیر نست اوستا کار کن، اوستا بیی مرد نازنینیه »

ولی من کجا نقاشی بلد بودم ؟ گفتم « من آقا، تا حالا از اینجور کارها نکرده ام . » گفت غمت نباشه، یاد میگیری، یعنی بهتر از ولگردی نیست ؟

گفتم « اوستا جان ، بلاگردانت برم، چرا باور نمی کنی . من ولگرد نیستم . ازچمدان دوزی کمی سررشته دارم . بیکارم ولی بیکاره نیستم . کشت و کار بلدم . » گفتم « اوستا جان ، من عاقله مندم ، مگر ناخوش بودم از ولایت خودم راه بیفتم و بیام پاتخت خرج شکم کار کنم ؟ آنجا اموراتم نمی گذشت، آمدم اینجا بلکه بتوانم شاهی سناری پس آفت کنم و

التفات کردی ؟ از کسی پروا نداشت . مأمور دولت بود، شلتاق می کرد : منم آدم غریب . گفتم : « سرکار، به پایام ناروا نگو . تازه از دنیا رفته » التماس کردم : « سرکار جان ، به اینجام نزن ، گوشام عیبناکه . » ولی انگار دارم با دیوار حرف می زنم . یاد به گلو انداخته بود و یگه می تازاند و فحش و کتره می داد که : « همین شما ولگردا، مفتخورا آبروی مملکت را می برین ! »

می بینی؟ ما کجا و مفتخوری کجا؟ ما برای تن پروری خلق نشده ایم . نان یا مفت بمزاجمان سازگار نیست . التفات می کنی همولایتی، من این حرف ها را حالا دارم بشما می زنم ، بی ریا عرض می کنم آن روز جزات نداشتیم تعلق بکشم . گیرم خیلی نقل ها و قول ها توی سرم دور می زد ؛ ولی گفتنش بصلاح نبود . درواقع از زبان و دهان افتاده بودم . خیال کن زبانت باد کرده و نمی توانی دم بزنی . یله . درست همین حال را داشتم . خواستم عرض کنم : « سرکار جان ، خودت را جر و واجر نده، هوار نکش، بمن بی سر و پای دهاتی کار بده تا اول نگویم، زمین و گاو بده تا برات گندم عمل بیارم طلا عمل بیارم ، بمن کار بده سرکار جان ، کار بده تا کار را بخورم . »

بی ریا عرض می کنم . ما، هیچکداممان از کار هراس نداریم . از کار چشم نمی زنیم . از خدا پنهان نیست از خلق خدا چه پنهان، من دنبال همین کار از ولایت راه افتادم و آمدم پاتخت . تو خیال می کنی اگو این حرف ها را گفته بودم افاته می کرد ؟ مینداز ! مجال نمی دادند ، آنقدر شلوغ بود که سگ صاحبش را نمی شناخت . تاریک، تاریک . عینهو سیاهچال . لابد تا حالا این لیلاند کوسفندیها را دیده ای ؟ به عین لیلاند

براشان پفرستم. برا سیر و گشت که نیامده ام، گمانم اشتباه شده، من ولگرد نیستم، در واقع نمی توانم ول بگردم. چشم و دهن آنها بمن دوخته ست. اگر بزام مقدور بود شکمشان را سیر کنم، صد سال سیاه به پاخت نمی آمدم!

گفتم و گفتم و گفتم. ولی یارو ککش نکزید. التفات کردی؟ من آمده ام که نستی به پر و بال مادرم بگیرم و صفیرای پدرم را از آب و گل بکشم، یارو نستم را جایی بند کرده که نه راه پس دارم، نه راه پیش، باید صبح تا غروب بی مزد و مواجب فرمان ببرم. اوستا پرسید: چرا حیرانی؟ هیچ نگفتم. آمد جلو، با دست به صورتم کشید و چشمک زد و گفت: تو که هنوز پشت لبست سبز نشده! دیدم از آن بخو بریده هاست. بی هوا زدم پشت نستش. از رو نرفت. گفت: نترس، نمی خورمت، بیا جلو!

ملفتفتی؟ فرضم به آدم های آنجاست. شرم داشتیم لب واکنم و حرفی بزنم. تازه باید به کی می گفتم؟ پیش هرکسی لب تو می کردم، پاک عز و آبروم می رفت. دیدم خیر، سر و کارم به بد جایی افتاده، گفت: اگه بد قلقی کنی، سرت را گوش تا گوش می برم و میذارم رو سینت! «گفتم: از خدا حیا کن، اوستا». نماندم و مثل دیوانه ها دویدم توی حیاط. نشستم و هزار بار خودم را لعن و نفرین کردم که چرا بی گذار به آب زده ام. چرا توی شهر غریب راه افتاده ام که گیر مامور بیفتم. ولی یک دلم می گفتم راه رفتن و دنبال کارگشتن که قدغن نیست. تازه آدم از کجا بداند که آدم بگیرد؟ ها، علم غیب که ندارد؟

واقع امر هم همین بود. تازه از راه رسیده بودم و از خم و چم پاخت خیر نداشتم. البته مردم بیشتر کر و گیج کردند. شاید اگر مثال آدمیزاد بام تا می کردند هیچوقت گذارم به آنجا نمی افتاد. بیچاره مادرم اگر بفهمد چند ماه از کار، آنجا، میان آنهمه اراذل و اوباش... خدایا خودت رحم کن، نمیدانی که چقدر سر شکستگی داشت. از خفت همین داشتیم دق می کردم. خدا، خدا میگردم به گوش پیر زن نوسانند. بیچاره همه امیدش را بمن بسته بود، ولی حالا، من، می بینی، حالا باید اینجوری برگردم. ناخوش، لغت و عور، دست از پادراز تر. می مردم بهتر از این بود. کاش ساق پام می شکست و قدم به پاخت نمی گذاشتم. اینجا، جای ما نیست. ملفتفتی؟ مردم بما بچشم جانور نگاه می کنند. کاش بودی و می دیدی. این قبول که سر و وضع مرتب نیست، شلواریم نخ نماس، زانو انداخته، نیمتنه ام آب رفته و بزام تنگه. چمدانم آنقدر کوچک که یا قد و قامت نمی خوانه، دلواپسم، حیوانم، همه اینها قبول. بالین احوال غریبم، تازه بشهرتان وارد شده ام. جوانمردی نیست که سنگ روی یخم کنی و خودتان کنار بمانید و سیردل بخدمتید. التفات کردی؟ غرضم بزم این ولایت. مردم شهرستان همولایتی جان، اینقدر رذل نیستند. نمیدانم بزام پیشامد کرده یا خیر. منکه تا پام به اسفالت رسید بوی ناخوشی بدماغم خورد. دیدم مردم یکجوری نگاهم می کنند. خودت میدانم نگاه دارم تا نگاه صداقتش خیلی زود دستپاچه شدم. خیال کردم کم و کسری دارم و بعد از آن ترس بجانم افتاد، نتوانستم راست بایستم و بکسی نگاه کنم و یا حرف بزنم... همه ش واهمه داشتیم. مواظب بودم مردم چه جور سایه ام را راه می برند. کم کم داشت چشمهام تار می شد که شاگرد راننده داد کشید:

«شازده!!»

بند دلم پاره شد. واگشتم. چمدانم را شناختم. با من بود انگار. می خندید. پرسید:

«آقا قصد سفر به اروپا دارند؟»

التفات می کنی؟ من از کجا بدانم اروپا آن سر دنیا است. خیال کردم جایی توی همین خراب شده ست. گفتم: شاید، بعد از اینکه پسر خاله ام را یافتم، سری هم به اروپا بزنم!

ای خدای بزرگ. کاش بودی و می دیدی چه غوغایی توی گاراج پها شد. خنده، خنده، قیامت. غش و ریسه می رفتند و حالا، منم، مثل علم غیبه، راست ایستاده ام و سر در نیارم چه اتفاقی افتاده. البته جماعت راننده تو لودگی لنگه ندارند. دوره ام کردند. هاج و واج مانده بودم و دلم می خواست جایی بود خودم را کم و گور می کردم. چمدانم را بر داشتم و دویدم بیرون. بدتر شد. لنگه گالشم جا ماند. برگشتم تا گالشم را از لجن در بیارم که تپق زدم و چمدانم به ماشین گرفت و چفتش باز شد و خوت و پرت هایم ریخت کف گاراج. خوب عیششان کامل شد. باور کن همولایتی، دلم داشت می ترکیب. عرق کردم. گریه ام گرفت. با خودم گفتم: علیجان چرا اینقدر بدبخت و خجالتی هستی. از چه می ترسی؟ «گریم بیفایده. بند را آب برده بود و دلم آرام نمی گرفت. عزادار شدم. دوباره غم و غصه روی دلم بار شد. و آخردم و سرم را انداختم پائین و یواش یواش رفتم طرف دکان نانوا بی. خیلی گرسنه ام

بود. با خودم گفتم: علیجان، نصف نان بربری می گیری و نرم نرمک خودت را به پسر خاله می زسانی... ولی، کم مانده بود جانم را سر یک لقمه نان بربری بگذارم. اول ملتفت نشدم. صدای ترمز که برخاست، یکهو ازجا پریدم و دیدم چه اتفاقی افتاده. ترس بزم داشت، دویدم. بدتر ازین شد. خیابان به هم ریخت و از همه جانب فحش و لیچار بود که بارم می کردند:

«آهای خر دهاتی!»

«مافتنگی بسته عصا!»

«عمله!»

التفات می کنی، این طرف ها انگار «عمله» فحش به حساب می آید. خوب، تو اگر جای من بودی چه خاکی بسرت می ریختی، ها؟ دهن به دهنشان میگذاشتی یا چوبت را سر نست می گرفتی و می افتادی به جانشان؟ یا راحت را می کشیدی و می رفتی؟ صداقتش من نمی دانستم چه باید بکنم. عاقل انگار زایل شده بود. تا چشم واکنم و به خودم ببایم، سیل مردم مرا با خودش برده بود. نمی رفتم، فشار جمعیت مرا به جلو هل می داد. ملتفتی؟ خیر، خیر، بنده سیگاری نیستم، نه، نمی کشم، ممنون... چه دار و درختی، تا پاخت راهی نمانده انگار. انشاء الله قبل از تاریکی می رسیم، می دانی، باید چمدانم را از خانه پسر خاله م بردارم. از گمرک تا آنجا راهی نیست. حالا بلام کجاست. زود پیداش می کنم. ولی همولایتی، آن روز خون جگر شدم تا پیداش کردم. البته بیفایده، ظفک از دیدنم هیچ خوشحال نشد. تا چشمش بمن افتاد، رو کرد به صاحب کارش و گفت:

«این همونیه که حرفشو زدم، اوستا!»

واگشتم. مرد عینکی پشت سرم ایستاده بود و تازه یاد سلام و علیک افتادم. گیرم کمی دیر شده بود. صاحبکار ایستاد به سیاحت قد و قواره من. خیال کن چوبدار دندان گردیست و می خواهد چارپای لاجونی را بمقت معامله کند. یک دور تمام. بوزم چرخید و عینکش را برداشت و گفت: آها، من حرفی ندارم؛ ولی گمون نکنم مزدی که ما میدیم واسه حضرت آقا بصره!

التفات می کنی همولایتی؟ به جای اینکه یک جام آب خنک دست آدم بدهند تا گلو تازه کند، به جای اینکه سلامت را بگیرند و چار پایه ای تعارفت کنند تا بنشین و خستگی در کنی، به جای اینکه ها، نیش می زنند «حضرت آقا!»، پسر خاله م چشم از پشت پاهاش بر نداشت. دزدکی از پله ها رفت بالا و نشست پشت بستگاه. صاحبکار همانجور اریب نگاهم می کرد و حرف می زد. من خیال کردم فامیلت به پسر بچه س ولی «آقا» ماشاله صد ماشاله شاخ شمشاد!

تنگ چشمی کاسب جماعت را سیر میکنی؟ حتی همین قامت دراز را هم بما نمی دیدند. خواستم از این چارچشم بد کنش بپرسم قد و بالای من چه آزاری بتو دارد که ملاحظه پسر خاله م را کردم و دندان روی جگر گذاشتم و آدمم بیرون. خدا خودش می داند چه خفتی توی آن دخمه کشیدم. خنده های ریز ریز و دزدکی کارگروهاش تا در مغازه هم می آمد. راه افتادم. یارو بدجوری چزانده ام بود. مثل تب توبه ای ها می لرزیدم و توی تب می سوختم. پسر خاله م خودش را بمن رساند و کنار به کنارم راه افتاد و توی راه لب از لب نجیباند. دیدم هنوز وارد نشده روی دلش ترش شده ام. گفتم: رفتی تو بحر پسر خاله؟ گفت: نه، نه!!

گفتم: فکر من نباش، وبال گردنت نمیشم!

گفتم: دلگیر شدی؟

گفتم: نه... نه، چرا دلگیر بشم؟

ولی پیدا بود که به امید پسر خاله نمی توانستم باشم. کور که نبودم. می دیدم پایش کشش رفتن به خانه را ندارد. گفتم: اگه راه منزلت دوره... گفت: نه... رسیدیم!

ته یک کوچه بن بست ایستاد. چار تا پله پائین رفتیم تا به کف حیاط رسیدیم. پرده را پس زد. پیرزنی روی لبه حوضچه نشست بود و داشت بماهیا نرمه نان میداد. تا چشمش به ما افتاد، لب ورچید و برخاست و همانجور دولا، دولا تا پای پله آمد و دست بکمرش زد و بتماشای ایستاد. خودم را بیخ دیوار کشاندم. زنکه جوری نگاهم می کرد که انگار سزا پا لختم. پسر خاله م قصد کرد به خیر و خوشی بگذرد که صدای جادوگر برخاست... ها. دوباره؟...

سلام کردم، حاجیه خانم!

زنکه چشم هایش را دراند و سرم داد کشید:

ننه ت حاجیه س، تناس!

و بعد رو کرد به پسر خاله م:

ها، چه خبره هر روز به بست خر همرا میاری اینجا؟

بی ریا عرض می کنم همولایتی. زانو هام سست شده بود و می

عمر دعاگوشان باشم. التفات کردی؟ کارم چندان سخت نبود، آدم هاش ناچور بودند. پاپی ام می شدند. کارم را عوض کردم. با اوستا نیسی آمان توی یک جوی نمی رفت. نسبت به یخه شدید. از اش شکایت کردم، نسبت به دامن همه شدم. ولی آفاقه یی نبخشید. یک روز، جلوسرپرست آنجا را گرفتم و التماسش کردم. گفتم:

«ببین آقا... من فایده یی برای اوردن ندارم، نسبت از سرم وودارید وگرنه خودم را سربه نیست می کنم!... یی ریا عرض می کنم همولایتی، جانور بودند. جانور... یارو پوزخندی زد و گفت:

«بیا و عالم بشریت رو عزادار نکن!»
ککش نگزید. حتی مانع من نشد. خدا نخواست بعیرم، پرت شدم کف سائین. آمد بالا سرم، ایستاد و شروع کرد به فحاشی. چوب تو استینت می کنم. انتحار می کنی؟

حالا من دارم مثل بید دریا می لوزم، بند بندم سر از هم برداشته، ولی آن یی خبیرازخدا، یخه ام را گرفت و وادازم کرد سر پا بمانم. بعیر، ولی درو کن!

خدا بسر شاهد است که از دیشب تا حالا هزار بار مرده ام و زنده شده ام. خیال نداشتم برایشان گریه برقصانم، حال خوش نبود. سرفه آرام نمی گذاشت. تبم قطع نمی شد. چیزی روی دلم بند نمی شد، گفتم: کافر، ناخوشم، مرض به ام ظفر شده... ناخوشم، دارم از پا درمیام! گفتم: تا نمیری، باور نمی کنم!

منم افتادم تا بعیرم. نه یک روز نه دو روز، یک ماه از کار افتادم. شب تا سحر سرفه می کردم. توی تب می سوختم و هذیان می گفتم.

بعین منجم را بگیر، هنوز تب دارم. دیشب یکدم چشمم گرم نشد. یک ماهه که خواب راحت نکرده ام. همه را عاجز کرده بودم. شبها، آنها یی که خوابشان سبک بود و یی خواب می شدند، با دمپاشی و جارو و لنگه کفش می افتادند به جانم. جا که نبود، دارالمجانین بود. نسبت خودم نبود. تا صدای سرفه هام بلند می شد خروار، خروار بد و بیراه بارم می کردند و گاهی که ویرشان می گرفت سر لنگم را می کشیدند و می بردند بیرون پرت می کردند روی یخ و برف. همین دیشب، یکی لنگه کفشش را به هوای ملایم انداخت، توی تاریکی، ندیدم، تف انداخت:

«مادر فلان... مسلول!»
مسلول، مسلول شده ام، حالا مسلول یعنی چه، خدا می داند. برای منگه فرقی ندارد. منگه نمی توانم دردم را درمان کنم. باید برا ما بزم تحفه بپریم. نه حتماً میزم ولایت. اگر قرار است در جوانی بعیرم، بگذار توی ولایت خودمان بعیرم. دست کم چنانچه م زمین نمی ماند. ولی اینجا، اگر شبی، نیمه شبی، بی هوا، روح ازتمم پرواز کرد، چی؟ لایذ چنانچه م می افتد دست قصاب ها. من همولایتی جان، این حرف ها را با گوش خود شنیده ام، هرشب توی خوابگاه می گفتند. البت می خواستند مرا بترسانند. میگفتند چنانچه آدم های نظیر ما را می برند سائین تشریح. سائین تشریح کجاست. من نمی دانم، تا حالا ندیده ام. نمیدانم. بلند بلند حرف می زدن تا منم بشنوم. غرضشان بمن بود:

«زرتشت قمصور شده، فاتحه ش خونده س!»
ولی من از این چیز ها واهمه ندارم. همه هراسم از جانب آنهاست، از جانب عورتینه ها. می ترسم بی گذار به آب بزنند و راه بیفتند طرف پاتخت. شاید تا بجایا خبردار شده اند و بار و بندیشان را هم بسته اند. کسی چه میداند. خدا عالمست. ها، این جور خبرها را یاد دهن به دهن می رسانند. بالاخره آدمیزادند. وقتی دیدند دو ماه، سه ماه گذشت و از من خبری نشد از این و آن جویا می شوند و به صرافت می افتند سراغی از پسر خاله ام بگیرند. درست حدس می زنم، ها؟ خمیازه می کشی؟ سرت را درد آوردم؟ حق داری، مردم این روز ها حوصله پر حرفی ندارند. خدا خواهی بود که به تو بر خوردم. صداقتش تا از دور دیدمت، قلبم روشن شد. گفتم همولایتی اگر نباشد، اهل ظرف های ماست. دیدم که با این کاکل به سرها فرق داری. خدا شاهد است اگر همولایتی نبودى دستت را پس می زدم. التفات می کنی؟ تا بجایا این بست ها به گدایی دراز نشده. شده که سربى شام به بالین گذاشته ام، ولی گردن کج نکرده ام. ناخوش احوالم وگرنه تا پاتخت پیاده می رفتم. دیشب خودم را با زور به کرج رساندم. ترس و هول پشت سرم بود وگرنه نا نداشتم قدم از قدم بردارم. وای به حال بود اگر گیرشان می افتادم. خودم را با هر جان کندنمی بود تا زیر پل رساندم و همانجا تا سحر کز کردم. استخوان دردم مال سرمای دیشبی است. تبم بالا رفته، نه، دست بگذار روی شقیقه هام. داغم؟ نه؟ انگار رسیدیم به گمرک، خیز، برام پول درنیار. همینکه جورم را تا اینجا کشیدی ممنون. بدوستی مان قسم نمی گیرم. مگر باید پوستت را بکنم. امزار نکن. منگه گدا نیستم. گفتم که، التفات می کنی؟ ها؟ تو، تو... تو چرا اینجوری دست و بال می زنی؟ ها؟ خدایا... خدایا جانم را بگیر... پس تو... تو... تو لالی!؟

لرزیدم. زنکه استین نیمتنه ام را گرفته بود، خیال کن دم موش را، با دوتا انگشت، التفات می کنی؟ یا دوتا انگشت، همانجور که دم موش مرده را می گیرند گرفته بود و تکان می داد و چانه اش لق می خورد:

«این یارو کیه که مثل چیز گدا اینجا و استاده، با این یک و پوزه ش، شب خوابه یا سرپائی؟ یا قمر یی هاشم. من به عمر کوتاهم زن اینجوری ندیده بودم. حالا هم پشیمانم که چرا چمدانم را آنجا گذاشتم. دیدن این زنکه کفاره دارد. صداقتش آنجا، محله خوش نامی نیست. حالا خودت بستج که این زن، چه جور زنی است. غرض آن روز تا به اتاق پرسیم یک پیره ن گزشت تم ریخت. باز اگر اتاقش اتاق بود آنهمه بد و بیراه گوزای وجودش، اما باور کن همولایتی، اگر سگ را با چوب بزنی یک شب تا صبح توی آن چاله نورروام نمی آورد. رو کردم به پسرخاله م و زیر لب گفتم:

«منگه جا قحط بود؟»
طفلی سرش را چنانچه و حساب کار دستم آمد، دیدم خیر، آنجا جای من نیست. علم شدم. از جا جنب نخوردم. گفتم:

«جلو رفتنت را نمی گیرم، اما چمدانتو بگذار بمانه، کار که پیدا کردی، بیا ببر!»
از تو چه پنهان همولایتی، همین حالا دارم به قصد چمدانم میرم وگرنه، امیدی به او ندارم. چیز دندان گیری داخلش ندارم، ولی باید بروم بردارم. ملتفتی، آن روز نتوانستم روی حرف رشید حرف بزنم. پیش خودم فکر کردم دست خالی سبکترم، راحت ترم، دنبال کار گشتن که چمدان نمی خواست. خب، البت اگر موی دماغ نمی شدند، حالا کارم گرفته بود. ماشین شوروی کار سختی نیست. با یک نفر شریک شدم البت او کار می گرفت و من تمام می کردم. تازه داشتم گرم می شدم که عینهو اجل سر رسیدند. شریکم پا گذاشت به فرار. گیر افتادم. منگه گناهی نداشتم. آزارم به کسی نرسیده بود... از دیوار مردم بالا ترفته بودم. سر در نیاوردم. نفهمیدم چرا مثال گوساله چار بست و پام را بگیرند و ببرند آنجا و یله ام بدهند میان آنهمه آدم از خدا و از قرآن بی خبر! اول خیال کردم سرباز بگیریمت و آنجا هم پادگان. دیدم خیر.

گفتم لایذ مارا از مزخازج کرده اند و حالا باید برای بیگانه جان بکنیم دیدم خیر، همه به زبان خودمان حرف می زنند. پرسیدم: آقا، ببخش... اینجا کجاست؟
جوانکی برگشت طرفم و با غیظ تف انداخت:

«خونه خاله جونت!»
«ارو... جیگر... اردوی کار!»
تا بحالا اسم همچو جایی بگوشت خورده؟ حالا بیا و درستش کن.

تو داری برای زندگی فردا نقشه ها می کشی ولی روزگار سزا و کارات را به اردو می اندازد. یک نفر از راه می رسد پس یخه ات را می گیرد و می اندازد توی نعلش کش... ملتفتی همولایتی. گمانم ماشین گوشت بود. در و پنجره نداشت. بوی پیه بز و کافور می داد. همه جاش چرب بود. پرت شدیم کف ماشین. سر خوردم و دماغم سوخت، تیر کشید. نمیدانم به کجا خورده بود. خواستم بیرسم آقا سطل و لنگم چی شد که یارو روی سرم آوار شد و دست از دهنش برداشت. ملتفتی، مأمور دولت بود و شلتاق می کرد. پروا نداشت. دیدم خیر، حرف زدن بصلاحم نیست. دم نزدم. صداقتش از زبان افتادم. حالم بد شد. تا چند روز گیج و منگ بودم و نمی دانستم چی بسیرم آمده. چرا اینطور شده، کجا هستم، چرا، چرامیان آنهمه غریبه گیر افتاده ام. التفات کردی؟ خیال می کنی آدمیزاد چه چوری دیوانه می شود؟ مگر دیوانگی شاخ و دم دارد. گویا اوستا نقاش ملتفت احوالم شده بود. آدم ارقه یی بود. گفتم:

«مبادا... مبادا خیالاتی بسرت بزنه، ها!»
گفتم: «اگه دندون رو جیگر بزاری، چندماه دیگه آزادت می کن... این مدت بزات پرونده میشه. دفعه دیگه اگر گیر بیفتی باید دو برابر برایشان کار کنی.»

گفتم: «بگو بیگاری!»
گفتم: «سالی که زوره سیزده ماهه!»
کفتر بند شده بودم. حالا باید چه خاکی بسرم می ریختم؟ بمانم و چند ماه برایشان کار کنم، فرا کنم، چرا فرار کنم. مگر قاتلم. مگر دزدم، چه گناهی دارم؟ بیکاره و لگرد نیستم، مسافرم، آمده ام پی کار. باید آزادم کنند. اما همولایتی جان، این حرف ها را کسی کم من شنید. چاره نبود. باید شب و روز خودم را می جویدم و با یک قشون ارادل و تیغ کش و بنگی و لات می رفتم توی یک جوال. مثال منم البت کم نبودند. چرگه ما جدا بود. با آنها بر نمی خوریم. منگه اصلا قاطمی هیچ فرقه یی نمی شدم. شب و روز کارم گریه و زاری بود و چشمم به در که تاکی آزادم کنند. به حساب خودم، نامه نوشته بودم. هر روز می نوشتم. که نسبت از سرم بردارند و بگذارند به ولایتم بزرگمرد و تا آخر

به پیشواز نوروز



استفاده نمی شود . اما رسوم دیگر چون پوشیدن جامه نوپا کیزه ، خانه تکانی ، عیدی دادن و عیدی گرفتن و عید دیدنی ، در کنار رسم چیدن سفره « هفت سین » همچنان بجای خود باقی هستند .

آری بار دیگر بهار از راه می رسد . به پیشواز سالی دیگر می رویم ، با عطر بهاری دیگر! جهان در تلاش و آرزوی رهایی از جنگی دیگر است . هزاران انسان بهارشان در آوارخانه هایشان آوار می شود . هزاران انسان درخت زندگی شان نه به گل که به گل می نشینند . طبیعتی که توان سبزی را از او می گیرند و هزاران وجود شکفته که در زیر بمباران ها به پژمردگی کشیده می شوند . جنگ ، خفقان و گرسنگی همچنان پا بر قلب زخمی جهان می گذارد ، بر قلبی که همچنان می طپد و آرزومند بهاری همیشگی ست . به این طپش بپیوندیم ا گندمها را ، هستی مان را سبز کنیم ا بهار از راه می رسد ، غبار زشتی را از جهانمان بتکانیم و به مهر انسان سر سفره زیبایی بنشینیم . سراسر زمین را آینه بگذاریم تا خورشید مکرر شود و جهان در روشنایی غوطه وره

روی میز کتاب

نقاط مختلف برخی از شهرهای جهان ، بویژه دانشگاه ها ، سال هاست که شاهد تجمع ایرانیان و ارائه نشریات و کتب گوناگون بوسیله افراد ، احزاب سیاسی و سازمان های فرهنگی و دموکراتیک هستند . در هر شماره « آرش » نگاهی به یکی از میز ها می اندازیم .

« تشکیل مستقل و دموکراتیک زنان ایرانی در اروپا - فرانکفورت »
۱ - پروتکل سمینار سراسری زنان اروپا (۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ ، سپتامبر ۱۹۹۰ آلمان - هانوفر)
۲ - آیا می دانید که : عامل وراثت چیست ؟ (شماره ۵ - از کانون دموکراتیک زنان ایرانی - وین)

۳ - کتاب « مبارزه زن برای آزادی اقتصادی » ، الکساندر کولنتای ، مترجم ا . اشرفیان

۴ - « پیرامون مسئله زنان ، ویژه نامه فحشاء »
۵ - « فریاد زنان ایران در ترکیه »
۶ - « زنان يك انقلاب » ، تحلیلی از مبارزات و سرکوب زنان در ایران - از ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ تا کنون ، زهره کیان
۷ - « زن و رهایی نیرو های تولید » ، علیرضا افشارنیا ، ۱ - بخش تاریخی
۸ - « دیدار با خورشید » ، دفتر شعر ، افسانه افروز
۹ - « نیمه دیگر » ، شماره ۱۰ - زمستان ۱۳۶۸
به زبان آلمانی :

۱۰ - Das Andere anders sein lassen « بگذار دیگران [چو] دیگری باشند »
نوشته مرتضی ارکی در نقد کتاب Nicht , ohne meine Tochter « بدون دخترم هرگز » نوشته بتی محمودی است .

۱۱ - گزارشی در مورد زندان های جمهوری اسلامی ، از زبان زنان زندانی .

۱۲ - مبارزه زنان در ایران (۱۹۷۹)

۱۳ - رنج های پنهان زنان و کودکان در جنگ ایران و عراق

و طرح ها و عکس هایی از دختران و زنان ایرانی ، بویژه روستائیان .

•••••

کتابخانه عمومی اندیشه ، الگوی موفق و ارزنده

در سال ۱۹۸۹ ، کتابخانه ای توسط جمعی از دانشجویان ایرانی دانشگاه فرانکفورت برپا شد که طی مدتی کوتاه به یکی از مراکز جدی فرهنگی ایرانیان در شهر فرانکفورت تبدیل گردید . افزایش مداوم تعداد کتاب ها و نیز اعضاء این کتابخانه طی این مدت کوتاه ، استقبال چشمگیر ایرانیان - خاصه جوانان ایرانی دور از وطن - را از چنین مراکزی نشان می دهد . اکنون هزاران کتاب و نشریه در « کتابخانه عمومی اندیشه » موجود است و بیش از ۳۰۰ نفر به عضویت آن در آمده اند . اداره کنندگان این کتابخانه عمومی ، شب های فرهنگی متنوعی را نیز در محل کتابخانه برگزار می کنند که شعرخوانی ، داستان خوانی ، سخنرانی ، نمایش فیلم ، و بحث پیرامون مسائل اجتماعی ، در شمار این بحث هایند .

خانه سیاه است

- به مناسبت « روز جهانی کمک به
جذامیان » و « روز مبارزه با
جذام در ایران »

مسعود نقره کار



دانشجوی پزشکی بودم و گمان نمی
کردم « عزیز لیوی » - لیو فرش میدان
شوش - و سکینه - سیگار فروش میدان
فوزیه که نبش سینما مراد بساط می کرد
- آدم های گریخته از خانه سیاهند، همان
خانه هایی که حکایت جانخراش یکی شان
را فروغ فرخزاد در فیلم کوتاه و
مستند «خانه سیاه است» روایت کرده
است. شاید اگر می دانستم نمی گذاشتم
دورو پری هایم سرگرمی شان دست
انداختن و زخم زبان زدن به عزیز و سکینه
باشد ، و شاید هم اگر پی می بردم دهان
به دهان چرخانده می شد و جایی برای
ماندن آنها نمی ماند. بیچاره سکینه ،
خوره به جان چشم و دست و پایش افتاده
بود و خیال می کرد با عینک دودی اش
چشم ها را پنهان کرده است ، بچه ها اما
ول کن نبودند ، و دم می گرفتند : «
سکینه یه لامپی ، « خانوم عینکی ، کون
کرمکی».

پیش تر هم که عکس پرهیاهوی «
دست دادن» فرح دیبا یا یکی از جذامیان
و «مورد تفقد قرار دادن» جذامی دیگر را
دیده بودم - همان هیاهوی تبلیغاتی ای که
انگل های جوراچور به راه انداختند تا
بانو را ، و دربار را ، مهربان و انسان
دوست چا بزنند ، گمان نمی کردم عزیز و
سکینه می باید در جذامخانه باشند ، و
شاید هم شهبانو - اگر جذام عزیز و سکینه
خشک می بود و غیر مسری - با آنها دست
می داد.

عزیز و سکینه مرده بودند که من
پزشک شدم ، انهم پزشک جذامیان.

و تازه باورم شد که در پایتخت
کشورمان - یا آنهمه هیاهوی حکومت
مداران - صدها جذامی دستفروشی و
گدایی می کنند، و سازمان و درمانگاه هم
دارند. و دانستم که جذامیان «قلعه»
محراب خان و «باباباغی» بخش کوچکی
از مبتلایان به این بیماری در ایران اند.

استخدام شدم. درمانگاه پایتخت،
ساختمانی نوساز در دل فضایی سبز و
زیبا، کمر جاده شاه عبدالغظیم (نرسیده
به پل سیمان ، ایستگاه عوارضی)، روی
تکه زمینی که سال ها قبل آلونک های
توسری خورده مثل قارچ بر آن روئیده
بودند، برپا بود ، کنار جاده و محله ای که
هنوز هم جاده و محله مرگ و فقر بود
بویناک از دود و کافور. درمانگاه نام
«مرکز بررسی و تحقیق بیماری های
پوستی» را به خود گرفته بود تا میادا نام
جذام، نه فقط جذامی و خانواده اش ، که
دیگران را نیز برماند. جذامی از طرد
شدن بیشتر و غیر جذامی از ابتلاء به
جذام هراس داشتند. اما می آمدند با آنکه
می دانستند ، چراکه درمانگاهی دیگر
برای کاهش دردشان ، و درمان آن
نیبود. پیش از صد بیمار ، زیر برف و
باران حتی ، ساعت ها پشت درمانگاه به
صفا انتظار می کشیدند تا ساعت هفت
به درمانگاه بریزند و ساعت هفت و نیم
معاینه شان شروع شود.

و جذامی ها می آمدند، و چه
سنگین می آمدند ، با باری از رنج و و
دردی بی مانند و اندوه تنهایی و فقر.
وقتی «عیوض» عینک از چشم برمی
داشت، و وقتی «آوایی» کفش از پا درمی
آورد، وقتی «صغری» ، کز کرده بر روی
سندلی از میان چادر گل باقلایی اش،
صورت و دست بیرون می آورد، و هنگامی
که سفره دل دردمندان را می گشودند و
از سال ها رنج و اندوه در خانه و جامعه و
بیغوله هایی که «بهکده» نام گرفته بود،
می گفتند ، زیبایی ای برای زندگی نمی
ماند.

و من نه فقط در درمانگاه، در سه
راه ورامین و دوروبر صحن «سیدالکریم»

و امام زاده داوود و گورستان بهشت زهرا و این بابویه و امامزاده عبدالله، و در میدان شوش و امام حسین (فوزیه) و انقلاب، و در گوشه و کنار شهر، بیمارانه را می دیدم، پیش از آنکه به کنجی پناه ببرند تا نبینمشان، و نه فقط عیوض و آوایی و مغزی، که بچه های عزیز و سکینه را هم می دیدم که گدایی و دستفروشی می کردند. و چهره های تازه تر می دیدم که از «خانه های سیاه» گریخته بودند تا در خانه ای، به همان اندازه سیاه اما بزرگتر و پرجمعیت تر خود را گم کنند و راحت تر لقمه نانی درآورند، و شاید به تصادف، ناشناسی لبخندی هدیه شان کند و دستی بر سر و صورتشان بکشد.

و چند کلمه در باره جذام در ایران و در جهان

در ایزان جذام (خوره) یک بیماری بومی و شایع است، و مثل همه چیزمان تاریخی کهن دارد؛ نوشته اند که سربازان ایرانی به هنگام سلطنت داریوش و پس از مراجعت از فتح مصر (به سال ۴۸۰ قبل از میلاد) این ره آورد را از مصر - که یکی از کانون های جذام در جهان آن روز بود - به ایران آوردند. پیش از این در لابلای کاغذ های «پاپیروس مصری» (سال ۱۵۰۰ قبل از میلاد) و نیز نوشته های مربوط به ۶۰۰ سال قبل از میلاد، در باره جذام و جذامیان دستخط هایی یافته بودند. نه فقط از مصر به ایران، که به چین و ژاپن و خاور میانه و خاور دور هم جذام انتقال یافت و مهاجران اروپایی آن را به امریکا هم بردند و در بخش مرکزی و جنوبی آن گسترش دادند.

پیش از تسلط اسلام بر ایران و نیز پس از آن، در دوران تمرکز علمی در بغداد، در جندی شاپور و مراکز طبی علمی اسکندریه، یونان و هند دربارہ این بیماری بحث و تحقیق شده بود و کوشش هایی نیز در راه شناخت و درمان این بیماری با توجه به توان و شرایط تاریخی

آن هنگام انجام گرفته بود.

جالینوس، طبری، اهوازی، ابن سینا و... در باره این بیماری تحقیق و کار کرده اند و مطالبی نیز نوشته اند. گفته می شود یکی از نخستین مراکز درمانی در زمان حیات اسلام، تأسیس بیمارستان، یا «دارالمرضی» بود که «ولید بن عبدالملک» ششمین خلیفه اموی که به سال ۸۶ هجری به خلافت رسید، تأسیس کرد. «ولید بیمارستان مزبور را به سال ۸۸ هجری برای مردم زمین گیر و فلج و مجذومین و کوران و مساکین اختصاص داد» و بیمارستان که در شهر دمشق بود درحقیقت به نوانخانه بیشتر شباهت داشت، چراکه مجذومین و کوران در آن نگهداری می شدند و ولید امر کرده بود که «بیماران از محوطه بیمارستان خارج نشوند» (تاریخ طب در ایران، از ظهور اسلام تا حمله مغول، دکتر محمود نجم آبادی، صفحه ۷۶۴).

بخش مهمی از دستاوردهای پزشکی برای شناخت و درمان جذام، با سوزاندن کتاب های علمی اسکندریه در ایران توسط اعراب، و رویداد های تاریخی دیگر (اعمال «عمرو بن عاص» در مصر و...) از بین رفت. دستاوردهای برجسته هم، اما بسیار بودند. «پولس یا فولس اچانیطی» از تربیت شدگان مکتب اسکندریه، که مدتی در رم زندگی کرده بود (۶۲۴ میلادی)، در کتاب «الکنکاش فی الطب» که مشتمل بر ۷ مقاله یا کتاب بوده، در باره جذام و امراض پوستی نوشته است. علی بن عباس مجوسی اهوازی ارجالی (اهوازی) متولد ۲۱۸ یا ۲۸۴-۲۸۸ ه. ق. در کتاب بزرگ خود، «کامل الصناعات الطبیبه الملکی» یا کتاب ملکی، بخش هایی را به جذام اختصاص داده است. ابو علی سینا نیز در «قانون» از جذام سخن گفته و اثر او «الفیل» تفکیک کرده است. ابوالبرکات بغدادی طبیب که در قرن ششم هجری زندگی می کرد، در اواخر عمرش نابینا شد و در اثر ابتلاء به جذام فوت کرد. او جذام را می شناخت و درباره شناخت و

درمان آن کار می کرد.

دوره قاچاریه - نزدیک به صد سال قبل - علاوه بر افزایش تعداد مجذومین، در آذربایجان آنان را مجبور به ترک دیار، و زندگی در محله ای بنام «آریا تپه سی» کردند. محله ای که اکنون به صورت ویرانه ای در دره ای میان چاده قدیم تبریز و ارسباران وجود دارد. به هنگام حیات رژیم سلطنت پهلوی بخشی از جذامیان در قلعه محراب خان (بهکده محراب خان یا بیمارستان (امراض پوستی مشهد)، بهکده باباباغی (۲۱ کیلومتری تبریز که زمانی شکارگاه قاچاریان بود) دهکده جذامی نشین سیاهقل، کلبرضاخان، بصری و نقاط انگشت شمار دیگر چاده شدند. در همین دوره «حتی عمق فاجعه چندان بود که پزشکی با در دست داشتن چوبدستی بلند از آنسوی جوی آب، پارچه های مندرسی را که با آنها بیماران صورتشان را پوشانده بودند کنار می زد و آنان را مورد معاینه قرار می داد و سپس داروهایی به شکل قرص، پماد و شربت به سوی آنها پرتاب می نمود» (دکتر ولی الله آصفی، مجله نظام پزشکی، شماره ۸، خرداد ۱۳۶۰)

علیرغم شیوع بیماری جذام در ایران و با توجه به اینکه بیماری از طریق انسان بیمار و آلوده به دیگران منتقل می شود، حداقل کار بیمار شناسی و آماری صورت نگرفته بود، و نگرفته است. سازمان مبارزه با جذام ایران، تعداد مجذومین شناخته شده را تا سال ۱۳۶۰ حدود ۹۱۳۶ نفر اعلام کرد و تعداد مجذومین را ۲۰ هزار تخمین زد (مساله جذام در ایران، انتشارات سازمان مبارزه با جذام، شماره ۲، سال ۱۳۶۱)، یعنی بیش از ۲۰ هزار بیمار آلوده در جامعه، کنار رنج فراوانی که می کشند خطر آلوده کردن دیگران را هم با خود داشته و دارند. سال ۱۳۶۲ «دکتر ولی الله آصفی» در بیمارستان ایرانشهر تهران اعلام کرد که «مجدومین ما بیش از ۶۰ هزار نفر

خانه سیاه است

هستند که با توجه به عدم امکانات و رشد جمعیت سال به سال بر تعدادشان افزوده می شود. يك سال پس از طرح این آمار بود که خبرهایی مبنی بر شناختن جذامیان جدید در مطبوعات و محافل پزشکی درج شد. روزنامه ها نوشتند که « مردم بشاگرد - منطقه ای در استان هرمزگان - را نوعی بیماری ناشناخته عذاب می دهد » و بعد اعلام شد که « در این منطقه ۲۰۰۰ بیمار جذامی زندگی می کنند، که مسئولین از وجود آنها بی اطلاع بودند ». ششم بهمن ۱۳۶۹ اعلام می شود که تعداد جذامیان شناسایی شده در ایران بیش از ۱۴ هزار مورد است و با استناد به نظر سازمان بهداشت جهانی در صد جذامیان کشورمان بین نیم تا يك در هزار تخمین زده می شود، یعنی چیزی بین ۵۰ تا ۶۰ هزار جذامی (کيهان ۶ بهمن ماه ۱۳۶۹). و تازه آنان که شناخته می شدند و می شوند نیز ، به درستی تحت درمان و کنترل قرار نمی گرفتند و نمی گیرند. به نمونه ای بیمارانی تحت کنترل در درمانگاه جنوب شهر تهران (مرکز بررسی و تحقیق بیماری های پوستی) اشاره می کنم :

بر اساس آمار ارائه شده در اوائل سال ۱۳۶۰، که مجموع پرونده های موجود در این درمانگاه ۲۰۶۱ پرونده بود، که از میان آن ها حدود ۲۵۷ نفر تحت کنترل بودند . بیماران بلامتکلیف با وضعیت نامشخص ۱۶۷۵ نفر بودند. پانزده بیمار



به آسایشگاه های محراب خان و باباباغی منتقل شدند و مورد نیز فوت اطلاع داده شده بود و آن ها که تحت کنترل بودند ، برخی شان داروهایشان را نمی خوردند، و جدا از زخم های جذام به انواع بیماری ها و پیامد های بیماری مبتلا شده بودند (پرخاشگری، اعتیاد، افسردگی، انحرافات جنسی، بزهکاری های جوراچورو...) . از میان ۲۵۷ جذامی تحت کنترل تنها به ۹۴ نفر که معلول بودند و فاقد توانایی کار ، مستمری ماهانه داده می شد، چیزی حدود ۱۰۰۰ تومان. و امروز حتی همین جد یاری رسانی و برنامه ریزی پیشگیرانه و درمانی زیر سؤال است. و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

در جهان نیز جذام (lepro) و یا بیماری هانسن) از بین نرفته است. سازمان بهداشت جهانی (W.H.O) تعداد مجذومین را ۱۱ تا ۱۵ میلیون نفر تخمین زده است که فقط نیمی از آنان

تحت معالجه و پیگیری قرار دارند (سازمان امداد رسانی به جذامیان در آلمان ، به مناسبت «روز جهانی کمک به جذامیان» - ۶ بهمن، ۲۶ ژانویه - تعداد مجذومین جهان را ۱۲ میلیون اعلام کرد - روزنامه فرانکفورتر آلمانیه، ۲۶ ژانویه ۱۹۹۱).

بیشترین تعداد جذامیان در افریقا و آسیا زندگی می کنند . بیش از ۴ میلیون نفر در آسیای جنوب شرقی، ۴ میلیون نفر در افریقا ، ۲/۵ میلیون نفر در هندو ماداگاسکار، ۴۰۰ هزار نفر در امریکا ، ۵۰ هزار نفر در اروپا و ۲۵ هزار نفر در اقیانوسیه ، به این بیماری مبتلا هستند ، و بخشی از آنان بی آنکه بخواهند ، بیماری شان را به دیگران منتقل می کنند . در افریقا تعداد جذامیان ۲۰ در هزار است (يك نفر از هر ۵۰ نفر) ، در تایلند این رقم ۲/۴۳ در هزار، در برزیل ۱/۳۴ در هزار و در هند ۱/۱۸ در هزار است. و در افریقای جنوبی به ازای ابتلاء هر ۲ سفید پوست به جذام ۱۳۴ سیاه پوست به این بیماری مبتلا می شوند ! هنوز در بسیاری از نقاط افریقا و آسیا جذامیان در بیفوله های متروک و دورافتاده به انتظار مرگ نشانده می شوند، و هنوز بر پای آنان زنگوله می بندند و بر پیکرشان داغ می گذارند و لباس های الوان بر تن شان می کنند تا مردم با شنیدن صدای زنگوله و دیدن داغ و لباس های رنگین از آنان دوری کنند ، که میباید به جذام مبتلا شوند. و اینگونه است که بر جان و روان آنان خوره ناآگاهی و فقر و فقدان امکانات و آموزش نیز ، زخم های چندانگانه می نشاند.

رابطه عشقی دچار اختلال می شود. این قصه کوتاه قرار است به دست چاپ سپرده شود .

● «گردون» در گردونه نشریات فرهنگی

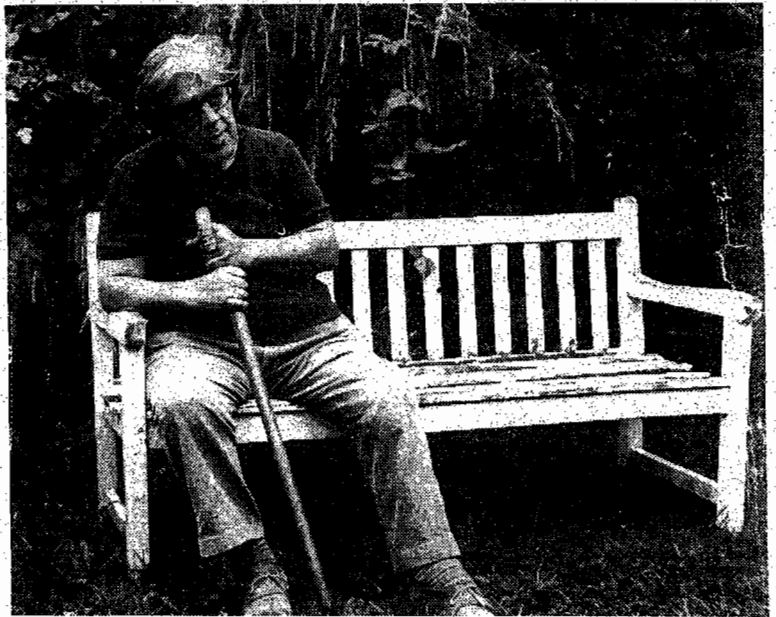
گردون ، نشریه « ادبی - فرهنگی - هنری » ، به مسئولیت و سردبیری « سید عباس معروفی » منتشر شد . این نشریه که قرار است هر پانزده روز یکبار منتشر شود ، چهارمین شماره اش ،

● قصه ای جدید از همینگوی

در میان یادداشت های ارنست همینگوی که در سال ۱۹۸۰ به کتابخانه « کندی » اهدا شد، قصه ای کوتاه و چاپ نشده از همینگوی به دست آمد . این دست نوشته ، حکایت يك زندگی زناشویی در پاریس است که به دلیل پیدایی يك

که در نیمه دوم دی ماه منتشر شده است، بدستمان رسید. در شماره ۴ آثاری از شمس لنگرودی ، علی باباچاهی ، منصور کوشان ، دریا کاشیگر (در باره پوشکین و مایاکوفسکی) ، اکبر ایراندوست ، محمد شریفی ، خورخه لونیس بورخس (ترجمه شهکلام چولایی) و نیز گفتگویی با « دوس پاسوس » و محمد رضا قربانی و ... به چاپ رسیده است.

«اریش فرید» ، مهربان ترین شاعر جهان



قر بانی جنگ *

اریش فرید

بنائی می کرد ،

و بیست و پنج سال پس از جنگ
به عنوان معلول جنگی ، تقاضای باز نشستگی کرد .

دخترش فرزندی زاده بود

و از آن هنگام

زخم معده امانش را بریده بود .

- " چرا باید معلول جنگی محسوب شوی ؟ "

- " در لهستان کودکان خردسال را گلوله باران می کردم ،

و این يك دستور بود

بی آنکه عذابم دهد . "

سالها به خوبی گذشت

نه کابوسی ، نه کابوس گونه ای

اما اکنون

هر بار که نوه اش را می بیند ،

نوه ای که دیوانه وار دوستش دارد ،

درد معده امانش را می بُرد ،

چراکه کودکان لهستانی را به یاد می آورد .

و او قربانی جنگ است .

تقاضای باز نشستگی اش رد شد .

پزشکی به او پیشنهاد کرد :

ساده ترین راه اینست :

نوه ات را نبین !

* ماجرای شرح داده شده ، رویدادی است واقعی ،

متعاقب جنگ جهانی دوم

اریش فرید است ، « مهربان ترین شاعر بی خانمان جهان » ، « عاشق انسان و صلح » و « روایتگر مهربانی و عشق » . و این کمترین ، اما واقعی ترین القاب است که معرفین و منتقدین آثارش به او داده اند . فرید در سال ۱۹۲۱ در خانواده ای یهودی در وین متولد شد و در سال ۱۹۸۸ (آذرماه ۱۳۶۸) به علت ابتلا به بیماری سرطان در شهر « بادن بادن » آلمان درگذشت . پانزده ساله بود که فاشیست ها خانواده اش را به اسارت گرفتند ، ۱۹ ساله بود که در سوگ پدر نشست ، چراکه فاشیست ها جان او را گرفتند . در سال ۱۹۳۹ به همراه مادرش ، و از طریق بلژیک به لندن گریخت و زندگی سختی را با کارگری و کتابداری گذراند .

ده ساله بود که شعرش چاپ شد ، اما نخستین دفتر شعرش به نام « آلمان » را در سال ۱۹۴۴ منتشر کرد و سپس « اتریش » را به چاپ سپرد . اما فعالیت های جدی و مداوم خود را از سی و هفت سالگی شروع کرد ، علاوه بر به جای گذاردن حدود ده هزار شعر ، رمان « سرباز و دخترک جوان » (سال ۱۹۶۰) ، نوشتن و ترجمه « اپرا ، نمایشنامه ، و برنامه های رادیویی ، ترجمه آثار شکسپیر ، دیلاس توماس ، ت . س . الیوت ، سیلوپا پلات و ... از دیگر کارهای گرانبهای برجای مانده از اوست . آثار او گاه در شمار پرفروش ترین کتاب های آلمانی زبان قرار گرفته است ، که تیراژ ۱۶۰ هزاری مجموعه اشعار عاشقانه اش در سال ۱۹۷۹ ، نمونه ای از آن است .

م . مهدیانی

چهرهء «جنگ تمیز»

هیچکس باور نمی کرد جنون توسعه طلبی صدام حسین و تلاش او جهت متحد کردن مردم عرب در زیر پرچم حزب بعث عراق، اینچنین پای نیروهای نظامی غرب و آمریکا را به منطقه خلیج فارس بکشانند؛ و نیز هیچکس تصور نمی کرد که در مدتی چنین کوتاه، کشتاری چنین عظیم از مردم عراق صورت گیرد.

«چرخ بوش» جنگ خلیج فارس را جنگی «کوتاه و تمیز» اعلام کرده بود. روزنامه «فرانکفورتر روندشاون» که در آلمان منتشر می شود گوشه هایی از چهره این «جنگ تمیز» را آنهم در یکی دو هفته اول جنگ و زیر تیغ سانسور آشکار و رسمی، اینگونه نشان می دهد:

کارشناس امور نظامی حزب سوسیال دموکرات آلمان اعلام کرد که عراق مجموعاً بیش از ۲۰۰ هزار کشته طی دو هفته اول جنگ داده است، که از این تعداد فقط ۱۰۰ هزار نفر در بغداد کشته شدند. نماینده این حزب در پارلمان اروپا به نقل از شاهدان عینی گزارش داد که تنها در عراق هزاران هزار انسان در چند روز اخیر جان دادند. این نماینده اعلام کرد که خلبانان به دلایل مختلف نمی توانند اهداف خود را تشخیص بدهند و بمب ها را بی هدف رها می کنند که باعث کشتار وسیع مردم غیر نظامی شده است.



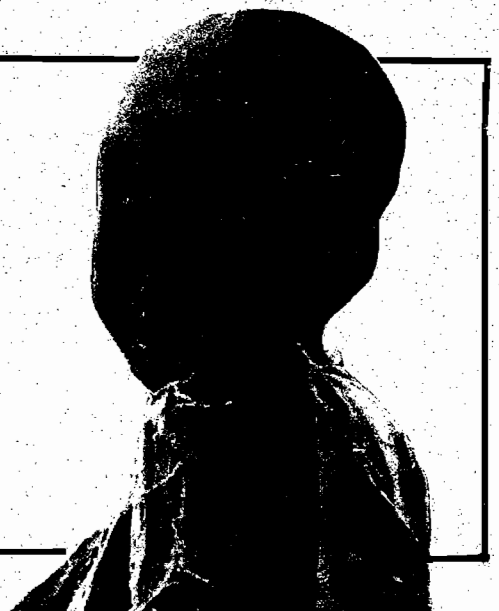
عراقی ها خواهان آتش بس برای خارج کردن مجروحین از زیر آوار و مداوای آن ها شدند. اکنون بیمارستان ها و مراکز تهیه آب آشامیدنی منهدم شده و وضع بهداشت و درمان بسیار اسف انگیز است. ده ها هزار تن بمب سطح وسیعی را شخم زده است. عکس هایی که از اینگونه انهدام های وسیع گرفته می شود بوسیله کامپیوتر سانسور شده و به کلی تغییر داده می شوند. این جنگ شبیه به بازی های کامپیوتری شده که جوانان برای سرگرمی در منزل به آن مشغولند. «تقلب و جعل اخبار و سانسور به صورتی غیر قابل باور» اعمال می شود. آمریکا و دیگر

کشورهای هم پیمانانش به فروریختن «فرش بمب» بر سر مردم عراق ادامه می دهند. خلبان های آمریکایی صحنه های بیماریار را اینگونه تصویر کرده اند: «بغداد مثل درخت کاجی بود که با چراغ های تزئینی کریسمس تزئین شده باشد، بغداد می درخشید!» مثل آتش بازی بزرگ در مراسم ژانویه، بغداد نورباران بود» و دیگری می گفت، «درست مثل صحنه های فیلم سینمایی بود» !!

سال گرسنگی

از سال ۱۹۸۹ بود و انسان توانست محصولاتی بیش از نیاز خود تولید کند، اما به دلیل تقسیم غیر عادلانه، بسیاری از مردم جهان از گرسنگی مردند و خواهند مرد. «سانوما» در این پیام نام بسیاری از کشورهای نیازمند را اعلام کرد و گفت، «دهه ۹۰ دهه سقوط اقتصادی ست»، و این خود چیزی جز فقر و گرسنگی بیشتر برای مردم فقیر و گرسنه به همراه نخواهد آورد.

● ادوارد ساثوما رئیس سازمان فائو (سازمان جهانی مواد غذایی و کشاورزی)، در پیام خود به مناسبت آغاز سال نو اعلام کرد: «با آنکه افزایش تولید غلات در جهان چشمگیر است اما بسیاری از کشورهای جهان از نظر تأمین مواد غذایی و کشاورزی در مضیقه هستند». با آنکه تولید غلات در سال ۱۹۹۰ چهاردرصد بیش





پزشکان جهان برای جلوگیری از جنگ هسته ای (IPPNW)

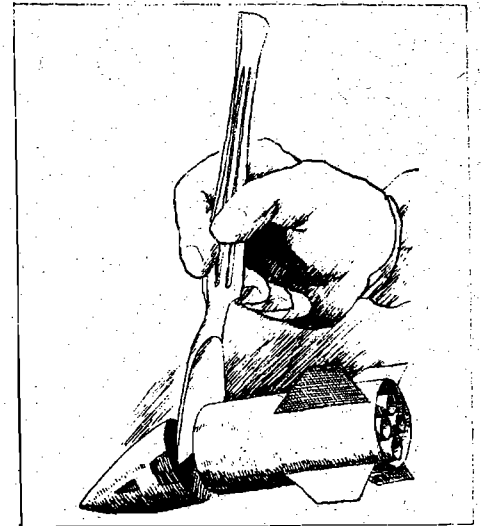
اجتماعی ویرانگرند به اثبات رسانده است ...

جنبش صلح طلب و ضد جنگ پزشکان که اکنون صدها عضو در سراسر جهان دارند در سال ۱۹۸۴ جایزه صلح نوبل و در سال ۱۹۸۵ جایزه صلح نوبل را دریافت کرد. این جنبش که علیه همه جنگ ها و برای صلح مبارزه می کند در رابطه با جنگ عراق و ایران و نیز جنگ خلیج فارس اقدامات صلح طلبانه چشمگیری انجام داده است که شرکت فعال در تظاهرات ضد جنگ در سراسر جهان نمونه ای از آن است، تظاهراتی که سبب شدند تا بسیاری از اعضای این جنبش در سراسر جهان زیر فشار دولت ها قرار گیرند و حتی دستگیر شوند، که نمونه ای از آن دستگیری «خانم اوناران» مسئول بخش ترکیه این جنبش، به هنگام حضور در تظاهرات ضد جنگ در ترکیه است (۲۲ ژانویه ۱۹۹۱).

این جنبش کنگره سالانه و نشست های گوناگونی در سراسر جهان برپا می کند، که به نشست بزرگ ۲۶ تا ۲۸ آوریل ۱۹۹۱، که در شهر «Burg Rothenfels am main» در آلمان و تحت عنوان «خلع سلاح روانشناسانه و تعلیم و تربیت صلح» برگزار می شود، می توان اشاره کرد.

این کنفرانس در واقع وظایف جنبش پیشنهادی «پزشکان جهان در مبارزه برای پیشگیری از جنگ هسته ای» را که در سال ۱۹۷۹ پزشکان و دانشمندان آمریکایی در گرد همایی خود در کمبریج طرح کرده بودند، دنبال کرد و مورد بررسی قرار داد و کارپایه اش را تدوین کرد. استقبال پرشور پزشکان جهان از این گرد همایی سبب شد، تا این جنبش بعنوان رویدادی پرارزش و بزرگ به منصفه ظهور برسد. نخستین کنفرانس بین المللی این جنبش که به نام «جنبش پزشکان جهان برای جلوگیری از جنگ هسته ای» هم خوانده می شود در ماه مارس ۱۹۸۱ در «ایرلند» حومه شهر واشنگتن، با شرکت بیش از صد عضو برجسته پزشکی از ۱۱ کشور جهان برگزار شد. در اسناد همین کنفرانس آمده است که:

«جنگ نتیجه اجتناب ناپذیر سرشت انسان نیست، عوامل گوناگون اجتماعی و سیاسی سبب پیدایی جنگ می گردند ... این استدلال که جنگ ها همیشه بعنوان پدیده های اجتماعی وجود داشته اند و اکنون نمی توان این پدیده اجتماعی را از میان برداشت بمعنی نفی تاریخ است، چراکه تاریخ توانایی انسان ها را در دگرگونی نهادها و اعمالی که دیگر سودمند نبوده و به لحاظ



در دسامبر ۱۹۸۰ به ابتکار و همت «دکتر یوگنی چازوف» عضو فرهنگستان علوم پزشکی اتحاد شوروی پرفسور «ب. لاون» متخصص مشهور قلب در شهر بوستون و گروهی از پزشکان اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا، کردهمایی ای جهت بررسی و شناخت پیامدهای جنگ هسته ای احتمالی، بویژه شناخت و ارزیابی توانایی شبکه های بهداشتی - درمانی همگانی برای کمک رسانی به بازماندگان این رخداد وحشتناک در ژنو برگزار شد.

جمعاً بالغ بر ۳۶ میلیارد دلار می شود.

به گفته وی مخارج عملیات آمریکا در این جنگ در سال ۱۹۹۰ حدود ۱۰۱ میلیارد دلار بوده است.

از سوی کویت مبلغ یک میلیارد دلار به شوروی برای کمک داده خواهد شد. سفیر کویت در شوروی ضمن اعلام این مطلب از کمک های شوروی برای نجات کشورش تشکر کرد.

● برکات جنگ!

عربستان سعودی تعهد کرد که مبلغ ۱۳/۵ میلیارد دلار به آمریکا بپردازد. این کمک تماماً به آمریکا تعلق دارد و برای سه ماهه اول سال جاری به شمار می آید.

جیمز بیکر وزیر خارجه آمریکا اعلام کرده است که ۱۳/۵ میلیارد نیز کویت و ۶ میلیارد هم ژاپن برای سه ماهه اول خواهند پرداخت که

● اثرات مخرب جنگ

بدنبال بارش باران سیاه در بوشهر اولین اثرات مخرب جنگ ویرانگر خلیج فارس بر محیط زیست مشاهده شد. بارش باران سیاه به علت تراکم بیش از اندازه گاز کربنیک در جو بالای منطقه می باشد که ناشی از نود انفجار های اخیر تأسیسات و منابع نفتی در عراق و کویت و عربستان است.

انتقال دهنده های عصبی نور آدرنالین و دوپامین - بین سلول های مغزی ست . مصرف زیاد الکل سبب کاهش عملکرد مغزی شود که به نوبه خود خستگی و ناتوانی در کنترل فیزیکی و احساسات را

تأثیرات الکل بر مغز

به دنبال دارد.

● واکنش در مقابل الکل متفاوت است

هرکدام از مادر برابر الکل واکنش ویژه ای نشان می دهند، برخی سرحال و شاد می شوند ، و برخی دیگر احساس خستگی می کنند و خوا نشان می گیرد. به عقیده پرفسور Alling علت این تفاوت ها میزان تراکم ماده ای تحت عنوان گیرنده های «نیزودیازپین» در مغز است. الکل به وسیله يك انتقال دهنده عصبی به نام GABA ، گیرنده های «نیزودیازپین» را تحریک می کند. تحریک شدن این گیرنده ها موجب بروز خستگی در فرد می شود . تجارب بالینی نشان می دهد که هرچه میزان این گیرنده ها در مغز بیشتر باشد فرد در برابر الکل خسته تر می شود . تفاوت سنی نیز در این میان نقش دارد . تجارب بالینی مؤید این است که افراد جوان در مقابل الکل واکنش سرخوشی و شادمان شدن نشان می دهند ، و برعکس افراد سالخورده دچار خستگی می شوند. به نظر می رسد واکنشهای اخیر در ارتباط با «سیستم دوپامین» در مغز باشد که سبب بروز اثرات تحریک آمیز می شود. گستردگی این سیستم در مغز طی سنین جوانی بیشتر از گستردگی آن در سنین سالخوردگی ست.

● مغز صدمه می بیند

مصرف الکل زیاد ، آنهم طی مدت طولانی ، منجر به بروز صدمات دائمی به مغز می شود. جدار سلول های عصبی رفته رفته سفت می شوند و تأثیر الکل بر آنها نیز کم تر . حالت اخیر در واقع می تواند نوعی دفاع مغز در برابر الکل تلقی



دکتر وحید رواندوست

گسترش نگران کننده مصرف مشروبات الکلی در میان ایرانیان خارج از کشور ، بیش از هر چیز محصول رنج های مهاجرت ناگزیر و ناخواسته است اما نمی توان و نمی باید بر زبان های فراوان و خطرناک این مسکن موقتی ، البته فقط در پاره ای موارد چشم بست .
«تأثیرات الکل بر مغز» تلخیص شد از مجله APOTEK ، شماره ۳ ، سال ۱۹۹۰ است که همکار مجله آرش ، آقای دکتر وحید رواندوست از سوئد برایمان فرستاده اند.

شوند) و سبب شکل گیری واکنش های متفاوت در جدار سلول ها می شوند.

پروفیسور Christ Alling متخصص «نوروشیمی» در سوئد اظهار می دارد که:

« الکل تأثیرات گوناگونی بر سیستم های مختلف انتقال دهی» در مغز دارد، از عملکرد آن ها می گاهد و برخی از آنها را فعال تر می کند و به این دلیل که به تمامی سیستم های مغزی آسیب می رساند باید آنها را منضر ترین مواد شیمیائی برای مغز دانست.»
به اعتقاد او:

«سرحال شدن و نشاط موقتی ناشی از مصرف میزان اندک الکل در نتیجه به جریان افتادن غیر متعارف

به محض رسیدن الکل به مغز، تأثیرات آن بر روندهای عملکردی مغز آغاز می شود و رابطه منظم و متقابل سلول های مغزی درهم می ریزد. برخی از سلول های مغز به آزاد کردن بیش از حد متعارف «انتقال دهنده های عصبی» - که کارشان رساندن پیام های عصبی از يك سلول به سلول دیگر است - پرداخته ، و برخی از سلول های عصبی ، برعکس میزان کمتری از این «انتقال دهنده های عصبی» را آزاد می کنند. گیرنده ها - یا «دریافت کننده ها» - که پیام های عصبی را باید از «انتقال دهنده های عصبی» دریافت کنند، تحت تأثیر الکل عملکردشان را تغییر می دهند. پوسته یا غشاء سلول های مغز نیز، تحت تأثیر الکل دچار تغییر شده (شل می

شود. برای دست یابی به «سرخوشی» در چنین مواردی نیاز به مصرف بیشتر الکل احساس می شود. حلقه معیوب «مصرف بیشتر، نشنگی و سرخوشی کمتر» ناشی از مقاومت و دفاع مغز است که صدمات مغزی را دائماً بالا می برد.

رابطه بین صدمات مغزی و الکلیسم مدت هاست که شناخته شده است. صدمات مغزی بین افرادی که طی سال ها به میزان زیادی الکل مصرف کرده اند، نسبتاً معمول و رایج است. «حافظه کوتاه مدت» محدود تر می شود، و صدمات منجر به سبب بوجود آمدن اشکالات تعادلی و هماهنگی کار حرکات عضلانی می شود.

مطالعات انجام شده بوسیله دستگاه های کامپیوتری روی مغز این افراد نشان داده است که «قشرخاکستری» نیمکره های مغز آنها دارای شکنج های بزرگتری است، و مجاری عبور مایع مغزی- نخاعی در مغز فراخ شده اند و از حجم منجره کاسته شده است. تصور می شود که «مرگ سلولی» ناشی از مصرف الکل



علت چنین تغییراتی باشد. ادامه مطالعات نشان داده که تغییرات یاد شده در مغز در بیش از نصف مبتلایان به الکلیسم آشکارا وجود دارد.

آزمون های «نوروپسیکولوژیک» نشان می دهد که عملکرد های مغز در نزد مبتلایان به الکلیسم مرتب رو به زوال می رود در درجه نخست عملکرد های مربوط به توانایی تفکر، حافظه و توانایی های متفاوت ادراک، از کارکردشان کاسته می شود. دیده شده است که پس از ترک اعتیاد

به الکل محدودیت های عملکردی نام برد تا حد زیادی رفع می شود و عملکرد ها به حالت طبیعی خویش باغز می گردند.

● تفکر دچار اختلال می شود

زوال تدریجی مغز، که به دلیل مصرف الکل بر توانایی افراد الکلیک تحمیل می شود، چگونه صورت می گیرد و مغز چگونه از مصرف زیاد الکل تأثیر می پذیرد؟



مطالعات اخیر در بیمارستان کارولینکا (در استکهلم - سال ۱۹۹۰ میلادی) بر روی ۲۰۰ زن و ۲۰۰ مرد الکلیک، که بطور کاملاً تصادفی انتخاب شدند، به دریافت پاسخ این سؤال کمک کرده است. (مطالعات کامپیوتری و آزمون های نوروپسیکولوژیک از جمله آزمون های مربوط به توانایی تجربه، حافظه کوتاه مدت، توانمندی استنتاج و حل مساله).

پروفسور «هانس برگمان» استاد روانشناس و محقق مسائل مربوط به الکلیسم نتیجه تحقیقاتش را گزارش می دهد:

« در گروه مردان، که میزان الکل بیشتری مصرف می کردند، شواهد آشکاری از وجود کاهش عملکردهای مغزی وجود داشت، اما این اختلال های عملکردی دائمی نبوده بلکه گذرا هستند. اما مردانی که مرتب الکل مصرف نمی کردند ولی در فواصل زمانی چند روز میزان زیادی می نوشیدند، اختلالات عملکردی

گذرا نبوده بلکه اختلالات مانا گزارش شده اند.

در گروه زنان هیچ ارتباطی بین الکلیسم و اختلالات عملکردی مغز دیده نشده است، که شاید علت آن مصرف محدودتر الکل توسط زنان الکلیک بوده باشد.

«هانس برگمان» می افزاید:

«بیرغم مطالعات وسیع، هنوز پاسخ درستی به این سؤال، که حد مجاز مصرف روزانه الکل برای اینکه به مغز و عملکردهای آن آسیبی وارد نشود، کدام است؟ داده نشده.»

● بیماری های روانی ناشی از مصرف الکل

الکل می تواند سبب بروز طیف وسیعی از نابسامانی های روانی، نظیر عصبیت های سطحی، حساسیت های غیر عادی، بی حوصلگی، نگرانی و اختلال در خواب بشود. الکل عاملی برای بروز بیماری های حاد، نظیر افسردگی و بیماری های روانی است، که «توهمات ناشی از الکلیسم» نمونه ای از آن است، که شخص به پندار های غیرواقعی مبتلا می شود. «پارانویا» ناشی از الکلیسم علاوه بر گرفتار آمدن به هذیان های تعقیب و گزند و آزار، به شدت فرد الکلیک را دچار شکاکی (بیماری شک) می کند. شکل دیگری از بیماری روانی ناشی از مصرف دائمی الکل، «دلیریوم - هذیان» نزد افراد الکلیک است.

شیوع بیماری های روانی ناشی از مصرف الکل در حدی است که نیمی از مراجعین به بخش های روانپزشکی در سوئد را این افراد شامل می شوند، افرادی که اصطلاحاً «مساله الکل» دارند، بین ۶ تا ۱۰ درصد افراد الکلی در سوئد دست به خودکشی می زنند. مردان الکلی بین ۴ تا ۱۰ بار بیش از زنان الکلی اقدام به خودکشی می کنند، و این در حالی است که میزان خودکشی بین زنان الکلی بین ۲۰ تا ۳۰ برابر میزان خودکشی در مردم عادی است ●

معرفی کتاب

سپید فارسی مورد بررسی قرار گرفته و بویژه بر جستار چهارم مکتب طولانی تر و عمیق تری شده است. محمود فلکی در این چهار جستار، ویژگی های موسیقی شعر را در انواع مختلف بررسی کرده و در آخر برای جلوگیری از هر دریافت یکسویه ای، در پیشگفتار کتاب تاکید کرده است که «تنها آهنگ، سازنده شعر نیست، و آهنگ یا موسیقی، یکی از عناصر تشکیل دهنده آن است و با مفهوم گرای در پوشش موسیقی، شعر ساخته نمی شود».

● تنها زمان، خداست

«افسانه راکي»، مجموعه هفده سروده خود را با نام «تنها زمان خداست» در پاریس منتشر کرده است. «تنها زمان خداست» نیز نام یکی از شعرهای این دفتر است که در قسمت پایانی آن می خوانیم:

ومن،

هنوز

میان شعله ها

در رفت و آمد

در آرزوی نوشیدن يك جرعه آفتاب

و

بلعیدن همه زمانهای

از دست رفته ...

یاد نامه

منوچهر محجوبی

منتشر شد

کانون نویسندگان ایران - در تبعید، یاد نامه زنده یاد منوچهر محجوبی، صاحب «آهنگر»، نویسنده و شاعر طنز پرداز و روزنامه نگار مشهور را منتشر کرد.

یاد نامه، مجموعه ای است از بیوگرافی، و نمونه های متنوع شعر و نثر محجوبی، و نوشته ها، شعر ها و سخنرانی های دوستان و همکاران آن بر باد رفته که اغلب از نام آوران اهل ادب و تحقیق بشمارند و کانون با انتشار این یاد نامه نمونه ای در ارجحاری از يك هنرمند و شیوه ارجحاری بجا گذاشته است.

منتشر شده است. هر هفت داستان «آواز نان» نمایی است از هستی مردمی که يك قرص نان برایشان تعیین کننده سرنوشت جدال زندگی و مرگ است.

● در ماه کسی نیست

«در ماه کسی نیست» شعر بلندی ست از کمال رفعت صفایی که در پاریس منتشر شده است. این شعر همانطور که شاعر خود در کتاب اشاره کرده، به کسانی تقدیم شده است که «از ما بودند، و مثل آب خوردن پرند زبیا بودند».

● عشق، واپسین رستگاری

میرزا آقا عسگری (مانی)، مجموعه سی و هفت سروده خود را از شهریور ۶۷ تا اردیبهشت ۶۹، توسط انتشارات نوید (زاریوکن، آلمان) منتشر کرده است. «عشق، واپسین رستگاری»، حاوی پیشگفتار بلندی است از شاعر، با عنوان «ادبیات در میدان نیک و بد» که به جهانگرایی ادبیات و شکل های نوین شعر پرداخته، و اعلام می کند که شعر فارسی در آستانه انقلابی تازه است. «انقلابی که از روح تازه شونده جهان معاصر نشأت می گیرد».

● فیلیپین، جزایری متلاطم

در اقیانوس آرام

«فیلیپین، جزایری متلاطم در اقیانوس آرام»، ترجمه و تالیف یاشار در آلمان (ناشر؟) منتشر شده است. «یاشار» در این کتاب، اوضاع سیاسی فیلیپین را طی سالهای اخیر و نیز وقایعی را که در متن این اوضاع تا آوریل ۱۹۸۹ در این کشور اتفاق افتاده، مورد بررسی قرار داده است.

● موسیقی در شعر سپید فارسی

«موسیقی در شعر سپید فارسی» عنوان کتابی است از «محمود فلکی» که توسط انتشارات نوید منتشر شده است. این کتاب شامل چهار جستار است که در آن ها موسیقی در شعر پارسی پیش از اسلام، در شعر فارسی نری، در شعر آزاد نیمایی، و در شعر

● یلدا

حمید رضا رحیمی، گزیده ای از شعر هایش را به زبان فارسی و آلمانی (ترجمه مصطفی ارکی) توسط انتشارات «کانون میز کتاب» - هیلدس هایم، هامبورگ - منتشر کرده است. این کتاب مجموعه ایست از چهل و یک شعر شاعر، با طرح ها و خط نویسی های متنوع. حمید رضا رحیمی که خود از خطاطان برجسته است، خوشنویسی هایش را آذین سروده هایش در این کتاب کرده است. «یلدا» ضمناً شامل مقدمه ای ست به زبان آلمانی از مصطفی ارکی و ناشر آلمانی کتاب، درباره شعرهای حمید رضا رحیمی.

● آخرین نامه و

«باید حقیقت را به مردم گفت»

در نمایشنامه از نسیم خاکسار، توسط انتشارات عصر جدید (استکهلم - سوئد) منتشر شده است. علاوه بر نمایشنامه تک پرده «آخرین نامه» و نمایشنامه ملودرام و سمبلیک زندگی يك مدیر مدرسه به نام «باید حقیقت را به مردم گفت، یا وی برما» مؤخره ای نیز از «س. ع. آصف» تحت عنوان «چه کسی باید حقیقت را به مردم بگوید» در این کتاب آمده است.

● بر نطع خون خویش

این کتاب دربرگیرنده سی و چهار شعر از ک.ن. شفق است که توسط انتشارات سپید در سوئد منتشر شده است. همانگونه که شاعر خود در پیشگفتار «بر نطع خون خویش» نوشته است «این دفتر عمدتاً شامل شعرهای سیاسی است».

● آواز نان

«نغال، برنج، دکه فشاری، دفتر، سیب، تسبیح، فشفشه» عناوین هفت داستان است که در مجموعه ای با نام «آواز نان» از داریوش کارگر در سوئد

● معرفی کتاب « منتشر شد

نخستین جلد « معرفی کتاب » ، که کتاب های فارسی منتشره در خارج از کشور را معرفی کرده است، منتشر شد. این کتاب به کوشش «معین الدین محرابی» تدوین شده است. کتاب در بخش های مختلف و تحت عنوان های گوناگون ، کتاب های مختلفی را معرفی می کند (کتابشناسی ، فهرست ،

فلسفه ، هنر ، ادبیات ، ادیان و مذاهب ، علوم اجتماعی ، علوم علمی ، تاریخ و رجال سیاسی ، اسامی و تاریخ انتشار کتاب ها و اسامی ناشران کتاب ها و ... از بخش های مختلف این کتاب هستند) . در مجموع ۲۴۶ جلد کتاب در این معرفی نامه معرفی شده است . این کتاب که نخستین جلد « معرفی کتاب » است دربرگیرنده برخی از کتاب هایی است که در قاصده ۱۳۶۰ تا شهریور ۱۳۶۹ در خارج از کشور چاپ شده اند.

● ماهنامه كلك

نهمین شماره ماهنامه كلك به همت و سردبیری علی دهباشی منتشر شد. كلك در شمار ماهنامه های وزین ادبی ست که با چند شماره توانسته است جای خود را در میان اهل قلم و کتاب باز کند. این شماره حاوی مطالب و مقالاتی ست از: دکتر محمد امین نقد افسانه فردوسی و محمود، دکتر محمد روشن « خداینامه ها و شاهنامه ». دکتر محمد رضا شفیع کدکنی « تحلیل ساختار ادبی. دکتر چنگیز پهلوان « آغاز شعر». دکتر مصطفی رحیمی « افسانه و واقعیت درباره احمد شاه: نقد کتاب ». محمد علی سپانلو «سرود مرد نامحبوب ». رضا فرخفال « ریخت شناسی قصه ». محمد رضا شجریان « تاج ، بزرگمرد آواز

ایران» مرتضی ممیز « در باره اصالت نقاشی سنتی ما». پرویز لشگری « مرثیه ای برای ساعدی ». غلامحسین نامی « زبان بی کلام ». و... همچنین در این شماره یادی شده است از درگذشتگان عالم ادب و هنر : دکتر اسدالله مبشری ، هوشنگ شریف زاده ، سید حسین میرخانی ، مهدی خالدي ، دکتر مشایخ فریدنی ، منوچهر جهاننگلو و استاد دکتر غلامحسین یوسفی. كلك در هر شماره دارای فصول حدوداً ثابتی ست تحت عناوین : نقد کتاب های ماه ، در ماه گذشته چه خوانده اید؟ اخبار اهل قلم و نیز « یادداشت هایی درباره كلك که دربرگیرنده نامه هایی ست که در باره كلك نوشته و ارسال شده است . كلك که هشت شماره گذشته اش بدون تاخیر و بهنگام منتشر شد ، در شماره ۹ با مشکلات مالی مواجه شده

است به طوری که شماره ۹ با يك هفته تأخیر و با كمك و یاری دوستداران و علاقمندان منتشر شده است. کسانی که خواهان دریافت كلك هستند ، می توانند كلك را در خارج از کشور مشترک شوند. بهای اشتراك سالانه كلك در خارج از کشور: آسیا و اروپا (با احتساب هزینه پست هوایی) ۲۸ دلار آمریکا و کانادا (با احتساب هزینه پست هوایی) ۵۶ دلار متقاضیان اشتراك در خارج از کشور می توانند وجه اشتراك را به حساب ارزی شماره (۲/۹۱۰۱۸۳) بانک صادرات ایران شعبه فردوسی ۲ تهران به نام علی دهباشی حواله کنند و فتوکپی رسید فیش بانکی را برای كلك به نشانی : تهران - صندوق پستی (۱۳۱۴۵۹۱۶) ارسال دارند.

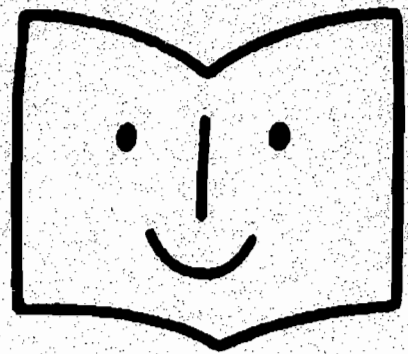
دنباله صفحه ۱۵ « زنان بدون مردان »

کند. اکنون اگر کسی بدین مقام رسد، از اینجا تواند بود که پیش رود. مدعی چشمه زندگانی ، در تاریکی بسیار سرگردانی بکشد، اگر اهل آن چشمه بود، به عاقبت بعد از تاریکی ، روشنایی بیند ...

قطعه های صریح عرفانی در « زنان بدون مردان» اگرچه گاهی زیبایی حیرت انگیزی را به نمایش می گذارد و حسی دوست داشتنی و لطیف به خواننده می بخشد اما همخوانی زبان این قطعه ها با زبان روایی ساده قصه ، گاه چندان است که ازارنده می شود. زبانی که متعلق به پرداخت داستانی اثر است ، زبانی روایی و ساده است؛ زبان قصه گوئی ست که با یکی بود یکی نبود آغاز می کند؛ و این آشکارا با زبانی که رگه های تند عرفانی اثر را باز می تاباند، سخت نابه همخوان است. وجود رگه ها و قطعه های هم آلود و عرفانی در «زنان بدون مردان» به خودی خود، موجب این نا به همخوانی نیست.

کما اینکه برخی از آثار بسیار ارزنده ادبیات داستانی جهان ، سرشار از قطعه های هم آلود و دور از ذهن است (که خوشبختانه با آثار مارکز در این زمینه ، همه به خوبی آشنایند!) اما هرگز این قطعه ها به نثر و زبان یکست قصه لطمه نزده است. نایکستی زبان «زنان بدون مردان» نه به خاطر وجود این قطعه ها ، که اصولاً به خاطر ضعف زبان شهرنوش پارسی پور است؛ و نه فقط در «زنان بدون مردان» که در سایر آثار این نویسنده به اشکال مختلف نمایان است .

فارسی نوشتن البته يك علم است؛ و فارسی روان و یکست و صحیح نوشتن ، يك فضیلت . اما فراموش نکنیم که تصادفاً در کشور ما برخی از بزرگترین شاعران و نویسندگان معاصر، از جمله نیما یوشیج، صمد بهرنگی ، و غلامحسین ساعدی ، در این زمینه بچار لغزش ها و ضعف های آشکار بوده اند، اما هرگز این لغزش ها و ضعف ها ، ارزش ادبی و اجتماعی آثار آنان را در محاق نبرده است. ضعف زبان در « زنان بدون مردان» نیز قطعاً چیزی از ارزش های ادبی و اجتماعی آن نمی کاهد اما این ارزش های آشکار ، بی تردید نمی تواند بر ضعف زبان شهرنوش پارسی پور سایه اندازد. ●



در خارج از کشور

در شماره ۱ « آرش » مشخصات برخی از مطبوعات فرهنگی فارسی - به اختصار - در آلمان ، سوئد و دانمارک ذکر شد. در این شماره برخی از مطبوعات فرهنگی فارسی در امریکا معرفی می شوند.

۱۹ - آغازی شو : فصلنامه ای ست که در برکلی کالیفرنیا منتشر می شود . انتشار این فصلنامه بطور منظم صورت نمی گیرد.

۲۰ - البرز : نشریه « کانون فرهنگی دوستداران ایران » در واشنگتن است . تا کنون دو شماره از این نشریه که حاوی شعر و مقاله و نقد و طرح اند ، منتشر شده است .

۲۱ - امید : نشریه ای بود که در لس آنجلس منتشر می شد . این نشریه که به مطالب ادبی و هنری نیز می پرداخت به مسئولیت ایرج گرگین منتشر می شد .

۲۲ - ایران شناسی : فصلنامه ای ویژه پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی است . این فصلنامه توسط « بنیاد کیان » منتشر می شود . مدیریت آن بر عهده جلال متینی است . این فصلنامه ، گاه بصورت ویژه نامه نیز منتشر می شود که ویژه نامه « پروین اعتصامی » یکی از آنهاست .

۲۳ - ایران نامه : فصلنامه ای است که به سردبیری داریوش شایگان و داریوش آشوری در واشنگتن منتشر می

شود.

۲۴ - پر : ماهنامه ای ست که در واشنگتن منتشر می شود ؛ و از آن بعنوان پر تیراژ ترین نشریه فارسی زبان امریکا نام برده می شود و شامل مطالب ادبی ، اجتماعی شعر ، قصه و طرح است .

۲۵ - ره آورد : مجله ای ست شامل مقالات تحقیقی ، ادبی ، نقد و بررسی کتاب که در لوس آنجلس به مسئولیت حسن شهباز منتشر می شود .

۲۶ - سیموگ : ماهنامه ای فرهنگی ، ادبی ، اجتماعی ست که در لوس آنجلس به مسئولیت مرتضی میرآفتابی منتشر می شود .

۲۷ - فروغ : نشریه ای ست که به موضوع ادبیات و هنر زنان می پردازد و در کالیفرنیا منتشر می شود .

۲۸ - کتاب جمعه ها : گاهنامه سیاسی ، اجتماعی ادبی که با همکاری گروهی تحت عنوان هیئت تحریریه در فرانسه و سوئیس تهیه و در آلمان به چاپ می رسد .

۲۹ - کتاب نیما : گاهنامه ادبی فرهنگی است که « کانون فرهنگی نیما » در واشنگتن منتشر می کند . دومین شماره کتاب نیما ویژه حافظ بود .

۳۰ - کنکاش : گاهنامه ای ست

اجتماعی - فرهنگی که در واشنگتن منتشر می شود و بیشتر به مسائل جامعه شناسی و ادبی و تاریخ و سیاست می پردازد .

۳۱ - نیمه دیگر : گاهنامه ای است ، ادبی ، هنری ، اجتماعی شامل نقد و قصه و شعر که بیشتر در برگیرنده آثار زنان است و به مسائل آنان می پردازد . این گاهنامه در لندن به مدیریت افسانه مجدآبادی انتشار می یابد .

۳۲ - نشریه « شورای نویسندگان و هنرمندان ایران » : این گاهنامه ادبی - اجتماعی بود و در سال ۶۳ - ۶۴ سه شماره از آن انتشار یافت .

سمفونی دهم بتهون

پس از گذشت ۱۶۳ سال از مرگ لودویک فون بتهون (۱۸۴۷-۱۷۷۰) ، پی به وجود دهمین سمفونی او برده شد . اگرچه او فقط توانست قطعات کوچکی از این سمفونی را یادداشت کند ، اما بازی کوپر ، متخصص در رشته موسیقی در دانشگاه «آپردین» ، نخستین موممان بزرگ این سمفونی را به سبک بتهون ساخته است . او اسناد و طرح هایی بدست آورده است که ثابت می کند ، طرح های اولیه بتهون برای سمفونی دهم را در اختیار دارد ؛ سمفونی ای که بتهون نیز به هنگام حیاتش قول آن را به انجمن فیلامونیک لندن داده بود . به همین دلیل نیز این انجمن مبلغ ۱۰۰ پوند برای بتهون ، که در بیماری سخت و تنگدستی شدید به سر می برد ، فرستاده بود .

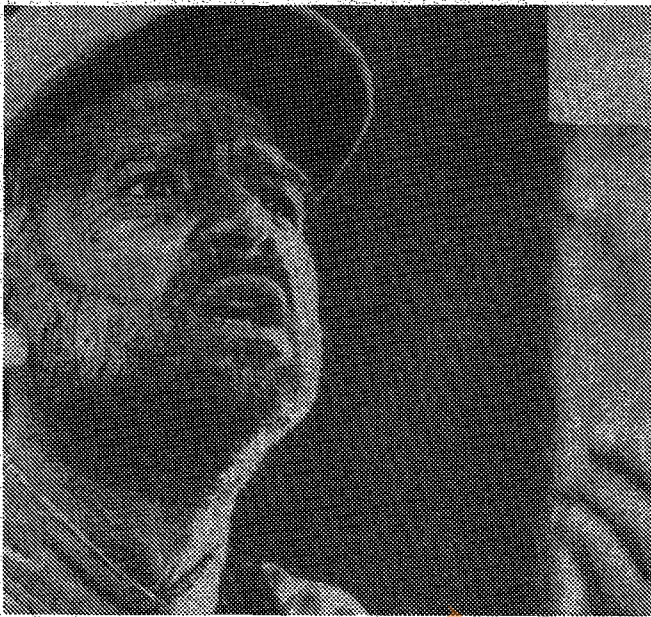
« بولتن خبری کانون حمایت از پناهندگان و آوارگان ایرانی در پاکستان » منتشر شد .

در زمستان ۶۹ ، دهمین شماره بولتن خبری کانون حمایت از پناهندگان و آوارگان ایرانی در پاکستان منتشر شد . در این شماره بولتن ، علاوه بر سرمقاله ، مطالبی با عناوین مختلف ارائه شده است : علل رکود جنبش پناهندگی - ۱۸ ماه حبس در زندان های قرون وسطایی پاکستان - گزارشی از زندان ، « ز » مثل زلزله ، « ف » مثل فراموشی - نامه ای از ایران - اخبار - و نیز ... مطالب هنری و اخبار ورزشی .

« رقص با شیطان »

هنرپیشه معروف امریکایی - کزک داگلاس - در آستانه ی ۷۵ سالگی رمان « رقص با شیطان » را آماده چاپ کرده است . کزک داگلاس که بازی شگفت انگیز او در نقش « اسپارتاکوس » ماندگار است ، سال گذشته نیز رمان « فرزند فروشنده لباس های قدیمی » را روانه بازار کتاب کرد .

جای «فنی زاده» هنوز خالی ست



در اسفند ماه ۱۳۵۸، پرویز فنی زاده، هنرمند بزرگ سینما و تئاتر ایران را از دست دادیم. فنی زاده - از برجسته ترین هنرمندان، تئاتر و سینمای ایران - در سال ۱۳۳۹ وارد هنرستان آزاد اداره هنرهای دراماتیک شد و زیر نظر «مهدی فروغ» فن بیان، و زیر نظر «حمید سمندریان» بازیگری را آموخت. فنی زاده در هفتاد نمایشنامه، صحنه ای و تلویزیونی و در ۱۹ فیلم سینمایی شرکت کرد. آخرین فیلمی که در آن بازی کرد «اعدامی» نام داشت که فقط ۲۰ دقیقه از آن فیلم برداری شد. با آنکه ۱۱ سال از درگذشت «آقا حکمتی» فیلم رگبار، و «مش قاسم» فیلم دایی جان ناپلئون می گذرد، اما هنوز جای او خالی ست، هنوز موسیقی صدا و حرفهای شیرینش در گوش هاست.

فنی زاده پس از سالها تلاش در عرصه هنر و تنگدستی رنجبار، می خواست صاحب خانه ای سه اتاقه بشود، که مرگ امانش نداد؛ خانه ای که می خواست یکی از اتاق هایش اتاق کار او باشد و بر دیوارهای آن تصویر «چارلی چاپلین» را نصب کند.

به حضرت حافظ پیوستم!

«صفیه گل رخسار» شاعره تاجیکی، چهره و نامی ست که در میان ایرانیان جا باز می کند. گل رخسار نویسنده رمان «زنان سبز بهار» و سراینده حدود پانزده دفتر شعر، که بیش از ده سال نیز سردبیر مجله بچه ها بود، در مورد شاعران ایرانی گفته است که از شعرای معاصر «اخوان ثالث» را می پسندد، از شعرای کهن «حضرت حافظ» را. او می گوید: «از همه شاعران گذشتم و به حضرت حافظ روی آوردم. هیچ جای دیگر هم نمی روم.»

شب موسیقی ایرانی در پاریس

در ۲۶ بهمن (۱۵ فوریه) گروهی از هنرمندان ایرانی، شب موسیقی سنتی ایران را در پاریس برگزار کردند. در این برنامه که در سالن موزه «گیومه» (Guimet) برگزار شد، آقایان آذر سینا، شانه سا، و اخوان طبعاتی را در دستگاه هایون و دشتی اجرا کردند. در این برنامه که به صورت همناوایی و تک نوازی اجرا می شد آقایان اخوان خرب، آذر سینا، کمانچه و شانه سا سنتورنواختند. این برنامه مورد استقبال و تشویق فراوان حاضران قرار گرفت.

«کانون منتقدین تئاتر» فعالیت

خود را آغاز کرد. «کانون منتقدین تئاتر» به عنوان بخشی از انجمن جهانی منتقدین تئاتر، که به سازمان یونسکو وابسته است، فعالیت های خود را آغاز کرد. وظیفه این کانون برخورد فعال با رویدادهای تئاتری ایران، حمایت از علائق حرفه ای منتقدین تئاتر، تقویت نقد به عنوان یک قاعده و ... است. اعضای هیئت مدیره منتخب این کانون «علی شیدفر، هما کلهر، حسن فتحی، جبار آذین و محمد آقازاده» هستند.

زنان جمهوریخواه ایران

● به مناسبت روز جهانی زن، «زنان جمهوریخواه ملی ایران» در شهر فرانکفورت، شنبه ۱۶ فوریه (۱۳۶۹) سخنرانی ای با عنوان «سیاست زنان جمهوریخواه ملی ایران و دورنمای تغییر و تحولات جایگاه زنان ایران» برگزار کردند. در این برنامه، که فقط از بانوان برای شرکت در آن دعوت به عمل آمده بود، خانم «زرین» سخنرانی کردند.

● دهها نشریه فرهنگی

در نوبت اجازه انتشار

محسن امین زاده، معاون مطبوعاتی و تبلیغاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی اعلام کرد «در حال حاضر حدود ۲۰۰ نشریه در کشور منتشر می شود، و ۱۰۰ نشریه دیگر در حال انتشار هستند که مجوز انتشار آنها صادر شده است». گفته می شود نزدیک به سی نشریه فرهنگی نیز در نوبت اجازه انتشار هستند.

● «نقدی به

برگزارکنندگان شب فروغ»

«نقدی به برگزارکنندگان شب فروغ» عنوان نوشته ای ست که دو تن از فعالین جنبش زنان در آلمان (خانم ایراندخت و آنا) تهیه و پخش کردند. در این نوشته به ارائه «تصویری مخدوش از شاعره ای سنت شکن» از سوی برگزارکنندگان برنامه، اشاره شده، و برگزارکنندگان به این دلیل که به همه جنبه های شخصیت فروغ، بویژه به درک فروغ از روابط جنسی و مسئله خانواده نپرداختند، مورد انتقاد قرار گرفته اند.

تلفن های ضروری در پاریس

دفتر مبادلات ارزی برای ایرانیان

خرید و فروش ارز و تراول چک با بهترین

نرخ ممکن در پاریس

برای سراسر جهان و ایران

از ۹ صبح تا ۷ بعد از ظهر - تلفن: ۲۰۲۷۹۸۲۵

RIVOLI-EXCHANGE

33 RUE DE RIVOLI - 75004 PARIS, METRO HOTEL DE VILLE
TEL 40 27 98 25 OPEN EVERYDAY 9.30 AM - 7.30 PM
OUVERT TOUS LES JOURS 9H30-19H30

نشانی: شماره ۳۳ خیابان ریولی مترو هتل دو ویل

صبح تا بعداز نیمشب باز است
تلفن: ۴۸ ۸۷ ۳۸ ۱۲

سماعت گویا : ۳۶ ۹۹ ۸۴ ..

برای بیدار کردن : ۳۱ ۸۸

هواشناسی : ۳۶ ۶۵ . ۲ . ۲

اشیاء گمشده : ۴۵ ۳۱ ۲۴ ۸۰

(از ۲-۸ صبح تا ۵ بعد از ظهر)

فرونگاه اورلی : ۴۹ ۷۵ ۱۵ ۱۵

شارل دوگل : ۴۸ ۲۲ ۲۳ ۸۰

ایران ایر، اورلی : ۴۸ ۸۴ ۲۲ ۱۰

شانزه لیزه : ۴۳ ۵۹ . ۱ . ۲

درخواست آمبولانس ۴۳ ۷۸ ۲۶ ۲۶

سوختگی کودکان ۴۳ ۴۶ ۱۳ ۹۰

بزرگان ۴۳ ۳۴ ۱۷ ۶۰

و ۴۳ ۴۴ ۳۳ ۳۳

درخواست فوری پزشک :

۴۳ ۷۷ ۷۷ ۷۷ - ۴۷ . ۷ ۷۷ ۷۷

بندانپزشک کشیک از ۸ تا ۱۲ شب :

۴۳ ۳۷ ۵۱ ..

داروخانه شبانه روزی :

دراک استور شانزه لیزه - ۸۴

تلفن: ۴۵ ۶۲ . ۲ ۴۱

و : Place Pigalle 9' (از ۹)

« نشریهء فرش ایران »

شمارهء مخصوص سال ۹۱ نشریهء فرش ایران در دی ماه (ژانویه) منتشر شد . این نشریه که سال هفتم انتشار خود را پشت سر می گذارد ، « نشریهء اتحادیهء بازرگانان ایرانی فرش دست باف در آلمان غربی » است . در معرفی این نشریه آمده است : ماهنامهء فرش ایران ، نشریهء ای صنفی است که از سوی اتحادیهء بازرگانان ایرانی فرش دست باف در آلمان غربی ، با توجه به موازین مندرج در اساسنامه و زیر نظر هیأت مدیرهء این اتحادیهء منتشر می شود و به هیچ سازمان و گروه دیگری وابستگی ندارد .

اسم و آدرس پزشکان ایرانی در پاریس

آلژی :

اپروفیسور علیقلی نجات بخش (متخصص

اسم و آلژی) تلفن : ۴۸ . ۶ ۳۳ ۹۸

دکتر قدرت جمفری دالونژی

تلفن : ۴۸ ۰۷ ۳۶ ۳۵

اعصاب

دکتر ابلیخانی (بیمارستان DE MEAUX)

تلفن : ۶۴ ۳۹ ۴۹۳۰

دکتر اکبر پویانفر (اعصاب و روان)

تلفن : ۴۵ ۷۲ ۶۱ ۱۰

ایمونولوژی

دکتر فرهمند تلفن : ۴۵ ۶۵ ۲۹ ۳۸

پوست

دکتر حیدر اخوندزاده

تلفن : ۴۷ ۲۷ ۲۱ ۲۷ - ۴۵ ۵۳ ۷۲ ۷۸

دکتر وحدت سمیمی

تلفن : ۴۵ ۶۵ . ۴ ۸۹

دکتر رضا مظهریان

تلفن : ۴۸ . ۶ ۴۲ ۵۸

دکتر مجتبی علوی

تلفن : ۴۸ ۹۸ ۴۰ ۶۱

دکتر نهاوندی

تلفن : ۴۲ ۷۷ ۵۷ . ۰۹

جراحی

دکتر تقی دانستان (جراح مغز و اعصاب)

تلفن : ۴۰ ۴۴ ۴۱ ۴۴

دکتر نواب (جراح پلاستیک)

تلفن : ۴۶ ۵۱ ۴۱ ۷۵

دکتر ایرج کتبخ (جراح قلب)

تلفن : ۴۵ ۷۰ ۲۴ ۶۴

کودکان

دکتر اسفندیاریبدافی

تلفن : ۴۸ ۷۶ ۱۰ ۹۳ منزل ۴۳ ۴۶ ۱۳ ۹۰ مطب

دکتر مسعود مزیزی

تلفن : ۴۵ ۶۷ ۷۳ ۵۰

دکتر منصور عطار

تلفن : ۴۲ ۳۵ ۴۴ ۲۵

دکتر امیر عرفانی

تلفن : ۴۲ ۹۹ ۱۶ ۱۴

دکتر عظیم شایگان

تلفن : ۴۷ ۴۷ ۸۸ ۵۴

قلب و عروق

دکتر منوچهر رزم آرا

تلفن : ۴۶ ۳۸ ۸۵ . ۵۰

دکتر فرهاد معتمد

تلفن : ۴۸ ۳۶ ۲۹ . ۵۰

دکتر یاقوت یزدانی

تلفن : ۴۰ ۵۵ ۹۳ ۷۳

جهاز هاضمه

دکتر مرتضی علوی

تلفن : ۴۸ ۹۹ ۵۴ ۲۴

دکتر حاج علیلو

تلفن : ۴۲ ۸۷ ۳۷ ۳۵

دکتر فتح الهی Jean Louis Fataud

(جراح دهان، دندان، فك و صورت)

• کلینیک Louis XIV

تلفن : ۳۹ ۷۳ ۷۲ ۷۴

دکتر وکیلی

تلفن : ۳۳ ۲۵ . ۶ ..

دندان

دکتر بکتور مونیک زبیرک (بندانپزشک)

تلفن : ۴۲ ۶۵ ۳۱ ۴۸

دکتر بکتور کلومین نیوی (بندانپزشک)

تلفن : ۴۵ ۷۹ . ۶ ۳۰

روانشناس

دکتر فرح کنتراچی

تلفن : ۴۸ ۹۹ ۲۹ ۳۷ - ۴۷ ۷۳ . ۱ ۳۹

زنان

دکتر فرهادمدل (زنان و زایمان) کلینیک

La Roseraie (سرورس ژینه کولوزی)

تلفن : ۴۸ ۳۹ ۴۰ . ۰۰ - ۴۸ ۳۴ ۹۳ ۹۳

دکتر کامکار پارسی (زنان و زایمان)

تلفن : ۴۸ ۸۳ ۶۳ ۱۶

دکتر اتوسا کامو (زنان و زایمان)

تلفن : ۴۷ ۵۳ . ۰۰ ۸۸

دکتر عباس صفویان

(جهاز هاضمه و کلیه)

تلفن : ۴۷ ۶۶ ۱۶ ۶۶ - ۴۷ ۶۶ . ۵۱

غدد داخلی

دکتر حسن مسعود حشمتی

تلفن : ۴۵ ۱۳ ۲۷ ۵۹

طب عمومی

دکتر بهرام متین

تلفن : ۴۲ ۷۱ . ۱ ۸۱

دکتر کیران مدنی

تلفن : ۴۸ ۶۹ ۵۷ ۲۶

دکتر داود فهدانی

تلفن : ۴۸ . ۸ ۶۶ ۷۸

دکتر بکتور سریم شهیم

تلفن : ۴۰ ۶۰ . ۹۳

دکتر علی آذر منش

تلفن : ۴۰ ۶۴ ۴۴ ۲۵ - ۴۰ ۲۵ ۴۴ ۲۵

گوش و حلق و بینی

دکتر اکبری : ۴۸ ۹۸ ۴۰ ۲۴

دکتر مرتضی امین

تلفن : ۴۶ ۳۸ ۸۵ . ۵۰

دکتر فیروز پناهی روماتولوژ
تلفن: ۰۹ ۱۷ ۶۳ ۴۵ - ۲۷ ۱۷ ۶۳ ۴۵

پرسا خاکسار
دندانپزشک

151, Boulevard Brune
75014 Paris
Tel: 45 39 73 63

FOTO RIVOLI

AGRANDISSEMENT EN 1h FUJICOLOR

فتوریولی

تخیف مخصوص برای ایرانیان
- ۱/۱۵

بزرگ کردن عکس از روی نگاتیف یا اسلاید
۳۰ / ۴۵ تا ۱۰ / ۱۵

فتوکپی عکس رنگی یا سیاه و سفید و

« یکشنبه ها تعطیل »

84, rue de Rivoli
75004 Paris
Tel: 42.77.81.97

AFFAIRE VIA GER

خرید - فروش

مشاور در سرمایه گذاری مسکن
صبح ها ۱۲ - ۹ از سه شنبه تا جمعه
Tel: 34.12.69.65

افتتاح چاپخانه ایرانی

« چاپ شیدا »

آلمان ، آفن باخ ، خیابان لونیزن ، شماره ۱۰
تلفن : ۸۱۳۶۶۴ - ۶۹

تله فاکس : ۸۲۱۸۹۶ - ۶۹

SHIDA DRUCK

6050 Offenbach - Luisenstrasse 10
Tel: 069- 81.36.64 - Fax : 069- 82.18.96

منزل : 069 - 74.51.34



خانه آفتاب با امکانات زیر:

- ۱- ارائه ویدئو فیلم های فارسی
 - ۲- کاست و نوار موزیک و موسیقی ایرانی
 - ۳- کتاب های مختلف به زبان فارسی
 - ۴- بازی و سرگرمی شطرنج و تخته نرد
 - ۵- دیزی
- همه روزه از ساعت ۱ بعد از ظهر به بعد
آدرس : آمستردام - هلند
تلفن : ۸۵۱۹۱۴
روزهای جمعه ، شنبه و یکشنبه غذا های دیگر
ایرانی موجود است.

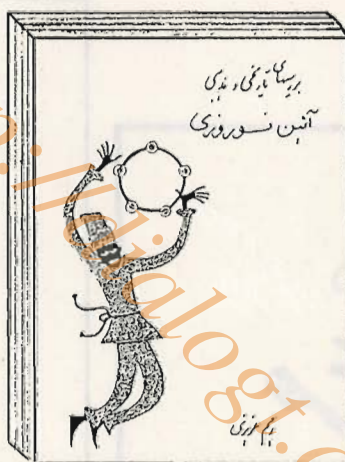
Witte de withstraat 22 A
7, 17 - Witte de with
Tel: 85.19.14

NAWID Verlag und Offsetdruck

Johannisstraße 21
6600 Saarbrücken
West-Germany



Tel.: 06 81 / 3 90 51 98
Fax: 06 81 / 3 90 41 75



برای دریافت لیست کتابهای منتشر شده توسط انتشارات نوید، می توانید با آدرس بالا تماس بگیرید

هرگونه سفارشات چاپ پذیرفته می شود